



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7378



تذکرہ لایعنی فیروز و عجمانیہ

افکار التفسیر



در طبعه نجف شریف طبعه نجف





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد المنزه عن الفحشاء المتعاهد  
في الجبروت والعظمة والكبرياء المنزه بالقدم والأزلية والبقاء المتعالي  
عن معاونه لا يلدأد والشركاء لا يبري عن لا شريك له ولا دنا من البشر  
والجسيمة والجوارح والأعضاء والمبداء من الخلق الصاحبة والوليد  
الأممات والآباء وصلواته التامات على صفوة أوليائه لأصفياء  
وخاصته وأشرف المسلمين ولا يلبأ سيدينا ونبينا محمد المصطفى  
المبعوث في أرض بطحاء المبتلى في الصلح الأولى صحف إبراهيم وموسى  
يا حسن الصفات والأسماء والمنصوب صر عليه في لسان الأنبياء  
بالشرف والظافر وفارقنا وعلى أهل بيته المعصومين المطهرين عن

الاخر جاس المقدسين الجباة سيماء وصي لا وصيا و على الاثر كياء و  
 الاثر كياء و على بن ابي طالب المشرية في الطيف لسابقة باليسا  
 و ايلياء صلوة تشحن الهواء و تملأه الخضراء و الغبراء اما بعد  
 اين رساله ايست مشتملة بقض شهبات مفتاح الاسرار و حله چار رساله فارسي  
 كه انهار بعض فضلها في سيجي سمي ما وري فند صاحب زبله كبر آباد و درين  
 نز و جاب معلی القاب علامه دوران مجتهد العصر و الزمان جامی شریعت اسلام  
 و ايمان حى بدع و طغيان عمى الامجد جناب السيد محمد لازلث شمس فاداته باز  
 و ما رحت حجه على اعدائه في الدين بالغة فرسا و دستد عاى جواب نموه و بايما  
 انجناب ارشاد آن على قباب ضعف عباد الله البكر السيد محمد باقر السنجي  
 عليه النعم و الاياوى بن الفاضل الكامل و العالم العامل المولى المكرم و المقفى المظفر  
 الورع التقى الاوحدى المرحوم المبرور السيد محمد طاب ثراه و جعل الجنة مثواه  
 ابن العلامة المشتهر في الافاق مقتدى الانام بالاستحقاق مجد و الطريقة الحققة  
 بالاتباع مروج الشريعة و الطريقة الجعفرية في الانصار و الاصفاء حامى حمى الاسلام  
 و الايمان قاصد البدع و الطغيان المولى الاصل الاجل المنقل الى جوار رحمة ربه الكريم  
 السيد محمد باقر السنجي الله عليه لطف الفهم و اسكنه جنات الخليم مثالا للامم الاشراف  
 متوجرا يا جواد ان گردیده و هر چند كه اكثر مضامين انها شبهه درينه مانند تقويم  
 پارينه قابل الثبات نبوده ليكن حسب ماى جناب سابق القاب اقتراح مولف  
 رساله و هم نظرية بعضى از مضامين كيكه جديده كه آنرا درين سائل اقروده برائى  
 رفع القباس ناس تعجب سبوى نقض آنها نموده شد و وجه خستيا نقض اين رساله من بن

الراسل المسطورة انكه اصل اصول دين حيا و سجا و تعالى نفعي اند و ضد او است چون نايي ساله او  
 بر اثبات بي ثبات ملكيت و بيان قايم نموده و صاحب ساله بر علم خود در آن غایت وقت و حوصله تلخیص  
 بکار برده لهذا اولاً طلب یاسل را بعنوان استدسجانه دفع و متحد و شمس اضم تا باشد که صاحبان انصاف  
 و تارک کمالی بقدر اعتساف از سیحان غیر ایشان ششم دل اندوده و از نفسانیت و مجادله باطل تقلید یاب  
 خود را بیرون ساخته و اعتماد بر زندگی خیر و زنده دنیای نامدار و زکیه را با سیر الی زوال و حکومت  
 در ریاست بی اعتبار نگرد و مضامین حقه و مطالب افعیه آنرا که مقرون به لال می باشد است تلقی بقبول  
 فرماید که باعث نجات سعادت در این موجب کنایه شایسته است آینه اگر زمانه غدار و روزگار کج و قریب  
 بر خلاف عادت خود اندکی فرصت و طایفه ملت میدادالت اء الله تعالى بسوی نقض رسائل  
 آخر او عنان شمس شطفت می سازیم و الله المستعان علیہ التکلان و سسی گردانیدم آنرا  
 کشف الاستار عن وجه الاسرار اکنون مناسب چنان بود که قبل شروع و مقصود بعض  
 بمضامین صداقت لکین را که ایراد آن درین مقام هم است برانی عبرت ناظران بصیرت  
 مستمعان در مقدمه ساله ذکر سازیم و الله ولی التوفیق مقدمه مهمه بر الواح از لوح  
 ارباب غلوب سلیمه و او با آنستقیمه و مرتسم میگردد اند که هر چند که در سائل با یکی شریک  
 خود در نظر عوام کالانعام مضامین قلیله را عبارت طویلچه تحریر کرده در سائل اربعه مرتب  
 ساخته لیکن در نظر ارباب فهم و بصیرت تعداد سائل او در خور حساب و شمار نیست زیرا  
 دو رساله از آن که سسی بطریق الحیوة و ثمرات شجر الحیوة است بیچگونه قلمی ~~الطیفة~~ <sup>الطیفة</sup> ~~الطیفة~~  
 خطاب لائق رد و جواب نیست چاول آنها مشتمل است بر قصه حضرات آدم و حوا  
 و ثانیة شخصیت ایشان و معصیت دیگر پیغمبر و پیغمبر با صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خطاب  
 بعضی آیات و الاخبار الواردة فی الباب مع ان عصمة الانبیاء علیهم السلام

من المعاصی الذنوب صغیرا و کبیرا من اول الامر الى آخره ثابته بالادلة القطعیة فما خالفها  
 يكون باطلا کالایات المشعرة بحسبیتة تعویذهم متضمن حکایات فرق باطله است از  
 اهل صنعت پرستان غیر هم و بیان طریق نجات که ایشان بنا بر زعم باطل خود  
 کرده و منظور از این مرتبیه اهل اسلام است بالیشان منوخرط القوادل بود و آخر  
 اولی بذکر خلاصه این حکایات بخوانار جوع میکند بسوی حصر نجات در مختصر و تلخیص  
 بطهارت و عصمت من الذنوب خاصه و در سائر الایادیر کونه کفاره فحاشی علی  
 وجه مخصوص کما نعوذ و هذا هو الغرض الاصلی که بهذا التلویل و کل ذلک  
 مخدوش و دفع منظور غیه کما ذکر شرط من وجوه بطلانته فی اواخر بنده  
 رساله و غیر ما تفصلا و اما رساله ثانیه از آن هر دو پیش متضمن بنده ای آیات بحسب  
 تورات است که بعضی معارف الهیه را آن مکتور و هم در آن بعضی ادعیه زبور متعارف ذکر  
 ساخته و غرض از این برادر ترجیح دادن نه است بر آیات قرانی و غنی سید که چنین معارف  
 در قرآن تمام موجود است و اکثر احکام قرآن شما حکما ظاهریه و عریه است مانند نکاح و طلاق  
 و میراث و قصاص امثال آنها و معارف الهیه که باعث صلاح و جلالی بواطن او را آن  
 کمتر یافته میشود و این کلام محض او عامی است و ناشی از جهل تجارب صاحبش چه کمتر  
 است از سوره های قرانی که مشتمل بر اعظم بالغه و معارف کامله الهیه است لایک تنبیه از غراب  
 بدایع و صنایع مخلوقات من الارض و السموات بر کمال علم و قدرت خالق تبارک که عیش  
 تصفیه طین تنویر قلوب بزرگ نفوس است نبوده با وضاحت بلاغت تصفی اینیاسی بقین که حجب  
 عبرت اهل بصیرت من در تعلیم احد و تفاحیل امور الاخره من الحبه و الناره و شمس و قمر  
 که در اکثر مواضع آن مکتور است علاوه بر آن عشری از عشران این سوانح قصص بسیار درین

کتب متداوله موجود نیست خصوصاً آنکه درین صحیفه قلیل است که بعد و هم است  
 یکی قصص و حکایات سابقه بطرز کتب تاریخ قلیل من الاحکام که هیچگونه مقصدی از کلام الهی  
 نمیتواند شد و در آنها مندرج بخلاف قرآن جمید که هر که نظم و نسق و مضامین جللیه آنرا می بیند  
 میداند که از جانب خدا نازل شده عجایب مشاطه نیست و می آید از او باز این کتب را  
 بر قرآن مجید ترجیح دادن عجب عجاب و ستم بر جان انصاف نبودن است چنانچه ظهور است و عجب  
 نهند نام زنی کافوره اکنون بعضی آیات و انبیا را که ششصد معارف الهیه آیات جللیه و صفات کمالیه  
 ذاتیه او سبحانه است مانند علم و قدرت و حیوة و ادراک و بقا و غیر آنها را اینجا بطریق انوفج برآ  
 عبرت ناظران مستمعان آید و میبایم پس بدانکه خدای تعالی در سوره بقره در وجه استدلال  
 از عجایب مصنوعات و غرائب فطریات بر کمال ذات و صفات خود میفرماید و اظہر الله  
 واجداً الله الا هو الرحمن الرحیم و انزل فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و  
 النهار و الفلك التي تحرف فی البحر مما یفعم الناس ما انزل الله من السماء ماء فاحیی به  
 الارض بعد موتها و یسفرها من کرب الابه و یضرب الیابح و السحاب المستحضرین  
 السماء و الارض لا یاتون یقولون یعنی خدای شاهدی است و احد بخشایند مهربان  
 بدستیکه در آفرینش آسمانها و زمین در آمد و شد شب و روز و کشتیها که روان می شوند  
 در دریای بجزیریکه نفع رسانند و میان و در آنچه فرستاد خدا از آب باران پس بنده گرداید  
 بآن آب زمین بعد از آنکه مرده بود و پراکنده و منتشر کرده و زمین از هر حیوان چمنده  
 در گردانیدن و زمین با دو برابر و سحاب که تابع و رام شده میان آسمان و زمین یعنی  
 باین گران و ثقل معلق و او بخیر است من السماء و الارض بر آنیزه در همه این چیزها معجزه  
 و نشانهای علم و قدرت الهی است برای گروهی که فهم و دانش میدارند و در سوره رعد میفرماید

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ الثَّلَاثَ وَتَرَوْنَهُنَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ  
 كُلَّ يَوْمٍ فِي ذِي الْعَرْشِ الْأَمْرُ بِفَضْلِ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ  
 تَوْفِيقًا هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِجَالًا وَأَسْبَابًا وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ  
 الثَّمَرِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ الْأَثْوَرُ فِي ذَلِكَ كَلَامَاتٍ لَقَدْ  
 يَتَفَكَّرُونَ خَلْقَ خَلْقٍ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ  
 كَرَامَتِ عَرْشِ أَوَامِ حَكْمِ خُودِ كَرَامَتِ عَرْشِ أَوَامِ حَكْمِ خُودِ كَرَامَتِ عَرْشِ  
 مَعِينِ شَدِيدِ چاره و تدبیر میکند کار عالم را باین سبب که نشانیهای قدرت خود را تا  
 شما بر وزجای پروردگار خود یقین کنید و دوست که گمانید و پنهان نمودن این  
 و پدید آوردن کوهها و جوها و نهراهای بزرگ را از بیمیه پدید آورده و وضع  
 بسوئان شب ابر و بدستیکه درین امور نشانهای قدرت الهی است برای کسانی که فکر و تامل نمایند  
 و در باره علم و قدرت خود جا بخاموده اند إِنَّ اللَّهَ عَلَّمُ كُلَّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهُوَ كُلُّ شَيْءٍ عَالِمٌ  
 یعنی خدا تعالی بر هر چیزی توانا و همه را دانست و همه را میسر می آید و هر چه خواهد کرد  
 اَعْلَمُ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی همه را میداند از زمین تا آسمان و زمین و آسمان و هر چه  
 كَيْفَ تَلْعَوْنَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَالًا مُجْتَمِعَةً ثُمَّ فَتَنَّاكُمْ فِي الدُّنْيَا وَنَحْنُ عَالِمُونَ  
 هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ  
 سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی چگونه کافر میشوید بخدا و بودید شما مردگان  
 یعنی نطفه یا خاک پدید آمده کرد شما را پس همه را انداخته شما را پس باز زنده خواهد کرد پس  
 او باز گردیده خواهید شد یعنی در روز قیامت اوست آن خدائی که پدید آورده  
 منافع شما آنچه در زمین است بعد از آن غلبه کرد و بسوی آسمان پس درست کرد آنها را

آسمان جاوست بهمه خیر و انا و نیز در سوره انعام درباره احاطه خود بایشیاریه علم خیریات  
 سِفَرِیادِ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ یُعَلِّمُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا  
 تَسْقُطُ مِنْ سَحَابٍ إِلَّا هُوَ یَعْلَمُهَا وَ لَا حِجَابُ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا ظَلَمٌ وَلَا یُبْصِرُ  
 إِلَّا فِی کُتُبٍ مُنِینٍ یعنی نزد او سچانه است کلیدی بای غیب نسیداند انهارا غیر او و میدا  
 آنگذا انچه را که در بیابانها و دریاهاست و فرو نمیزد دیگر گرا نیکیه میداند آنرا و نداند  
 و در تاریکهای من نه در تر و خشک گرا نیکیه در لوح محفوظ ظهور میدهد و نیز در سوره مؤمن  
 سِفَرِیادِ عَلَی حَائِثَةِ الْأَعْیُنِ مَا تَخْفِی الصُّدُورُ یعنی میداند خیانت چشمها  
 و آنچه مخفی دارد و آنرا سینهها و در سوره ملک سِفَرِیادِ وَ اسْمُ وَاقِعِی کَمَا وَ اِحْشَیایه  
 اِنَّهُ عَلَیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ لَا یَعْلَمُ صِرَاطَ هُوَ الطَّیْفُ الْخَبِیْرُ یعنی بنان  
 کنید سخن خود را یا آشکارا کنید از ابراستیکه اوست و انا با سراسر سینهها ایامید  
 آنکسی که یافید و انا و بهمه اشیار او است صاحب لطف و مهربانی و آگاه بهمه خیرها  
 با اینکه مجرب است از ماده و لوازم جسم نیست در آخر سوره انعام سِفَرِیادِ کَلَّمَکَ  
 الْبَصَارَ هُوَ بَصِیْرٌ اَلْبَصَارُ هُوَ الطَّیْفُ الْخَبِیْرُ یعنی دریافت نمیکند  
 او را دیدار او دریافت میکنند دیدار او است صاحب لطف و آگاه بهمه اشیاء و حاجا در  
 قرآن مجید وارد است اِنَّ اللَّهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ یعنی درستی که خدا شنو است و دان  
 و با قطع نظر از اینکه علم و قدرت مستلزم حیوة و زندگی است تصریح ذکر حیوة هم در آن  
 موجود است قَالَ تَعَالَى اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ هُمُ دَرَّاهُ بَقَاىِ خُو  
 فَرَمُوهُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَ كُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَن تَبِیْعَ  
 وَجْهَهُ فَلَا یُکَذِّبُ وَ اَلْجَلَالُ وَ الْاَكْرَامُ و نیز درباره صدق در راستی خود فرمود

[illegible]





وَمَنْ أَحْبَبَ مِنْ اللَّهِ حَدِيثًا وَرَبَّاهُ كَلِمَ فَرَمُودَهُ وَكَكَلَهُ اللَّهُ مُوسَى تَكَلِيمًا  
وَأَمثال این آیات که ششست بیان کمال ذات صفات او تعالی است در قرآن مجید بوفور و کثرت  
موجود بر خنیا از ان نیز آموخیم که در احاطه آن کلام بطول می بخشد معجزه و آیات  
قرآن مجید معانی دقیق و معارف شریفه و دیوت گذشته شده و فهم آن برای هر کس بدون  
تفصیح و تفسیر و اخبار و آثار امدیدی که قرآن مطلق و مبین صادق معانی و معارف قرآنی  
هستند کاشف شکلات حلال معضلات آنست ایامنی مبنی که احادیث و خطب از  
طریق وارد گردیده و مملو مشحون است از معارف الهیه و صفات جمالیه و جلالیه و سبحانه  
در قرآن مجید بآن اشاره رفته خصوصاً خطب حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب است  
که در پنج البلاغت مذکور است هر که آنرا بخشم دل و نظر انصاف به بیند  
میداند که محکم آن خطب غایب هیچ معارف الهیه و سبحان مجامع عالم و غیبیه است کما  
شهد بذلك مخالفه و معاندیه و الفضل باشد بر الاعداء و لولا مخالفة الاطناء  
لذکرنا بعضا منها و هرگاه کلام امام باین مشابه باشد کلام ربانی بطریق اولی افضل و  
اکمل خواهد بود که این حضرات مقرب النوار و مفسر سران می باشند و اما بعض  
ادعیه زبور که درین رساله مذکور ساخته پس آنرا بصحیح سجاده می که آنرا زبور آل محمد  
میگویند مقابله میتوانیم کرد بلکه ادعیه آن بر ادعیه زبور متعارف ترجیح مین دارد زیرا که مضاف  
جلالیه عالمیه آن چه از حمد و ثنای الهی بیان احسان و انعام غیر تناسلی و سبحانه و چه از بیان  
تهذیب خلاق و چه دیگر مطالب دین دنیا بخند کمال رسیده و فصاحت و بلاغت و حسن  
نظام بیان علاوه بر آن چنانچه برابر باب انصاف و سلاست طبع مخفی نیست و بعض  
نقرات غایب تحید که آنرا در حمد و ثنای الهی است فرموده اند و اطلاق ادعیه صحیفه کلام است کلام

قال عليه السلام الحمد لله الأول بلا أول كان قبله ولا آخر بلا آخر يكون بعد  
 الذي قصرت عن رؤيته البصار الشاظرين وعجزت عن بعثه أو هام أو أضاف  
 ابتدع قدرته الخلق ابتداءوا اخترعهم على مسبقه اخترعوا عالم سلك  
 بهم طريق الراديه وبعثهم في سبيل محبته لا يكونوا خدعا قد همهم  
 اليه ولا يستطيعون نقذ ما إلى ما أحرم عنه وجعل لكل روح  
 منهم قوتا معلوما من سره لا ينقص من آداه نقص ولا يزيد من نقص  
 منهم رائد إلى آخر الدعاء يعني حمد وشكر خد ابراست که قبل از همه موجود  
 بدون ابتدای که پیش از او باشد و آخر است بدون انتهای که بعد از او خواهد  
 چنان خد اینکه کوتاه است از دیدن او و پیدای بینندگان عاجز است از ستودن  
 او اندیشه و فکرای وصف کنندگان بی مثال آفریده خلق بر آفرینی و بی سبق داده  
 مدت پیدا کرده آنها را موافق مصلحت و اراده خود پیدا کردی پس بدو ایشان را در  
 راه اراده خود و فرستاد ایشان را در سبیل دوستی خود اختیار کرد از آن در تاخیر نپذیرفت  
 و شسته ایشان را بسوی آن نه و تقدیم چیزیکه موخر نموده ایشان را از آن چیز و تقدیر کرد برای هر  
 ذریع و حیوانی از آنها مقدار یکی معین از روزی خود کم نمیتواند کردی کننده برای کسی که زیاده از خواسته  
 او زیاده نمی تواند کرد زیاده کننده برای کسی که خواسته برایش اتمی و ماورای این صغیه  
 دیگر کتب کبیره او را با دعوای و مناجاتهای عالیه المضامین مشغول نیست من شاء فلیدرج  
 الیه و اما احکام فرعی پس چون زحمت و احوال با اینهمه باز کتب خود را برکت یافته  
 تا به جمع و دادن نسبت خود و شعل با ضیاء شمس قرار دادن عجب عجاب است اما رساله ای بنیاد  
 الحق که در حقیقت نیز آن طلست لاریب فیه پس هر چند که محض نسبت بر سائل آخر

در آنکه هست و در نقش در تلمیح مضامین باطله تسبیح عبارات و پرگویی در آن از حد گذشته لیکن  
 در تمامی ساله اگر کسی تفحص کند یک عوی خود را ظاهر ابد لیل معقول مقرون کرده باشد  
 اجنبیت تمام از طریق مباحثه و مناظره دارد و خود سخنی میگوید و منی فهمد که چه میگوید گاهی بر  
 سهر انکار تحریف کتب شده او له خود و بر می آید و مضامین قلید که مکنون خاطر نکات آثار است  
 عبارات ظوید و عیضه در بخشش فصل بنویسید و در خصوص از بعضی آیات قرآنی که مشتمل بر  
 تورات و انجیل است استدلال میکند و اظهار حیوة خود مینماید حالانکه لیاقت فهم آن ندارد  
 و اکثر اجوبه امثال چنین است دلالات در رساله عربیه که متضمن در رساله عربیه بدلائل و افیله  
 است تحریر یافته و نیز وجوه اثبات تحریف در رساله مذکوره و در غیر آن از رساله آثار  
 که مشتمل بر جواب خطوط پادری و لیم است و غیره مندرج و گاهی بر سر انکار حقیقت قرآن  
 و نبوت سید انس جهان علیه و آله التحیه و الرضوان می آید و مینویسد که اثبات نبوت  
 آنحضرت از قرآن مستثنی توان کرد مع کونه امون الامور بل القدر ان  
 الکبریم نفس معجزه باسره من مجزاته و این عظمی من آیات باقیه الی یوم القیمه  
 و اثر او هم بعضی آیات ماوله مثل آیات جسمیت او تعالی که بظاهر با شعر بعد و در کتاب  
 از آنحضرت مثل الآیات الاخره الداله علی صدوره عن الهی و البیاد الاخرین مع کونه هم  
 معصومین اجمعین میکار و همچنین بعضی اخبار را از کتاب حیوة القلوب غیره در خصوص  
 ذکر مینماید و از این کلام در شفاعت آنجناب که بعضی انجیل یوحنا و کلام حضرت اشعیا  
 این صفت جمیل برای آنحضرت ثابت است میکند و از قواعد وضو بطلان حق غافل و در  
 و نیز از غسل تمیید گرفتن حضرت مسیح بر دست حضرت یحیی که عبارت از غسل تو به باشد و هم  
 از کلام آنحضرت در جواب شخصی این عنوان آورد **عَوْنِي صَاحِبًا وَلَيْسَ صَاحِبًا**

اللَّهُ وَحْدَهُ انتهى چشم پوشی و اعراض میکند تا بگوید و ما و کما بهیچ این  
 ففتحناهم من و حنا الایه استدلال بر عظمت و الوهیت حضرت مسیح می کند و میگوید  
 که این مخالفت دارد بآیات قرآنی که دلالت بر عبودیت آنحضرت دارد و مستدایقی بحدود  
 عنہا ان شاء اللہ فی ہذہ الرسالہ مفصلاً فانظروا غیر ما من الامور و کلمات  
 مسود ادب و استند کہ نسبت بجناب رسالت صلوات اللہ علیہ و آلہ و کل  
 ما لایم در حق احادیث حضرت اعلیٰ علیہم السلام کہ مشتملہ تفصیل حجت و ثبوت  
 و غیر آن است از زبان شیون تو امان خود بر آورده زیادہ از حد و عدت و ادیان  
 آن این است کہ مولف رسائل و در تمامی این الترام است کہ کلماتیکہ بخلاف تعلیم در حق  
 احادیث مستعمل میشود و مثل نمود و بود و امثال آن در حق جناب رسالت صلوات اللہ علیہ و آلہ  
 میشود حال آنکہ اکثر از غایت تعصب بنسبت آنجناب از دعایند اردو آیا از شرافت و حبیب  
 حضرت ہم ایامی تواند کرد و کلام ازیرا کہ این خود معلوم و ظاہر است کہ آنحضرت از قریش و بنی شیم  
 و عبد مناف کہ سادات عرب و سائر اہلنا بودند ہم سیدہ اند و در حق اشراف و اعراف قومی  
 کلمات تحقیر کہ خلاف شأن ایشان بہشت نوشتن کمال با انصافی و انتہای  
 تعصب است و اما بعض کلمات ما ملائمہ کہ در بارہ احادیث صادقین علیہم السلام ذکر شد  
 از آنجملہ است کہ در فضل چہارم باب سوم این رسالہ یعنی رسالہ میزان الحق بعد ذکر چند حدیث  
 کہ متبذہ تفصیل احوال حجت از خود و قصور و تفصیل از از حیات عقارب غیر ہست بعد حکم  
 تکذیب استیالہ آن بنویسد و همچنین بالکل بالائق و مناسب است حدیثی کہ از امام جعفر  
 منقول است از او کہ زشتی این شیر بد باشد مع ان رباب العقول السلیمہ و  
 الانام المستقیمہ نظیر ان لا استخاف فی ملک الامم و کل من سخطتم یعمل اللہ لہ

نور انما له من نور و هذا حال من تیرک صراط الهدی المستقیم و یعتقد علی عقله الناقص انهم  
 و ازینجا است که اگر احیاناً درین رساله بعضی کلمات خشونت آمیز در حق مولف رساله  
 از قلم ما تراویده باشند چونکه با دوی بد و آن نیستیم معذور بوده باشیم خلاصه آنکه اجوبه  
 اکثر مضامین رساله مذکوره متفرق جا بجا در رسایل فارسیه عربیه و هندی  
 سنگج است و بعضی مضامین را یکیکه جدیده که درین رساله افزوده هر چند که قابل  
 التفات نیست لیکن بشرط فرصت انشاء الله تعالی بجواب آن خواهیم پرداخت و بعد  
 المستعان الان اشرع فی المقصود و تتمه من الرب لود و در قال مولف رساله نقل  
 الاسرار فی صدور رساله که ایضاً بدی این است که از تو که خدائی احدی حقیقی و از عیسی  
 که تو او را فرستاده و اقرار باشند قول عیسی مسیح استی اقول این فقره در ترجمه فارسی  
 انجیل یونان واقع شده و در ترجمه عربیه مطبوعه باین عبارت است حیاته الابدان  
 یعقر نسلک الواحد حد الفالحی والذی اسرسلته یسوع المسیح استی و  
 انجیل که با عتراف خودش قول عیسی مسیح دلالت هر یک بر ثبوت حدانیت حق تعالی  
 نفی تملیث دارد و چنانچه هر است که هرگاه او تعالی احدی نباشد از شبه کثرت شکرت منزه و  
 خواهد بود و مرکب از جزوی از اجزای نهیند و یا خارجیه نبوده باشد و هم صحبت مرا یک عیسی  
 و فرستاده است و معاشرت مرسل با مرسل از جمله بی نیات جلالت است عین ربیب  
 اسلام پس صاحبان انصاف قدرت قادر علی الاطلاق باطلاح فرمایند که چگونه لایعنی  
 حق بر زبانش جاری ساخته که رساله خود را همان قول عیسی صدر و معنون کرده که نافی از  
 باطلش و مثبت مذمب حق است و این توجیه حقیقی که از نقول ظاهر است باطله و عقلیه و  
 نظیره و انفس کتب و پیش از آیات تورات و انجیل و قرآن جمیع کتابت چنانچه بنده

ازین اوله در مطاوی نقوض فقرات این رساله بعضی بیان خواهد آمد ان شاء الله تعالی علاوه  
 آنکه قبل عبارت مذکوره متصل باین عبارت و است که صریحا بر تعاییر و اعتراف حضرت معبود  
 و مخلوقیت دلالت دارد ظاهر اینچونکه عبارت مذکوره منافی مطلوب مولف رساله بوده لهذا  
 آنرا اسارت کرده و آن این است که چنانچه تو سپر را بر همه بشیر قدرت داده تا از آنچه تو بخواهی  
 او بآنها حیات ابدی بخشد و حیات ابدی این است الی آخر العبارة پس اینکلام که ششم از این  
 کمال مجز و افتقار و نفی قدرت ذاتیه است که تعاییر مخاطب انجلیت چگونه از مدعی الوهیت صادر  
 میتوانند و درین عبارت و ما بعد آن چنانچه می بینی صریحا حضرت مسیح علی نبیا و علیه السلام  
 اعتراف بخلوقیت خود فرموده اند لکن من من لم يجعل الله له نورا اقواله من  
**قال** ندای حاکم مبارک احد و پادشاه پادشاهان خداوند خدا لکن آنکه بقا مخصوصات  
 لایزالش است و وجود و احوالش ساکن نوری که از نزدیکی دور و ذات پاکش از دیدار  
 هر بشری چنان مجر و مستور که هیچکس او را در ویت نموده و نمیتواند ندو و عزت قدرت عاود نماید  
 آمین لکن آنخدای جاهر و غایت قدیم و مطلق خود را بندگان باین نموده و بنا بر علالت  
 و محبت بی نهایت خود بایشان تقرب بسته که آنها را قرن خود سازد و فلان اجابت ایشان را  
 ببعوث و بواسطت ایشان الام خود را بآنها محبت فرموده است پس چنین علم درین عالم  
 بر همه طالبان حقیقت و شتائیدن بکارگاه احدیت بشیر از سایر علوم و معرفت لازم و  
 سزاوارت است که پیغمبر این صادق را شناخته از کلام ایشان معرفت الله تحصیل نمایند  
 زیرا که بحث حقیقی و دائمی بنده محض معرفت الله است پس ندای غیر می می بر این خیر خیال  
 و خارج از خطه قیاس نمیتوان شناخت مگر از کلام خود او که بواسطت پیغمبر این بندگان  
 گزین شده است از این مضامین بابت کلام الهی که عبارت از تجل و تورات است نیز گزین

به مرتبه غیر از مسیح است پس یکم فی الحقیقت طالب حق و صد و تحویل معرفه الله باشد از غایت  
 بلوغ خواهد کرد که مسیح را بخوبی شناخته از مرتبه و شان بدستی مستخر گردد و بنا برین گاه  
 شخصی که در تحصیل علم لازم و حیاتی نبوده بوی اعانت کند به مرتبه خوش حال و سروس  
 خواهد گشت و چنین اعانت را مصنف بعون الله تعالی نسبت بمجدایی که قلبا طالب حقیقت  
 کامل خواهد آورد و هر چند یکی که محقق حقی نیست که تابعان محمد از مسیح پیغمبر نیستند و ادعای  
 ایمان کردند و می نمایند نهایت از معاشرتی که با ایشان سرشته که در کتبشان بهرینه  
 این حدیث بر بنده ظاهر و هویدا گردیده است که هم در شناختن عیسی مسیح و هم  
 در ایمانیکه نسبت با او اعطای تصور کلی دارند زیرا که مسیح را محض در مرتبه  
 پیغمبران دانسته و در آن مرتبه که خود مسیح بوضوحی تمام بخود نسبت داده است ننهند  
 و قبول نمیکند و ازین سبب است که ایمان ایشان بر باره عیسی مسیح با ایمان مسیحیان  
 و افزه دارد زیرا که مسیحیان او را محض بزرگترین پیغمبران بلکه مراتب عالی تر  
 از تمامی مردم و کل مخلوقات میدانند و همین اختلاف از قدیم الایام تا حال علت  
 و حجت بین طرفین باعث صدور عداوت در میان مسیحیان شده است چون  
 این حجت لازم و در اکثر اوقات از دانش منطالک بخیل و توریت صادر گردیده  
 مسیحیان نیز حال مرتبه عالی و شان فیه عیسی مسیح را از سخن خود و سایر آیات  
 واضح الدلالات کلام ربانی مجدیان تفصیلا بیان مدلل ساخته اند بنا بر این مصنف  
 حقیر بر خود واجب لازم شمرده که تصنیف این در اوق مبادرت در شان عالی مرتبه  
 الوهیت عیسی مسیح را با اعانت باری تعالی از آیات انجیل و توریت و کتب مقدسه برایشان  
 ثابت سازد تا باین که بقدر قوت خود باعث شود که تصور مزبور بر ذریع حجت نموده



دفع گردد **اقول** پس تعیین اینک با وصف اظهار حیات خود و ادعای گشته سخن و تحریر  
 عبارات و مطالب بلدیتی از سر رشته علم کلام ندارد و مهارتی در فنون علوم عقلیه و نقلیه چنانچه تا  
 بهم رسانیده زیر کماله و الا لازم بود که قامت بران عقلی بر وجود صانع تعالی و علم و قدرت و حکمت او  
 تعالی ننموده چه اصولیکه اثبات نبوت پیغمبران بران موقوف است باید که اولاً از دلیل عقلی  
 ثابت نبوده شود زیرا که اثبات آن از نقل و سمع امکان ندارد چه دلیل عقلی مستحکم است  
 و کلامیکه بواسطه انبیاء و اوصیاء ثابت رسیده و چون ثبوت و رسالت موقوف است  
 بر ثبوت صانع عالم و وجود مرسل متفرع بر وجود مرسل است پس اگر اثبات صانع موقوف  
 بر ثبوت نبوت باشد و در صریح لازم آید پس احوال و ذکر دلائل عقلیه را درین مقام دلائل  
 تمام دارد و بر اینکه با حال محقق را نیاموده و از طریق حکم و در سنون کلام جنبیت کلام  
 دارد و لذا بحکم که کتب کلامیه اسلامی مملو و مشحون از دلائل فاطمه و بر این باهراست  
 که دلالت بر وجود صانع عالم و عالمیت و قادریت و سبحانه دارد و چون در نظام محض  
 دریافت مبلغ علم اینک است بیان آن نیست و غرض از تهید این مقدمه و تاسیس این  
 که دلیل عقلی مقدم است بر نقلی و ثبوت موقوف است بر بران عقلی و تقدم  
 موقوف علیه بر موقوف ظاهراًست پس هر چه بحسب عقل متحقق ثابت خواهد بود بحسب  
 نقل نیز ثابت و هر چه محال عقلی خواهد بود محالست که از جهت نقل اثبات آن نمود زیرا که بدو  
 نقل عقل است و بالعکس مثل اجتماع نقیضین و از نقیضین و تقدم الشیء علی نفسه و  
 از جمیع فرد و فردیت زوج در اعداد و اجتماع وجود و عدم در موضوع محل احدی است  
 و احدی همچنین اجتماع کثرت و وحدت در محل واحدی نه از جمله تحولات عقلیه است بدایت  
 استحال آن حکم و عقل هیچ عاقلی حکم بجزا و امکان آن نمی تواند کرد بلکه عقل نفس نیز

پیرامون تجویز آن نمیتواند گردید پس چگونه نسبت تجویز امریکه مقتضی الوجود و محال عقلی با  
 نسبت بخالق عقل و حکیم مطلق توان نمود و محال است که محالات عقلائی ممکنات تعلیه تواند  
 بود پس لابد که اگر بضرر محال تجویز محال در کلام خالق بلکه کلام عاقلی وارد شود و اول و  
 ثانوی بر خلاف ظاهر خواهد بود و صرف آن عن الظاهر لازم نه اینکه تجویز آنرا ممکن باشد  
 دست از عقل بردارند و نقل را مقدم بر عقل انکارند بلکه اگر کسی مدعی الوهیت باشد و تجویز  
 محال عقلی و امکان آن نفی نماید همین کلام و دلیل بر کذب دعوی الوهیت او خواهد بود  
 چنانچه فرعون با دعوای خدای چون عوارض شریعت از او واضح و لایح بود در ترکیب دعوی  
 کافری و پس بوده و اگر مدعی نبوت دعای محال عقلی نماید همین دلیل بر بطلان نبوتش  
 خواهد بود و الی غیر ذلک نه اینکه مثبت بقول او نموده دست از عقل برداریم و بگفته او محال  
 را ممکن بنائیم علاوه آنکه شاید عدل است با آنچه کفیم عبارتیکه در فصل سیزدهم مذکور است  
**مفسر الاستثناء** است مفسر استسپاس الحال باینجا ز اورین تمام میگوید که گنجش قبل  
 قال باقی مانده و عبارت مشارالیهاد در ترجمه عربیه توریه است و اوله چنین مذکور است فان  
 قام فیما بینکم مدعی نبوة او حلفوا عطا کو آیه البرهان فلو اتى بالبرهان  
 والبرهان ممن قال لا اله الا الله بان عبودات اخو لم تعرفوا فتعبدوا  
 فلا تقبل من ذلك مدعی النبوة والحلف فان الله سبحانه وتعالى  
 انتم محبوه مخلصین من قلوبکم و نفوسکم بل تبع طاعة الله وکم  
 تجان تسروا و ایاة فاسهوا و وصایاه فاحفظوا و قوا  
 فاقبلوا و ایاة فاسهوا و طاعة فالزموا و ذلك المدعی للنبوة  
 و الحلف فلیقتل یا اقول المحال علی الله و بکم مدعی نبوة او حلفوا

شکستی مدعی غیر می پدید شود و بعضی از نشانه های او و غیره بر روی شما ظاهر سازد  
 و شمارا دعوت کند بسوی دیگر معبودات شما را نمی شناسید پس قوی چنین کسی را و نگزینید  
 بدین تنگی حق تعالی امتحان کننده شماست که آیا او را از دل خود فروست میدارید و دوستی  
 او را خالص کرده اید یا نه بلکه میاید بهواره پیروی متابعت طاعت فرمان بروداری و کلام  
 خود نمائید و سواهی و از کسی ترسید و احکام و وصیتهای ذرا نگاه دارید و غیره را بر پیش  
 نمایند و باید که این چنین مدعی نبوت قتل نموده شود و برای اینکه امحال ابر خدا تعالی  
 ادعای بنیاد انتہی این عبارت چنانچه می بینی صریح است در اینکه هرگاه مدعی نبوت  
 با وجود اظهار آیت یعنی خارق عادت ادعای امر مستحیل و رباب حق تعالی خواهد نمود  
 و عوی و قابل قبول و لائق صفا نخواهد شد و همین دعا و رباب مذکور و کافی وافی خواهد  
 بود و نیست این امر که بسبب همان مقدمه مبدء که سابقا آنرا ذکر ساختیم که عقل مقدم است  
 بر نقل و محال عقلی از کمالات نقلیه محقق اند شد بلکه این عبارت مصرح است باینکه شرکست  
 آوردن با خدا تعالی و و گاه معبودات را در پیشش با او سبحانه شریک ساختن  
 که تلیث مسیحیان شعبه از این است این امر خود عین محال است و مدعی آن قابل قتل و  
 لائق تخریر و آن عین مذنب اسلام و مبطّل مذنب ایشان است سبحان الله کسانی را  
 که درین امتحان الهی که درین عبارت تورات مذکور است ثابت قدم مانده باشند و او  
 سوا از او حقیقی و منزه از نقائص ذاتی و فعلی که مفاد صریح عبارت سابقه است بخوبی که  
 بعد از این محال گشته میزند بر اطل انکارند و خود را که صریحا مخالفت تورات و احکام  
 خود نموده و مدعی تلیث مخرج و الوهیت حضرت مسیح اگر دیدند در حقشان چنین کار  
 مسیحیان است که بعد از این مقدمه و طی این جمله میگویم که معرفت الهی عبارت است از علم

و او را که آنشی علی ابوعلیه فی حدیثه یعنی واجب واجب و ممکن ممکن و مستمع مستمع  
 نه اینکه واجب ممکن شناسد و ممکن را واجب نگارد و مستمع را ممکن یا واجب بیندارد  
 که این معرفت و حقیقت جمل است نه علم و آنچه از ملاحظه تحریرات فرقه مسیحیه بوضوح پیوسته  
 است که این مره را خطی و بهره از معرفت الهی حاصل نشده چنانچه باید بودی و راست گفتار  
 و اگر اقرارسانی به بعضی صفات کمالیه و می نمایند بفا و یقولون یا فافهم ما الیکس  
 فی قلوبهم انکار جنائی از ان ارند چه او تعالی از صفات حسیت و جسمانیت  
 و حلول و اتحاد منزه و مقدس است و در مکانی ممکن چه در جبهتی از جهات ساکن نمیتواند  
 و لهذا از رویت بصریه تعالی و منزه است چنانچه خود نیز بان عتران کرده و کلمه حق بود  
 ندیب حق که نفی رویت او سبحانه باشد بر زبانش بی ساخته جاری شده باینجه او را عیسی  
 بن مریم علی نبینا وعلیه السلام متحی ساخته اند و ظاهراً است که آن حضرت جسمی از اجسام  
 و ممکن بر مکانی و ساکن در جبهتی از جهات بوده و مرئی بر رویت بصریه محتاج با کلام  
 شرب و بول و براز بوده پس در حقیقت اثبات این صفات برای واجب تعالی  
 ینانیده و واجب را ممکن می انگارند و قول و ساکن نوریت که از نزدیک دور و دراز فهم قیام  
 است که ساکن و مسکن قرار دادن برای جسم جسمانی است نه از صفات بانی و همچنین عا و بقا  
 برای و تعالی گفتن آن بعد از ان که در صدر عبارت خود بان متفوه گشته متفرع است  
 بر اینکه حق تعالی امثل دیگر پادشاهان سلاطین جهان گمان کرده برای او عیسی نقای  
 ملک و دولت میکند چنانچه بعضی از عوام کالالانعام رت جکه برای ستمی تعالی می کنند  
 و هرگاه معرفت الهی این فرقه باوصف او عای فهم و فراست نقایان کل دارند پس تا  
 به معرفت عیسی چه رسد که عبد را ملک عابد را معبود و ممکن را واجب می انگارند



یعنی پدر سید مسیح عیسی علیه السلام سپهر مریم رسول خدا و کلمه اوست که بریم القانوده  
 در وحی است از ادخال درین آیات خود قرآن نیز تعریف است که عیسی مسیح نه اینکه  
 مانند سایر مردم تولد یافته بلکه بقدرت الهی بی واسطه پدیدار بطن سپهر مریم بانوح  
 که خدا روح خود را در او روحی میداد و آمد که در هم قرار میداد که کلمه در روح الهی است  
 پس آیه قرآن در باره کدام غیر خدین ذکر گشته و ادراعی عیسی مسیح تهمه چه کس دیگر  
 میتوان گفت که بدین طریق تولد یافته بنابرین قرآن نیز مسیح را بر همه مردمان و حسب که خبر  
 برتری ترجیح داده حتی مرتبه الوهیت را بر او منسوب میسازد زیرا در صورتیکه بنابر آیات  
 مذکوره روح القدس است باسیت که در مرتبه الوهیت باشد زیرا که روح خدا کمتر  
 از خود خدا نخواهد بود نهایت بعضی از محمدیان میگویند که لفظ روح که در آیات مذکور  
 مذکور شده عبارت از جبریل است اما علت این سخن محض تعصب طرفدار است از آنرا که  
 ضمیر لفظ منه که در آیه دوم و ضمیر متصل لفظ روحا که در آیه نخست مرقوم است بنابر نص  
 بیطرف بخدا راجع است نه بشری و چه بخوانیم که در جبریل و فرشته که نظر مضمون  
 آیه سوره آل عمران امی مریم خبر آورده که مسیح از وی تولد خواهد یافت بر همان روح الله  
 باشد و دیگر اینکه معنی لفظ روح الله یا روح القدس عبارت از جبریل نیست از آن جهت  
 که در صفحه دوم ورق ۹۵ جلد ثانی کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر شت گشته  
 معلوم میگردد زیرا که در وی مرقوم است که گویا خدا در محو روح قرار داده بود  
 یعنی روح حیات روح قوت روح تهوت روح ایمان روح القدس او نظر مضمون  
 سابق الذکر قرآن جیلانی که یکی از فضلا و اهل اسلام است میگوید تغییر عیسی لفظ ماطن  
 احدی جمع حضرت آسمی است از جهت مسیحی بر روح الله است زیرا که از روح کامل

اسم جامع اله است خلاصه از آیات سابق الذکر معلوم است که قرآن نیز تفسیر فیج عیسی است  
 کرده است نهایت تبار عالی و مرتبه الوهیتش و انجیل و تورات بر تبار واضح بیان شده که بشک و شبه  
 در کمال ایتقان آیات اینها ثابت مدلل میگردد و چنانکه مایه بحول و قوه الهی ذکر خواهیم کرد و چون  
 آن تعلیم انجیل که مسیحیا نشئت مییافت با تعلیم الوهیت مسیح علاقه کلی دارد پس ما هم بیان  
 و تفصیل آن ستروات الهی را باین مقاله بحث خواهیم ساخت **اقول** **فیه تسبیح** **احراج**  
 او درین مقام بکرمه فیفخا فیه من روحنا و کرمیه **المسیح عیسی بن مریم** **سئل الله**  
**و کلمه القاها الی مریم و روح منه** که دلالت دارد بر اینکه آنحضرت کلمه روح  
 الهی بوده بر الوهیت آنحضرت سخن است بمعنی و حرفیت بی سرو پا زیرا که اضافت روح بسو  
 خدای تعالی که در کتب متین مذکورترین واقع شده و هم درباره حضرت آدم فرموده **وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ**  
**لِلْاٰدَمِ اِنِّیْ خَالِقُ لَکَ مِنْ نَفْسٍ مِّنْ نَّفْسٍ فَادْخُلْ مِنْ حَیٍّ مِّنْ سِدْرٍ فَادْخُلْ مِنْ حَیٍّ مِّنْ سِدْرٍ فَادْخُلْ مِنْ حَیٍّ**  
**فیه من و حی ففعله ساجدین** و قال ایضاً فی جزء ۳۲ فی رکوع ۴۲ فی سوره  
**اِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْاٰدَمِ اِنِّیْ خَالِقُ لَکَ مِنْ نَفْسٍ مِّنْ نَّفْسٍ فَادْخُلْ مِنْ حَیٍّ مِّنْ سِدْرٍ فَادْخُلْ مِنْ حَیٍّ**  
**مِنْ وَ حِی ففعله ساجدین** مراد از ان این است که روحی که از  
 بقدرت کامل خود خلق کرده ما را خود ایجاد کرده ام آن روح را در جسم عیسی آدم  
 و میدم چنانچه کرمیه **قَالَ الشَّوْشُ مِنْ مِّنْ مَّرْیَمَ** بر این معنی دلالت تمام دارد و نه معنی  
 منحصر غرض در هر سید روح هر کسی مخلوق مر الهی است لکن چون خلقت حضرت آدم بلا واسطه  
 بر او وارد و خلقت حضرت مسیح بلا واسطه پدر بوقوع آمده استاد روح بسوخی غرض فرموده  
 ملائکه را تا در بسوخی او دم علیه اسلام نموده و این عطیه را مختص با او داشته و عیسی را شریک در  
 نداشته و معلوم است که در اضافت دل مایه است علاقه کافی است و در مقام که انقوائی مایه است

حاصل از ارتباط مخلوق با خالق اقوامی را بساطت است قال فی جمع البحرین فقال له  
 نعم فی شرح منه عیسی علیه السلام ای وح مخلوق منه و اضافتها  
 الیه للتشویف کثافة الله و عن الباقر علیه السلام فی قوله و شرح  
 منه قال فی شرح مخلوقه خلقها الله سبحانه فی آدم و عیسی و كان  
 المرئی خلقها فیها من غیر جبر العادة و خلقها فی غیرها من العادة  
 فیها زیادة اختصاص و مثله قوله تعالى و آدم و نوح فیها من  
 شرحی و بعد ازین کلام حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر  
 مذکوره نقل کرده و در آخرش چنین است و اما اضافه الی نفسه لانه اصطفا  
 علی سایر الابرار كما قال لیس من البیوت بنی و قال لرسول من الرسل  
 خلیله و اشباه ذلك مخلوق مصنوع فحدثت انتی علاوه انک استدل الی  
 آیه ثانیة انما المرسلون عیسی بن مریم الایه از غرائب استدلال است که بید مذکوره فی موطا  
 مذمب فی فرقه عیسویست و انکس از سابق و سیاق آیه که مریم چشم پوشیده بلکه عمده آنرا تا تمام آورده  
 تا باشد که باین جمیع الی بر روی کار آورده و تماشای چنین است یا اهل الکتاب لا تغلوا  
 فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المرسلون عیسی بن مریم رسول  
 الله و کلمته القا الی مریم و شرح منه فامنوا بالله و رسوله و  
 تقولوا لثلاثة اثبتوا خیرا کم هو انما الله الاله واحد سبحانه ان  
 یكون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله و کلا  
 حق تمام در این آیه خطاب بفرقه عیسویه فرموده و مضمون بدایت مستحسن از چنین است  
 ای صاحبان انجیل بخواب و افراط در دین خود در باره عیسی بن مریم نماند تشوید و کذب



و حق تعالی غیر از حق و صدق یعنی مخلوق اتحاد و اجتماع عیسی قائل شود بدین خدایت که مسیح  
 عیسی پسریم رسول خدا بوده و کلام او یعنی سبب الهی و کلامی که بگوید وجود آمده اند که آنرا الهی  
 نموده پسوی میم در وحی است که صادر و مخلوق از خدا گشته پس این آری بدین خدا و رسولان  
 او گویند خدا هستند باز باید ازین شرک صریح که بتبرست برای شما نیست مگر معبود و واحد  
 یکی که از شما بکثرت و تعدد میری است و منزه و برتر است از اینکه برای منی پسر منی باشد  
 در آسمان و زمین است همه مخلوق پیدا نیست معنی صحیح صریح که میفرموده و کلام کلام این واضح  
 خواهد بود در نفی تثلیث و ابطال الوهیت عیسی این آیه که میسر حل آن بر این که  
 هر او از هر مع منزه خود خداست چگونه با سابق و سابقش مرتبط میشود اندکند ایامکان  
 دارد که عاقلی در اول کلام و آخر کلام تصریح باطلان مذہبی نماید و در وسط هر دو کلامیکه  
 شش حقیقت و دو حقیقت آن مذہب باشد بگوید حاشا و کلام این واضح شد که این احتجاج متنی  
 بر نافی و عدم ادراکی معنی که میفرموده است قوله حال بدین آیات **اقول** این  
 مسلم است که آدم کس میگوید که ولادت حضرت عیسی مثل سایر مردم واقع شده بلکه نظر  
 جری عادت بغير پدر متولد شده زیاده تر از آن است حال ولادت حضرت آدم علیه السلام  
 و خود که بدون پدر و مادر متولد شده اند و این شبهه که آنرا مولف این مقام ایراد نموده  
 همان شبهه است که نصاری بخیران برخاسته بغير این عرض کرده بودند و آنحضرت در جواب  
 آن معارضه بولادت حضرت آدم من غیر اب و ام فرمودند که ما جاء فی الروایة **اللفظ**  
 فانما مثله جاء من غیر محل و اب قال ای النبی صلی الله علیه و آله  
 هذا آدم علیه السلام عجب منه خلقا جاء من غیر اب و لا ام  
 و لیس شیء من الخلق یا هون علی الله عز و جل فی خلقه من

شیء ولا اصعب مما امره اذا امره شیء ان يقول له کن فیکون ولا  
 علیهم ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقة من ثاب ثم قال  
 له کن فیکون والحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاح واز  
 همین مشابیهت و مساویت که بین النبیین حاصل است در انجیل ثانی حضرت آدم و عیسی  
 سلامتی و بعضی تفریقین تصریح بنوشت ایشان باند عیسی بن مریم نموده اند چنانچه در فصل سو  
 انجیل متی در ذیل بیان نسبت مسیح در او اخر مراتب بطور است انوش بن شیش  
 بن ادد و الذی من الله و ترجمه آن در انجیل فارسی چنین است انوش سپرد  
 شیش سپرد آدم پس الله و حق این است که ترجمیم در اینجا انصاف اگر نرشد  
 آدم را پس خدا قرار داده چونکه پدر و مادر هر دو از نوع میسرند گشتند بخلاف عیسی علیه السلام  
 که محض بیون و متولد شدند و از اینجا عدم اختصاصیت خدا بعیسی ظاهر شده است که کلام  
 حق بزرگان جاری طریقه ترا که متی در این مقام مسیح را از مرتبه فرزندی خدا مفعول ساخته مسیح  
 بن سلف نوشته و بهیستلر لئلا تضل الصریح کما لا یخفی قوله یل یاد در قرآن باره که ایم  
 پیغمبر چنین گرفته اقول سابق دانستی که حق تعالی در حق حضرت آدم علیه السلام  
 مثل آفراد که میتین سابقین فرموده و نیز در صحف سابقه که مسیحیان آنرا کتب منزه می شمارند  
 اسناد چنین روح نسبت به یکدیگر پیغمبران علیهم السلام واقع گردیده بحال مناسب چنانست  
 که بعضی عبارت این کتب انیز در مقام تمایز آدم ذکر نمایند تا خیال تخصیص این امر حضرت مسیح  
 که سلف رساله در ضرر دارد و بهاء و بشاگرد و سپین بلکه در فصل چهارم کتاب انیال  
 در حق آنحضرت چنین واقع است ان س و ح الله القدوس فلیس هو کل شیء  
 و عیسی علیه السلام یعنی روح پاکیزه خدا در تحت مسیح سرای او بر روحی و دشوار است

انتهى و نیز در فصل پنجم کتاب مبطور در حق آنحضرت مکتوبات سمعت عنک ان  
 فرح الله القدوس فیک ونقطة وفيها وحكمة مضعفة ووجد  
 فیک انتهى یعنی شنیدم که روح پاکیزه خدا درست و فهم و دانش و علم و حکمت و وحید  
 در تو یافته شده انتهى و در فصل هفتم یکم سفر اول تورات در حق حضرت یوسف علیه السلام  
 و قتیله پادشاه مصر آنحضرت ابراهی تجیه خواب طلبیده بود چنین قوم است ثم قال فلیکوهو  
 لقواده هل تجد مثل هذا من جلا فیه و فرح الله علما استصحبوا یوسف بنی امیة  
 مردی که در درویش خدا بوده باشد از روی علم و دانش انتهى و نیز در فصل پنجم زبور حضرت داود  
 در مساجات خود میفرماید که نظر حنی من بین یدیاک و کانت عینی فرح قد  
 انتهى یعنی قدر و منزلت مرا از پیش روی خود و میدارم از من و روح پاکیزه خود را بر او  
 مکن انتهى پس الحال مولف ساله خود اندکی نظر انصاف برین عبارات که ششبار ذکر کرده و روح الهی  
 تامل نموده سرگرد بیان خود کند که آیا مراد از روح خدا در مقامات همان مضمون فخر و اوست یا  
 چیزی دیگر چنانکه بر ذاق مولف رساله میباید که اطلاق الوهیت بر حضرت داود و حضرت  
 یوسف و حضرت ایسا را علم نموده شود حال آنکه خود او نیز باین مراجع را نمیتواند کرد  
 و الله سبحانه تعالی محکماته و موهبتهی اسل بلکه بتبع مقارنات صحف چنین خالی گردیده که این  
 چنین اصناف استعالات و محصورات دنیا و اوصیاء علیهم السلام نمیتواند بلکه نسبت با خدا  
 غیر از آن گذشته چنانچه در فصل ششم کتاب جبر و قدر مرقوم است که چون آنحضرت بجماعت  
 مروجان رسیدند ایشانرا امر الهی در رسیده که انهارا احیا نمایند و بسوی ایشان چنین  
 فرمودند ایتها العظام الی ایتها اسمعی قول الرب هکذا ایقول الرب  
 هکذا العظام هان انا احیاء الیکم و فرح حیوة و علی علیکم

عَصَا وَاَصْعَدَ عَلَيَّ كَرَمًا وَاَمَدَ عَلَيَّ جِلْدًا فَاَعْطَى عَلَيَّكُمْ  
روحی فحقیر وبقلموزانی انا الرب انتهم خلاصه آنکه ای استخوانها  
خشت بوسیده بشوید سخن پروردگار خود را که چنین بگوید آگاه باشید بحال من  
باسوی شمار روح زندگی او عطا میکنم شمار اگر بی دینی نام بر استخوانهای شما گوشت  
و میگویم بر بدنهای شما پوست را و عطا میکنم شمار روح خود و زنده میشوید و سید  
مرق در دگر شمارم انتی نیز در همین فصل تفصیل سیر مرقوم است و اعطی فیکم  
روحی انتی یعنی عطا میکنم در جسم شمار روح خود را انتی سیرین عبارت باشد  
که چگونه اسناد روح خدا نسبت با خدا و باس واقع گشته و مراد از آن روح در مقام  
مگر همان روح مخلوقه جسمانی که در انسان حیوان به حیوة است و گویا لفظ روح حیوة  
که در این عبارات مذکور است مفسران است و نظیر آن سابقا در آیه کریمه و نفخ فی  
من نفخی در باب حضرت آدم علیه السلام گشته است بلکه نوبت این روح با باریسید  
که در باب پشادل ملک بنی اسرائیل که پیش از مرد سفاک و خونریز نبوده و مشتا و بچ از  
حاملان عامی آبی و لا بسان لباس احبار و غالباً به پیغمبرین بود و بدست او در ست  
واحد مقتول شدند و هموار مشادل مذکور در بی قتل حضرت داود بوده و مستعمل گشته  
در فصل شانزدهم کتاب صمویل نبی ۴ مرقوم است فاخذ صمویل و عاء  
الدهن و مسح من بین اخوته و حل روح الرب علی  
داود من ذلك اليوم و حاز روح الله عن شاول فصارت الروح  
الودیة تذب جسد باصره انتی خلاصه آنکه صمویل بغیر طرف و عن  
معمول گرفتند و از جمله برادران حضرت داود ایشانرا انتخاب کرده و در عین برادر

و روح پروردگار بر ایشان ازین روز نازل شد و از شادان متعلق گردید پس روح بر روی او می نشست  
 میگذاشت جسم او را بکلمه پروردگار و ازین کلام صریح معلوم میشود که محبت حضرت او و  
 این روح و جسم شادان مستقر بوده و بعد ازین جسم حضرت او و او متعلق گرفته سبحان الله  
 نوبت تعلق این روح بخیمین و سفالی رسیده و باشد پس الحال چگونه مولف رساله را ابتدا  
 از ان با الوهیت حضرت مسیح میرسد ازین صاحبان محمد الله سبحانه بغداد آید و انچه در پیش  
 الدین کما التوراه تم حیلوها التمثل الحمال سفار الا لایة فهم معانی عبارات و معادرات  
 و استعارات و مجازات با کلیه بر طرف شده است باوصف آن باز او عاقلی سخن  
 و دشمنی انصاف نماید بتمام حیرت است قوله که روح خدا که از خدا نجات بدو را اقول  
 ایشان چنین سخنان از یک طفل است و بیایست که گوید روح خدا بهتر از خود خدا خواهد شد چه خدا  
 بی روح مانا بجدلی روح است که بعدی پیش نیست شاید فرقه علیه خدا حق در ابی روح و بجان بر داده  
 و مسیح را افضل از خدا میداند چه روح است اولی روح محبت که پس روح باشد و بدین روح معلوم  
 که روح القدس جاری که از جمله تعریف پیش نیست چه معرفت را و قوله نهایت بعضی از محمد باین میگوید  
 اقول تفاسیر مشهور تفسیر روح بحیریل و در مقام تفسیر سید بلک باقا هستی که صاحب جمیع حیر  
 تفسیر روح منجیدی نموده اند و درین خصوص حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است  
 که مولف ساله چنین تفسیری را دیده یا در جمعا الغیب شده که کیف تصبیح نقل بر او لازم و چون بنویسد  
 مسلم نیست پس چه از ایرادات بر آن در ساخته ما را تعرض آن را نمیت گن بر عا میگویم آنچه  
 که ضمیر لفظ من که در آیه دوم ضمیر متصل لفظ روحا که در آیه نخست مرقوم است بنا بر  
 آنست که حرف بخدا را ج است نه فرشته استی کلام الی سر و پا است و بی سر رشته زیرا که  
 او لا در اینجا بی محل قاعده حرف را دخل داده درین مقام قواعد صرف و نحو را نیست که تمام قاعده

صرفاً تخصیص کند که هر جا که ضمیر متصل بعد لفظ روح بیاید لا محاله بسوی خدای تعالی راجع است  
 از قرآن متعالیه حاله تعبیر بقاعده صرفیه نموده و بهمانی ازین پیش نیست مگر اینکه صرفاً و قات  
 بنحوی رکت نگریزی کرده که قواعد صرف بنحویا کلیه از خاطرش محو گردیده و ثانیا اگر مراد  
 از روح درین آیه جبرئیل هم بوده باشند پس از ضمیر کدام کس بگوید که جبرئیل مراد هستند که فعلی  
 بقول خود میکنند که نه فرشته الهی و نه صفات خیال کرده و اینکه از روح مراد جبرئیل هستند  
 ضمیر بسوی خدای تعالی راجع باشد چنانچه در آیه دیگر مثل آن واقع است در سوره مریم و آن آیه است  
 ۱۶ سیاره ۵۰ رکوع ۴۸ سکنه الله فمما قمم مثل لها بشر اسوفا قال استانی ان خود  
 لا اخرج منك ان كنت تقيا قال انما انا رسول ربك لا هب لك غلما  
 سیر کیا آیه چه ظاهر است که درین آیه لفظ روح را داده حضرت جبرئیل نموده شده پس آن  
 قاعده صرفیه را بنیقام کجارت و خیال خام اختصاص روح حضرت مسیح و کجا قبوله و دیگرانیکه  
 معنی روح الدیار روح القدس عبارت از جبرئیل نیست از آن حدیث نیز که در جلد ثانی  
 حیوة القلوب از قول امام خضر ثبت گفته معلوم میگردد و این قول اثبات خبری حکم کلی  
 کردن کار مولف نبوده است اگر درین بحیثیت از روح القدس حضرت جبرئیل علیه السلام مراد  
 نبوده باشند پس از کجا که در هر جا از لفظ مذکور آنحضرت مراد نبوده باشند چنانچه صریحا گفته میکنند  
 قبل از آنکه بگوید قل نزلنا من السماء القدس الایه چه مراد از روح القدس در کرمیه مذکور حضرت  
 جبرئیل تقدوس و نیز در آیه سابقه از روح را داده ایشان نموده شده علاوه آنکه کلام لفظ روح  
 بوده پس نیز که روح القدس را چه اسمیان آورده مگر اینکه مقدمه خارجیه را داخل بدیم و بگوئیم که در  
 سابقه روح القدس کنایه از روح الدی می باشد و از اینجاست که این صاحبان در تفسیر روح القدس  
 سند اجماعی روح الدی را می زنند پس بیا محاورات لاحقه را بر محاورات سابقه قیاس کردند

و آن من جمله درخشنه است و از قبیل بنامی فاسد بر فاسد و محتاج با ثبات هر کیف خلا  
 نیست که احتمال روح بخندین و وجه در قرآن جمید و احادیث معتبره واقع گردیده  
 گاهی بر باب حضرت آدم هم استعمال شده و گاهی بانه حضرت مسیح و گاهی بانه جبرئیل و چنانکه  
 مستند آن با تامل گذشته و گاهی بطلاق آن نفس من قان جمید آمده چنانچه در کرمیه  
 و اوحینا الیک فرجاً من امرنا الایه و در شده و گاهی استعمال آن بآن بآن  
 هم آمده چنانچه بعضی آیه فایده را بر روح القدس که در شان حضرت مسیح عازل گردیده  
 ذکر کرده اند و بعضی گفته اند که مراد از روح القدس بقیام اسم اعظم الهی است که حضرت مسیح  
 علیه السلام بآن مردگان را زنده میفرمود و از او حضرت جبرئیل نیز درین آیه منوره  
 بلکه آنرا قوت داده اند و گاهی مراد از آن بیان میباشند چنانچه در آیه و ایدهم بر روح  
 الایه از این بیت معصومین علیه السلام منقول شده و بعضی درین مقام تفسیر آن بحدیث است  
 و شواهد این استعمالات فی الجمله در صحف سابقه هم موجود و چنانچه قدری از آن بطریق  
 انموذج بهت تحریر یافته پس با وصف اینهمه بانه تخصیص آن حضرت مسیح منوره استدلال  
 از آن بالو بیت آنحضرت آغاز کردن یا استفاده روح القدس منترج خود  
 کردن کار مولف ساه و احزاب و ست و الله سبحانه و تعالی من شاء الی سوا رسیل  
 علاوه آنکه در جلد ثانی حیوة القلوب اثری ازین حدیث پیدائیت آری در مجلد او شش  
 حدیث یافته شده باینهمه که در غیر این اوصیای ایشان علیه السلام پنج روح که از  
 یک روح القدس موجود میباشد لیکن خصوصیت جناب خاتم الانبیا علیه و علیهم التحیة و الثناء  
 در آن است و نیست چنانکه مولف آنرا فهمیده و هم اگر از روح القدس در حدیث جبرئیل  
 مراد نیست پس ما در حضرت مسیح نیز که با هم کفون ضمیر و از آن نمیدانند پس از ایراد چنین

خدیشی و در آنچه سود و هرگاه در فهم مضامین اضمحلالش چنین باشد که ایات در این کتاب  
 غایب خواهد داشت بحسب خود را با آنها تجرد و عبودیت برب الهامیه تصدیق و تکلیف از او  
 جلال یکی از فضایل این اسلام است **اقول** که چه نزاعی حق بعد تحقیق فرقه صوفیه از کلمه  
 انده از این اسلام احتجاج مولف ناله بکلامشان نیز نمیتوانست برجل از مصطلحات صوفیه  
 عدم ادراک نمیشد نه اتفاق فی الفصوص و آری فيه بعضهم و الی القول بالکفر  
 و انه هو الله بما احيى به الموتى ولذلك نسبوا الی الکفر و هو التبر  
 که هم ستر و الله الذی احيى الموتى بصورته بشریه عیسی فقا  
 لفق کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مريم فمخو ابدین الخطا  
 و الکفر فی تمام الکلام لا بقوله هو الله ولا بقوله ابن مريم انتهى و فی  
 حاشیه الفصوص هکذا اقول و لذلک نسبوا و لما نسبوا الله بالکفر  
 العیسویة المقیده فقط نسبوا الی الکفر کما يدل علیه الاية فمخو  
 بین الخطاء و الکفر الخ هو حصه هویة الحق فی الکلمة العیسویة فانهم  
 الکلام الخ مجموع قولهم ان الله المسيح بن مريم لا بقوله هو الله الخ  
 فيه صادق فان هویة الحق هویة الحق التي تعشت و ظهرت بالصورة العیسویة  
 که اظهرت بصورة العالم کله و ایضا لکن تمام الکلام غیر صریحه فی  
 حصه هویة الحق فی صوة عیسی هویة باطل لان العالم کله صوة که کلمه  
 فقط و لا بقوله ابن مريم فانه ایضا صادقا انتهى کلامها باین عبارت  
 و حاشیه آن بوضوح می نماید که فرقه صوفیه بکفر نصاری می کنند از جهت تخصیص این کلمه  
 بکسر تیسری علی اسلام پس چگونه میتواند شد که مراد آنها انیسیتی بوده باشد



که در باب نصاری است و منظر اسمی از اسامی الهی بودن لالت بر الوهیت فرموده مسیحی بنزار و  
چون فی جملات کلمات را منظر اسماء و صفات الهیه فراموشند **قال** لکن بسای ثبوت حقائق  
و اسرار مذکور نه آنکه از عقل انسانی و علوم این جهانی دلائل خواهیم آورد بلکه محض از کلام معجز  
نظام خود عیسی علیه السلام و از سایر آیات و اشیاء انجیل و تورات نیز که عقل ناقص و قاصر  
ایشان را نیز از آن قوت و توان نیست که بمقتضی بی پایان بسازد ذات پاک الهی سد دانهارا  
پیموده و درک نماید ظاهر است که انسان از عقل خود و در باب و قبول نماید دلائل قاطعه نمیتواند  
آورد و باید چه نوع امکان پذیر میگردد که انسان و شناسی عقل ضعیف خود عمائق بی اندازه ذات  
اقدس الهی ادراک کرده خلقت متعین المطلق را که محیط ذات پاکش گشته منور سازد و حال آنکه  
انسان آن توانائی نیست که بروشناسی عقل خود تا درکی جو و محدود و در امور کند و در  
بسی خود را بچنانکه شاید و باید اظهار سازد و بیا بطن نفس بگیرد و بعد چنانچه اگر کسی با قیاس بگوید  
چشمش تیرگی بر سازه چنانچه بجهت عقل انسانی که راوده درک ذات پاک آن آفتاب اصل شتاب  
که آفتاب ستارگان را در باری جلالتش قطراتی و در بر هوای عظمتش ذراتی میباشند بصیرتی  
حاصل خواهد گشت چون حکیمی که در ایام قدیم در جواب این سوال که خدا چه و چیست اقرار کرد  
که هر چه بشنید فکر میکنم آنقدر که میتوانم گفت همچنان الآن نیز باید که هر عاقل و حکیم متفکر همین  
سؤال باشد مخصوص سخن آنکه هرگاه چنانچه حق تعالی در باره ذات خود چیزی کلام خویش را  
میگرداند هر آنکه انسان هم در آن خصوص چیزی بالیقینی و درستی نمیتوانست گفت و اظهار کرد  
و چنانچه چنانکه که خدا خود را در کلام خویش بیان نموده است باز انسان یا را می آید نیست که بیا  
بر آنچه در کلام بیان شده اظهار و بیان نماید بلکه درین باب کلام الهی سخن عیسی مسیح بدون  
شک و شبهه از همه سخنانی که مجموع حکما از عقل خودشان درباره ذات پاک الهی تا حال

گفته و بعد خواهند گفت معتبر تر و بر تفکرات و خیالات آنها تفوق کلی دارد و این سخن ناماد  
 که احتمال می رود بلکه امکان دارد که در کلام ربانی به بندگان جناب مطالب بیان شده  
 باره ذات قدس الهی چنان نکته اشفاق گردیده باشد که انسان بعلت قصور و غفلت  
 خود در ادراک آنها عاجز مانده محط بشود زیرا که ذات قدیم و حکمت مطلق را عقل محدود  
 انسانی نمی تواند فهم نماید که قطع نظر از این چون احوال انسان از قرارت که در عالم  
 سفلی کلی علوم منبسطات الاولی و القصاصم تحصیل نمایند و علم الهی را نیز بدین منوال مثلا از قدرت  
 و حکمتی که در موجودات ظاهرو عقل و محبت عدالت و محبت مانند اینها که در انسان دیده  
 میشوند از آنها خالق بی پرده و صفات مذکوره بطریق مطلق با و اطلاق کرده مختص  
 طریق صفات مزبوره خدا را تصور تفهیم می توانیم آورد لیکن در نزد ارباب عقل و فرست  
 و نهان نیست که در آن عالم چنان چیزهای بسیار و در ذات پاک الهی چنان نیز نکته های بسیار  
 میباشد که انسان هیچ چیزی از آنها ندارد و در موجودات نیز تشبیهات و تمثیلات آنها یافت  
 نمیشود لهذا اگر خدای تعالی از آن نکته ها و اسرار مخصوصه ذات خود به بندگان بیان فرماید  
 باز تا آنکه آن سبیده درک نمیتوانیم کرد بلکه امکان هم ندارد که چنان اسرار را در عالم  
 با آنها واضح و آشکار کرده شود زیرا که تشبیهات و تمثیلات آنها درین عالم مرئی دیده نمی  
 تواند شد اینها بآن نکته ها و اسرار بی تو انهم بر و چنانچه هر گاه کسی از ما در خود با دنیا  
 تولد یافته باشد از نور آفتاب عالمتاب بی خبر و از شش شعشع ضیاء ایشین بیوقوف خواهد  
 بود و اگر چه به توفیق و تفصیل کند نهایت اگر چه بقدر مقدور آفتاب و نور روشن  
 برای تفسیر و تفصیل دهند باز چنانکه باید و شاید آنرا نخواهند فهمید و امکان هیچ وجهی  
 که کم و کیف نور و آفتاب به عبارت رانجولی و درستی تصور خواهد بود اندر و در چنین حالت

مسیح و کلیت ذات پاک الهی همین حجت و از جمله اسرار ذات اقدس ربی اینها اند که در موعود  
 مانند و شیوات ندارند و این حجت است که آدمی از فهم و درک آنها عاجز میباشد و ما در پی  
 عالم باشد محال است که آنها را ما و کاملاً باینندگان تفصیل و بیان کند و نه شود پس گاه که بعضی آنکه  
 این اسرار را با عقل ضعیف ناقص و درک نمیتواند نمودنگار نماید و هر آنکه باند شخص کوری  
 خواهد بود که چون آفتاب نور را ندیده و عقل خود تقصیده است آنها را انگار کند و بداند که  
 منکر آن اشیا باشد که با عقل خود بفهم و درک نمیتواند رسید و بنا برین آن مطالبات و تعلیمات  
 کلام الهی که خارج از حیطه ادراکش هستند انگار نماید چنان که پس عقل ناقص در احکام ربانی  
 ترجیح حق و در مغروری بی اندازه خود و خود را بر خدا برتری میدهد زیرا که از شیطان آلوده گشته  
 در ضمیر خود چنان تصور میکند که گویا العباد باید خدا را حکیم علی الاطلاق را در معرفت و حکمت  
 بر او زیادتیی و بنا برین خدا قادر نیست و نبات است که چنان مطالب در کلام خود بیان  
 سازد که عقل این شخص در آن عاجز ماند و در صورت لازم آن است که چنان که نظر متوجه  
 بهین خیال مغرور و قبیح منکر خدا نیز باشد زیرا که ذات وجودش بیرون از تقسیم و خارج  
 از توهم است بلکه بایست که وجود دوستی خود در انکار کند زیرا که هرگز تقصیده و  
 نمی تواند فهمید که خدا او را در رحم مادر بچینوع خلق نموده و کیفیت ذات و حش و نسبت  
 و علاقه آن نسبت بدن را در او چیست حتی باید که آن کس بنا بر انگار مغرور باشد و در انکار  
 بنواشیا را که علی الله و احد و نظرش و مستی آنها را و نیز اظهار من شمس میباشد انگار نماید  
 چون ایت و قوه ای افعال باطنی آنها را و او را که نمیتواند که و آیا که آدم شخص عارف پی برود  
 و کس کرده است که بجز فکر و از چه وجه حاصل میشود که از دانه که پیک درشت بزرگ و  
 شود و می آید و از آن با نایب اگر اندکی آید که در سر کلاه آنها نیز نوشته اند و نه

بوده باشد چنانکه هزاران هزار درخت دیگر مانند درخت اولین عمل می نمایند و چه کس یاری  
 انظار ملین نگه است که از چه چیز بگزار است که بقوت و تاثیر همین من می شود و آفتاب باران  
 و نباتات مختلفه و گلها می قلمون و اشجار و اثمار که اکنون عمل می نمایند که بنا بر صور و لون  
 و خاصیت قوت و در فرق و تفاوت نسبت بیکدیگر در نهایت اند و دیگر این فر را چه کس  
 کشف نموده است که انسان دیده کوچک خود تمام عالم را می بیند و خدا را که تبارک و تعالی  
 بخشش از یک کیفیت نگاه میدارد و در غرضی قوت مخصوص میدهد آیا که نامشخص از یک نظر  
 خود درک و بیان نموده است که زمین و آفتاب ماه و ستارگان همه بزرگی خودشان  
 مطابق با سقون میباشند و آنچه شده مطلق و از گردش سکنیده چنانکه از روز ازل تا حال  
 از گردش گاه بی نهایت خود از حد و معینه تجاوز نموده بی غفلت و قصود در گردش اند  
 ایامی اینها همچنان بختها در مرور نیستند که عقل قاصر انسان در درک آنها عاجز است و  
 فیض الهی سر را از حق تعالی در موجودات یاده از حساب تخمین اظهار و تبیین فرموده است پس  
 تعجبی نخواهد داشت که اگر خدا در کلام الهامی خود نیز چنان سر را در مطالبی که بیرون از  
 درک عقول انسانی باشد بیان و اظهار نماید بهر حال کسی که بعلت درک نموده و معتقد سر را  
 نوات الهی نشود و کلام ربانی را بسبب آنکه آنها در این بیان گشته اند قبول نکند هر سینه  
 قال حاکم کلی و مرکب گناه فاحش خواهد شد چنین عمل و غرور از سر زاریات شعور و از هر  
 صاحب فطانت حق خود در باشد او را همین گفتا میکند که خدا می سکیم و عظیم چنان سر را  
 مخصوصه و کلمات یک خود را در کلام خود اظهار ساخته بر بندگان واجب لازم است که متفقد  
 گردد و شکر کند اگر چه بعضی از مطالب بیان گشته را با کلیه درک نکرده و نفهمیده و خلاصه  
 حال از هر چه گوئی از هر چه فرستاده اند و بهر باب باقی آیه است که ام و در روز از آیه است

توریت که در آنها خاطر نشان بنمایم ثابت خواهد کرد که تعلیم الوهیت عیسی مسیح و تثلیث ذات پاک  
 الهی در کتب مذکوره فی الحقیقه واضح و لائح بیان گشته است اما اگر احیاناً کسی در این باب  
 اعوجاج و تردیدی درونی بود که آیا انجیل و توریت بدستی کلام محرف و مسوخ نگردیده اند  
 چنان شخصی ابطال دل میزان الحق رجوع بنمایم زیرا که این مقدمات در اسباب و اوضاعی  
 تمام مدلل و ثابت گشته است حال مقاله در خصوص تعلیمات مذکوره را بدو باب  
 تقسیم نموده انتهی **اقول** اولاً اجمالاً که کلام در این مقام با جماعتی است که متصف بعقل  
 انسانی باشند و اگر زمره مسیحیه دست از عقل انسانی بر میدارند پس قابل خطاب لا کلام  
 نیستند معلوم است که ثبوت نبوت حضرت مسیح و تصدیق قول ایشان متفرع است بر ثبوت  
 اصل الوهیت و آن بدون عقل انسانی ثابت نمیتواند شد هرگاه عقل انسانی از میان برد  
 رفت پس همه اصول پریم خورد و نبوت مسیح ثابت نخواهد شد و نه صدق انجیل و دلائل قطعیه  
 عقلیه اینجهانست و پس بلکه هر دو جهانست که دین و دنیای عقل انسانی درست نمی آید  
 پس دست از عقل خود داشتن دست از دین و دنیا برداشتن است و این کلام دلالت بر کمال  
 بی عقل دارد که خود بزبان خود اعتراف بفقیر عقل مینماید و اگر همین سخن کافی باشد پس هر کسی  
 از اهل مل میتوان گفت که ما آنچه در کتابهای خود دیدیم بر آن عمل مینمایم از عقل انسان و دلائل  
 اینجهانی کاری نداریم نه خود آن بجه در شاستر و پوران غیبه دیده اند تعبد ابا ان کار بند می نمود  
 و مسلمانان آنچه در قرآن دیده اند بر آن عمل مینمایند از دیگری چه کار دارند مگر اینکه فقط الزام  
 بر مسلمانان منظور باشد نه تحقیق حق فی نفس الامر پس آنهم صورتی ندارد و زیرا که ایشان  
 تقدیم عقل را بر نقل واجب و لازم میترند و مع هذا اتفاقاً مسیحی که خدا یا پسر خدا باشد ندارند  
 پس اگر خوف محبت نمیدانند و اگر محرف هم نباشد و حکمی در آن خلاف عقل باشد آن را

قبول نکنند بلکه تا پیش می کنند چنانچه همین طریق ایشان در عمل بقرآن مجید است که تاویل در آیات  
تفسیریه و تفسیریه نماید و از عقل انسانی گاهی است برنیدارند پس الزام بعقلان بر  
صاحبان عقل چگونه تواند شد و اما بحجاب تفصیلا فتقول محرم را عبارات جامع این  
مطلقا بدی از علوم ندارد و در اجابت نام از علم کلام دارد خلاصه آنکه هر چه و میگوید عقل آن  
توان نمود و منحصر است در قسم واجب الوجود و متمنع الوجود و ممکن الوجود و واجب الوجود  
است که نظر بذاتش بدون لحاظ امر خارجی و بغیر علمی و هستی وجودی است و واجب  
باشد و عدم و فناء و محال و آن منحصر است در ذات صانع حکیم که خلاق عالم و سامع  
سکنت است و متمنع الوجود است که نظر بذاتش بدون اعتبار امر خارجی بود و نفس  
محال بود و چگونه لیاقت وجود نداشته باشد مثل شریک باری عز اسمه چه وجود و شریک  
اتفاق العطا و انحصار نظر بدلیل عقلی و نقلی محال است و تیر در عبارت سابقه توریست  
حکم باستحالات آن و او عقل مدعی آن وارد شده است مثل دیگر محالات ~~است~~ و دخول که سزا  
و کرده زمین بر بغضه مرغ بدون آنکه گره بساوید و از غصه که چاک شود یا تخم مرغ بزرگ گردد  
و مانند دخول نایب چشما و بینها و سوراخ سوزن بهین استحاله مدعی تعالی در قرآن مجید  
در باب دخول کافران در بهشت اشاره فرموده بقول خود که لا یدخلون الجنة حتی یحکم  
الاحکام فی سوره الحاکم یعنی اهل نمی شوند که فار و در بهشت تا اینکه داخل شود و شتر برادر سوراخ  
سوزن یعنی چنانکه دخول شتر برادر سوراخ سوزن محال است همچنین دخول کفار در بهشت  
و غیر این قبیل است اجتماع تقضین و ارتفاع آنها و توقف شی بر نفس خود که عبارات از  
در است و اجتماع وحدت و کثرت در او که هر یک که مقتضای مسیحیان در باب تکیه شعبه  
از آن است و همچنین است حال اجتماع اضداد و وجود یک محال و احد و در زبان احد محتمل است

نیتواند شد پس نور باطلت و حرمت با صفت و حرارت با برودت و حرمت با جلالت  
 در صورتیکه هر یکی از این اضداد مذکوره خالی از شعب دیگری باشد و چنانکه حرکت و سکن با جهات  
 جهل با علم و بلاد با کاد و مجتمع نمیتواند شد و بدیهت عقل مستقیم و وجدان سلیم با جهل  
 این امور حکم میکنند و منکر آن از جمله سو فسطائیه که بدیهیات جللیه را انکار میکنند محسوس است  
 و ممکن الوجود است که نظر بر آنش وجود و عدم هر دو برابر باشد مثل کفشی که نیزان اگر علتی  
 بیاید موجود میشود و گرنه معدوم میماند چون این مقدمه تمهید یافت پس میگوییم که جمله  
 موجودات عالم ماسوی السد خالقهم چهار عناصر راجعه و چهار موالید شده و چه از اجزای عالم فلفیه  
 علویه و چه از اجسام از ضمیمه فلفیه همه آنها از قبیل ششم ثالث اند لا غیر چه احتمال آنها بر ترتیب  
 خارجی و ذهنی که بر نقص و احتیاج آنها دلالت میکند آبی و مانع است از آنکه واجب الوجود  
 بر آنها صادق آید و محض ظهور آنها در عالم امکان کافی و وافی است و دریکه از قسم ثانی یعنی  
 متشعخخ الوجود نیستند و گرنه چگونه پیرایهستی در بر می پوشیدند تا فاضله الامری فی  
 الثالث در هر چیز که صنایع عالم و خلایق بنی نوع آدم در خلقت اجرام فلك الانواع حیوانات  
 و نباتات و سایر مخلوقات غوامض حکمتها و دقائق صنعهها که عقول افهام بشری یار  
 او را که گفته آنها حیران است بکار برده کیکن تا هم ازین تخیر عقول آشیای مذکوره در حد  
 استحال چشم ثانی ظاهر نمیشد و اخل نگردیده و گرنه چگونه از کتم عدم منبسطه شود و وجود  
 جلالتش را در مخلوقات عقلیه که بعضی از آنها شبهه بر بنیان بطریق انموذج در قسم ثانی  
 مذکور کرده اند که آنها را چگونه نیابت وجود ندارند و عقل کافه عقلا باستحاط آن حکم میکنند  
 پس این اقسام را که آشیای قسم ثانی را که ممالک عقلیه باشد مثل اجتماع تشکیث حقیقی و توحید  
 حقیقی و اجتماع و از جمله بشری و حیوانی و نباتی با رفعت مرتبه الوهیت و ربوبیت بر آشیای

قسم ثالث که از قبیل ممکنات است که در عجائب خلقهای آنها عقل استعجاب و استحباب  
می‌جوید. قیاس منجمله قیاس دراز کار قیاس مع الفارق است لیکن با وصف و عامی  
سخن بسنجی و دشمنندی چنان مسلوب الفهم گردیده است که میان محالات عقلیه ممکنات عقلیه  
اعتیازی نمی‌کند و در مدد که او را که تفرقه بین عدم الادراک و ادراک العدم می‌جوید بگذرد  
که هرگاه مدار کار استعجاب استعجاب کدائی گذاشته شود پس از آن مقدس آلهی  
که برتر است و صانع و بدائع او بجانیه که آنها را قدرت کامله خود ایجاد فرموده است  
در اینکه عقول کاغذی نام در آن حیران بماند و صنعتهای مخلوقات او گاه باشد که عقل است  
کار نمی‌کند و تخریک در مثل بنای آلات رصدیه و ضبط حرکات مختلفه که اکثراً افلاک کلیه  
و جزئیه و غیره که از حکمای فلاسفه بطور پیوسته با انواع صنعتها که از اهل چین مانند  
ساختن ابر آتشین در چین محارب ایشان با انگریزان و غیره مسموع گردیده و نیز باز گیران  
و شبده باز آن کسانیکه ادعای تخریب بنیانیدیم امور عجیبه و غریبه بسیارند  
که در باطنی نظر عقلا و آن کار نمیکند بلکه در بعضی امور بعد از آنکه آن معلوم نمی‌شود  
پس ازین وجوه معلوم گردید که از استعجاب استعجاب عقول در اشیا و عدم ادراک  
که آنها استحاله آن اشیا لازم نمی‌آید و هو المطلوب مخفی نماید که حکم مبادت استعجاب  
اجتماع توحید و تملیک در مقام متبنی است بر اراده توحید حقیقی و تملیک حقیقی که با هو  
المتبادرین کلاماً و اما بر تقدیر اراده حقیقی از احدی و اعتباری از اخراج یکی از مثنوی  
حقیقی و دیگری بر معنی مجازی پس لازم است که تخریب و تنقیح محل نزاع نمایند زیرا که رصدیه  
و کذب حکمی فرع تصور طریق است و حق این است که کلامشان خالی از خطا و غلط است  
خوبتر می‌نویسد و معتقد خود را تصور کرده اند نفس تصدیق بلا تصور را می‌نویسند پس این آیه



دیگری چگونه تواند کرد نه تصریح با اعتقاد حلول و اتحاد نماید تا قبایح و شایع آن آنرا  
 لازم نموده آید و نه اعتراف میکنند باین که اطلاق البراین و روح مثل اطلاق کل علی  
 یا اطلاق کلی علی الجزئی است تا مفسد آن بیان کرده شود و نه معنی معقول و مفهوم دیگر را بیان  
 میکنند تا با کائنات عدم امکان آن کلامی ننوده آید بلکه خود مقرونند باینکه با اعتقاد بامر که  
 معقول و مفهوم نیست داریم و همین امر را معقول از دیگر ارباب معقول هم مستبعدی تصدیق  
 میشوند و می فهمند که صاحبان عقول کی بامر غیر معقول و غیر متصور اعتقاد تواند کرد و گاه  
 برین قدر اقتصار میکردند که توحید و تثلیث در مذہب سحیان چیزی است که تعقل آن نمیتوان  
 کرد و اعتقاد اینها بآن مثل اعتقاد بقضیه العقاد طاهر است که رجاء بالغیب بآن اقرار داریم  
 مع هذا حکم ربوبیت و الوهیت عیسی نمیکردند و با جماع لوازم امکان و وجوب آن حضرت  
 قائل نمی شدند که درین صورت ما را با ایشان سرزراعی نیفتد و غایه الامر میدادیم که بامر  
 مبهمی غیر محصل المعنی قائل مستند بچون از م ربوبیت را برای عیبی ثابت مینمایند  
 مثل انکیت و تفهم و خلق عالم و غیر آن و آب رارت و هم این را رارت میدادند بلکه  
 روح القدس را نیز مثل جمله مقروضه از ارباب می شمرد و بانه توحید قائل میشوند عقل عاقل چنین  
 اعتقاد فاسد را باور میکنند که این خود محل محل غیر از اجتماع و وحدت و کثرت حقیقیین ندارد  
 قوله لیکن برای ثبوت حقائق و اسرار مذکوره نه اینکه عقل انسانی و علوم این جهانی  
 دلائل خواهم آورد بلکه محض از کلام معجز نظام خود عیسی مسیح و از سایر آیات و اضمح  
 نحیل و تورات الح اقول حال فرومایگان تسلیل البضاعة همین است که هرگاه اثر  
 فهم ادله عقلیه عاجز نمی آید و عاقلانند که ما را عقل خود دست بردار شده رجوع بسجیات  
 و ادله عقلیه میکنیم حال آنکه نمی فهمند که اگر بالمره از دلائل قطعیه عقلیه دست بردار خواهند

پس صحبت این هیات که موقوف بر اثبات حقیقت ثبوت پیران علیهم السلام است از کتب  
 ثابتیه اندر و چنانچه بعد از آنکه سابقا تعذیل آن گذشته و سیاق و امثال ایشان  
 درین دعا که عقل ناقص را داخل نمیدهم محض کذب و دروغ میگویند زیرا که مدار کار  
 ایشان بر بدخلت عقول ناقصه خود است آنرا ایشان اعتماد بر عقول ناقصه خود میکنند  
 و آنرا از ثبوت نفسانیت پاک یا خنثی جزا درین گرداب توالت خنثی افستاند آری عقل  
 انسانی را که فارق بین المصحح و الفاسد است و دخل نمیدهند بکمال عقل شیطانی را که مایل  
 بسوی باطل است و از آن تغییر نگذاشته میتوان کرد و دخل میدهند و آنچه درین باب اشتباه و نظر  
 آیات کتب محرفه خود که آنرا بتوریت و انجیل تغییر نموده و بیش از کتب توراتیخ نیست  
 چنانچه یادری و بیم در بعضی ماسلات خود بآن اعتراف نموده اند کرده است از سر باطل  
 چه اول این کتب قابلیت احتجاج بر اهل حق ندارد و ثانیاً ازین کتب هم مطلقاً اصل  
 نمیتواند شد چنانچه انشاء الله العزیز غفر رب حقیقت حال بر صاحبان انصاف ظاهر و  
 منکشف خواهد شد و خوش فہمی مولف رساله و اخطاب او درین باب معلوم خواهد گردید  
 و الله المستعان قوله زیرا که هنوز نفهمیده و نمیتواند فهمید که خدا او را در رحم مادر بچہ نوع خلق  
 نموده الخ اقول اولاً سابقا دانستی که از عدم ادراک کنه اشیا استحالہ آنها لایزال  
 نمی بود و ثانیاً اگر بالفرض و اینجا عقل ناسیجاً و کار نگذیده باشد اینقدر که قطعاً  
 مادیافته است که اینصورت نطقیه که در ظلمات ملت در مراتب شستی از صوت متو  
 علقیه و مضطربیه مرقه بعد از مری تحول و متقل شده صورت بشریه انسانی و  
 پوشیده و محل کثافات و وضع اخبار و فضلات گردیده و آثار جد و جوش و تعبیر  
 و تبدل که دلالت بر کمال نقص و احتیاجش دارد از آن ظاهر و هویداست کما فی المباحث کلامی

نیز سادگی و تنوع در صورت انبیا رفیع و متکبر بل با هر صورتی که بخواهد ظاهر گردد کونین من الموراد  
و المستغاث العقلیه و همین قدر را در ابطال غیب فوقه نظر اند و عقائدشان باب عیسی و یحیی  
علی بنیاد علیه السلام کافی و دانی است اگر بدگر دقایق و اسرار خلقت انبیا نیه عقول ناقصه  
نارسد و همچنین در باره صورت بناتیه شجره که مولف ساله در آن هم استعجاب و استغراب  
را کار بسته شده می توانیم گفت که هر چند عقل ناقصه و در دقایق و اسرار صنائع و بدایع الهیه کجا  
کار می تواند کرد و اگر انقدر رسیدیم که نسبت بخلاق عالم که عیش لایزال و لذت باکمال است و قدرت کمال  
خود بدون سبب داده و مدت هزار سال انعام را بدیده اند آفرینجا صورت شجره زیاده از زیر بر می خیزد  
در مدت معینه محدود و بسلسله ای چون است که مولف ساله را بسبب قوت مغفرتش صفات کبابیه  
الیه چنین پیش نظر نبون کلامیه و عالم و نیه کمال استعجاب درین خصوص عارض گردیده و خصوصاً  
هرگاه اجزای ارضیه و آیه و هوا نیه و آیه و آیه با آن ده نریر در خلقت صوت شجره بناتیه خلقت  
نانه است باشد و آیه که نام شخص زیر یک عقل خود در ک بیان ده است که درین و آیه و آیه و آیه  
با عجز بزرگی خودشان بجهت طریق بی عقول در هوا آویخته شده و معلق و اگر گوش میکنند چنانکه از بر و  
از آفاق حال اگر گوش گاه بی نهایت خود از حد و معینه تجاوز نموده و غفلت تصور در گوش اند  
اقول سبحان الله از اینجا تفریط و افراط نصاری ایستوان دریافت گاهی ایشان تفریط  
افراط آمده امور مستحیله و مستغاث عقلیه علیه را اعتقاد می نمایند و نیز عجم و سناد آیات ربوبیت  
و انجیل خود نموده آنرا تعبدی قرار میدهند و از عقل بالمره دست بردار میشوند و نهایت  
تشرع و تدبیر اظهار میکنند و گاهی در مرتبه تفریط آمده امور ممکنه که در آن مستحیله  
لازم نمی آید و عقلا و حکما همواره بان اعتراف نموده اند انکار میسازند و در انتقام  
از خدا گفت مخصوص صریحه تورات انجیل خود هیچ پرواندار ندانند انکشی عجایب تفصیل

این جمال آنکه اصحاب بیت ایشان علی بن محمد السیونان بن ساراهل الملل والادیان بسیار  
تحقیق جدید نوشتان انکار وجود آسمان بنمایند و حرکت برای زمین و کواکب ثابت گنهند  
و میگویند که این تاریکی که در جانب فوق محسوس میشود لول آسمان نیست بلکه تاریکی ابد و دور  
و مولف سالیله با وصف دعای تشرع و اظهار تعبد در ذیل بیان اجرام علویه بنابر همین عقیده  
مذکوره تقلید اصحاب پیغمبر ذکر آسمان را عمد اقل انداز ساخته و صریحاً دلالت میکند برین  
امر قول و در سوره آن خجسته شده النجم و معلق دارد گردش میکند الم و این را مخالفت صریحه با تورات  
و انجیل ایشان و از وجایچه در فصل اول سفر الخلیفه از اسفار پنجگانه تورات در ذکر بیان  
خلقت زمین آسمان سطور است اول ما خلق الله السماء و الارض انتهى یعنی اول  
اینچه حق تعالی آنرا آفرید آسمان زمین است و نیز در آیه ششم و هفتم فصل مرقوم است نشاء الله  
ان یکون جلد فی وسط الماء و یکون فاصلا بین الماء ان یقسم الله الجلد و فضل  
بین الماء الذی من و نه و الماء الذی من فو اقه فكان کل الذی و سمي الله  
الجلد السماء انتهى یعنی خواست خدای تعالی که پوستی پیدا شود فضل کند میان هر دو آب پس  
خدا جلد را جدا کرد و آب پایین را از آب بالا پس همچنین شد و نامید خدای تعالی پوست  
را آسمان انتهى و نیز در آیه شانزدهم و هجدهم آن مرقور است و صنع الله النیرین  
الظیمین النیرین کبر للارضاءة فی النهار الاضواءة فی اللیل و الکواکب  
و جعلها فی جلد السماء یعنی علی الارض انتهى یعنی بعد از آن حقیقی و دوساره بزرگ را  
آفرید آنکه بسیار بزرگتر بود یعنی آفتاب را برای روشنی روز و قمر را برای  
آنکه از کوه یک تر بود یعنی ماهتاب را برای روشنی شب معین  
و نیز دیگر سخنان را که آفرید و انیم را در جلد آسمان ساکن و مستقر گردانید

انتهی و مستحق تر ازین در باب وجود آسمان خلقت آن عبارت آنی شد و نیز در فصل ضیاء و کرم  
فرامید و او علیه السلام فرمود است انت استسنت الاخر منک الید و السمک  
اعمال بدیاری هکذا و انت قدوم و الجمیع بدلی مثل الفجر و مثل الودی  
تطویحاً و ستغیر انتھی و درین عبارت نیز ذکر خلقت آسمان و زمین بلکه بیان آن  
بعد ازین و اخبار عن الآخرة و القيمة واقع است و امثال چنین عبارت بود و کثرت جایگاه درین  
موجود است پس با وصف نیمه انکار وجود آسمان نبودن کواکب درین مطلق نیستن و از  
آیات تورات و انجیل خود دست برداشتن بسبب بعضی شبهات و چه که اهل بیت  
ایشان را درین باب عارض شده باشد با وصف اینکه خود امور تحدید را بر عایت آیات کتب  
مذکوره تعبیراً اعتقاد کرده اند و اعجاب عجاب است علاوه آنکه درین مجال بجز بلفظ ازل متفق  
گردیده که دلالت بر قدم اجرام علویه دارد حال آنکه از عبارات مذکوره حدوث خود و فنا  
انها نیز از کمال شکی نیست و این من الایس است و نیز بلفظ غفلت و قصور از راه غفلت لا شعور که در باب  
ارباب در آن عقل مستعمل میشود و در مقام عقل افزوده قال المؤلف فصل اول در بیان  
ثبوت الوهیت عیسوی سچ از کلام خود او اگر مسیح تحقیق در مرتبه الوهیت بوده پس حتماً  
میرود که خودش نیز همین مرتبه را بخواهی خود شناسبت داده باشد که هیچ شک و شبیهه باقی  
نماند که الوهیت خود مقرب بوده است چنانچه همین هم بوقوع پیوسته بقراری که عیسوی سچ  
نه محض تشابه و آن خود بلکه در اکثر اوقات مرتبه الوهیت خود را در خصوص خود یا کسان ایشان  
که شمع او بودند و سخاو صریحاً بیان فرموده است انها نیز نظر بعد و تکیه نسبت با او داشتند  
بمعصومین و کلمات را ده سنگسار و قتل کردند و درین میان چنانکه مطلب فرموده از آیات استنباط  
با کمالی واضح و معلوم خواهد گردید بدین ترتیب که در تنصیح جبرئیل از طرف خداوند جلیل



یافته اند و ششم چنانکه در آیات ۴۸ و ۴۹ باب دوم تو قوام قوم شده و بر آن گفت  
که ای کودک چرا با چنین نمودی نیست پر تو و من اند و هماغشته در جستجوی تو میبودیم  
ایشان از گفت که چندی بسید ایا دانسته بودید که مرا می آید و خانه پدر خود را هم در آنجا

همان بسط است که از پیرویان بیت آمدن امید می شد زیرا که خدای تعالی خود را در همین بسط  
پدران ایشان بیان و ایشان قدغن فرمود که در اینجا با و عبادت نمایند و در صورت  
چون عینی میگویم گفتند که ایا دانسته بودید که مرا می آید در خانه پدر خود و ششم همین است  
یو دین علوم است که همین الفاظ خدا را پدر خویش و خود را پسر خوانده مرتبه اول است  
را بدین طریق بجا دین خود اظهار کرد و همچنین در سخن ساکی خود و تنبیه که آغاز تعلیم داد  
میفرمود ای عیسی تسلیم یافته در همان ساعت آسمان بر روی کافه روح القدس بر او

نزل نمود و آوازی از آسمان سیده گفت که تویی پسر محبوب من از تو رضا مندی ما

چنانکه در آیات ۵۰ و ۵۱ باب سوم تو قوام قوم است و مانند همین آواز از آسمان آوازی  
سیده است یعنی در تنبیه که با خود نذر شاگردان خود که بلند می آمده در آنجا جلال الهی است  
خود را بر حضور ایشان بنزدن خود بطریق درخشان نمایان ساخت که روشش مانند آفتاب

شعله و در لباسش چون نعل سفید و براق و موسیقی آید و آنجا حاضران با نواها سر شده بودند  
آوازی از آبر آمده گفت که این است فرزند من و شما که از خود شنوادم سخن او را بشنوید چنان

در آیه ۵۱ باب ۳ یعنی صیقل و صفت و صفتی که در آیه ۵۱ که فرشته پیش از تو که کش  
آواز آن موسیقی سنان و آواز آسمانی و عظمت او را بان نام مخاطب نموده خود او نیز در آن  
آواز خود نسبت داده است و در آیه ۵۱ که در آن خود پرسید که مرا که فرزند آ  
مردم و من میگویم که گفتند که بعضی نمی شنیدند و بعضی آید پس بعضی آید پس

[illegible]





از برای نیکیست جز از حال در این آیات بنیات سبع صفات تعادرت عالمیت و در کمال  
اشکار کج و تسبیح و مدح است زیرا در خیال که میگوید که هر آنچه بدید میکند من نیز همان میکنم و در کمال  
زنده میسازم و همه قدرت و نور همان زمین در دست من است و پدر را یعنی خدا را اکماهی می شناسم  
و دیو این کسند و روز قیامت من خواهم بود پس از همین کلمات واضح است که اقرار  
بقادر و عالم بودن خود میکند همچون کسی که هر آنچه خدا کند او نیز همان کند و تمامی حکم  
در زمین آسمان از او باشد بایست که قادر و کسی که در روز قیامت دیوان کسند  
همه خلایق و بنا برین از جمیع افکار و اعمال ایشان مطلق باشد یعنی نیست که عالم باشد و دیگر  
اینکه سبع و آیات مذکوره بالوایت خود اشاره نموده ازین مرحله نیز اشکار و یقین میگرد  
که یهودیان کلمات مذکوره را از وی شنیده را در فاش نمودند چنانکه در آیه ۸ باب ۵  
یوحنا مرقوم است که بحث این یهودیان پیش از ادل را راده کردند که او را کشند زیرا که خدا  
پدر خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخت و همچنین در آیه ۲ باب ۸ متی باز بنا بایست  
خود را اشاره نموده میگوید در هر جا که دو یا سه کس بنام من جمع شوند من در آنجا و وسط  
ایشان هستم و هم در حین صعود و هنگامی که بنا گردان خود حکم می نمود که تمامی عالم رفته  
و کلام مرا همه طوائف بیان نموده تعلیم دهند چنین گفته است که اینک تمام انقضای  
جهان بتمام هستم چنانکه در آیه ۲ باب ۲۸ متی مسطور است لهذا چون سبع این کلام را  
در وقت صعود خود فرموده پس واضح است که حاضر بودن و در بطور جهانی بلکه روحا  
خواهد بود و چون این وعده را نه محض یکی بلکه یکی شاگردان ایمان آورندگان داده است  
که تا انقضای عالم در تبار ایشان خواهد بود و ظاهر و هوید است که با این کلمات با اظهار  
آیات صفت حاضر و در آنجا و منسوب به ساخته و همین صفت را در آیه ۱۴ باب ۳ یوحنا

تیر خود نسبت داده فرمود که هیچکس باسان بالا نرفته است مگر آنکس که از آسمان برآید و این  
فرزند آدم که در آسمان است الغرض اگر مسیح در آنوقت با جسم بزرگ حاضر شود باز تقریر میشود  
که در آسمان میبایست حلاصه از آیات مذکوره بطریقی که قابل رویت باشد یعنی مسیح صفات ذات  
الوہیت را صریح بخود نسبت داده و بهین معنی فرماید باب ۱۰ یوحنا گفته است که من در آسمان  
و بنابرین مضمون در آیات ۵ الی ۱۱ باب ۴ یوحنا خود مسیح فیلسوف فرموده که هر کس  
مرا دیده پدر را دیده است تو چگونه میگوئی که پدر را ندانستی به آیات او و بر منی که من  
پدرم و پدر در من سخنها می گویند با سگی و من از خود نمیگویم بلکه پدر که در من است همان این  
کلام را میگوید و ایاد کنید که من پدرم و پدر در من حال علت همین حدیث است که مسیح در  
آیات مذکوره خود را با من متصف ساخته و بنابر آن مردوات باید بر معنی با خدا فی الحقیقه یک  
پند گمان واجب نموده که چنانچه پدر را و نیز عبادت و سجده نمایند از فراری که در آیه ۲۳  
باب ۵ یوحنا ترقیم یافته که مسیح فرمود که همه مردم سپر را عزت کنند چنانکه پدر را عزت کنند  
آنکس که سپر را عزت نمیکند پدری را که او را فرستاده است عزت نمیکند و علاوه بر اینها  
بعد از قیام خود که تو امام را که از جمله شاگردانش بود ما دون ساخت که بنابر آئینش او را  
عزت کنی چنانکه این گذارش در آیات ۲۸ و ۲۹ باب ۵ یوحنا هر قوم گشته یعنی در وقتی که  
شاگردان بشنوا گفتند که مسیح قیام نموده ما او دیده ایم او باها گفت که تاس نشان  
بجهد در دست نهیم و انگشت خود را در نشان میخامیند از من و دست خود را در پهلوی و  
از من باور خواهم کرد دست روز بعد از ان مقدمه میگما که تو بنابر باس را شاگردان  
جسم ایشان نمودار گشته بشنوا گفت که انگشت خود را با اینجا بیاور و دستهای مرا بسپین  
دست خود را بیاور و پهلوی من بگذار و ای ایمان مشو بکایمان عاز در من حال تو ما

واریز و  
جنگ و  
شماره  
شماره

تجسیم آن بوسیله نموده گفت که ای خداوند من خدای من حال در بنصورت که مسیح  
اورا زنی نموده بگویم نموده که ای ثمار اریحا که تو مرید ایمان آورده خوشا بر حال آنان که  
ندیده ایمان آورده باشند و مسیح و اضا آشکار و یقین است که بالوہیت خود اشارہ  
نموده و بلفظ خواص مخاطب گشتن خود را تعدی ندانست خلاصہ از کلام فرمودہ علی مسیح  
اطمینان مکی با کمال یقینی آشکار است کہ مسیح الوہیت را و اضا بخود نسبت داده  
و آشکارا تقریر و بیان نموده است فلذا کسی کہ قلبا طالب حق و تصب و حاجت بکنار  
نہادہ بمقام انصاف برآیدہ باشد بدیہی است کہ در باب الوہیت مسیح متردد و متشکی  
نخواہد ماند بلکہ کلام مسیح معتقد گشتہ الوہیت و را قبول خواہد نمود و خوشا حال فرخندہ مال  
چنان شخصی در شکاتی نماندہ بر انب اسلا و مدارج ایمان رسیدہ باشد نہایت  
بعضی کس از اثر ترمودات قلب خود میگویند کہ چرا مسیح الوہیت خود را واضح تر  
از آنکہ ذکر گشت تعریف کردہ و اضا مختصر ایمان نفرمودہ است کہ منم خدا و لبس سجود  
چنان کس باہین قدر اکتفا میبرد کہ از قرار یک ذکر و ثابت گشت واضح است کہ مسیح الوہیت  
خود را چنان بیان تقریر نمودہ و خود نسبت داده است کہ در قلب کسی تصب خلاف اکبار  
گذاشتہ در مقام انصاف استیادہ باشد شکلی باقی نماند و غبار تخمیلات فاسدہ  
و من خارش نمیتواند نشست و سنگ ترمودات باطل شیشہ مصفا فی انجارش را  
نیتواند شکست لیکن از برای آنانکہ دیدہ انصاف است بفر در کلامش طالب و رغب  
نمودند اگر چنانچہ مسیح مرتبہ الوہیت خود را واضح تر از آن تقریر و بیان مینمود کہ نمونہ است  
باز فائدہ حاصل نمیگشت بزرگوار آنکہ قبول نکردہ بیش از بیش نسبت با و عداوت می نمودند  
چنانچہ زبرگان ملت یہود و حال آنکہ الوہیت خود را بطریق معانیات بیان نمودند و حیدر

دفعه کرده که در آنکه او را گرفتار نموده سنگسار کنند قطع نظر از این مسیح بابر مسیح غلامی  
 یعنی در همان وحدانیت ذاتی که باید در او یک وحدانیت نه غیر آن وحدانیت  
 اما چون علاقه و وحدانیت فرموده را قبل از قیام و صعودش کسی نتوانست فهمید پس در صورت  
 اگر مسیح بی پرده میگفت که منم خدا و بس بر آنچه احتمال کلی میرو که در آنوقت چنان سفیدند  
 که گویا احسب الظاهر یعنی بابر جسم انسانی که دارد وحدانیت حال آنکه چنان کمان بلرزه  
 خلاف میباید و لذا انهم و در ک تعلیم الوهیت عیسی مسیح نیز از جمله مطالبان نیست  
 که در خصوص آنها بشاگردان خود فرموده که دیگر خبرهای بسیار داریم که شما بگویم  
 لیکن جالانی توانید متحمل شد اما چون و یعنی روح راستی باید اوشمار انما می راستی  
 ارشاد خواهد نمود زیرا که او را پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه فتنه خواهد گفت  
 و شما را آگینده خبر خواهد داد و او را جلالت خواهد داد و او را زیر که او آنچه را از ان من است  
 خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد و چنانکه در آیات ۱۲ الی ۱۴ باب ۱۶ یوحنا مرقوم است  
 و همچنین در آیه ۲۶ باب ۱۶ یوحنا در خصوص همین مطلب چنین فرموده که آن تسلی  
 دهند یعنی روح القدس که پدر او را با هم من خواهد فرستاد همان شما را به خبر خواهد  
 آموخت و هر چه که من شمارا گفتم بیا و شما خواهد آورد و چنانکه مسیح بشاگردان خود وعده  
 نموده بود چنان شریزه روز بعد از صعودش آن تسلی دهند و اعانت کنند که عبارت از  
 روح القدس باشد از آسمان بر ایشان نزول که در قراری که در باب دوم اعمال لا  
 تحریر یافته و همان روح القدس که انشاء الله ذکرش بعد خواهیم نمود و ایشان را از عالم  
 تنفس ساخته تمام حقائق را با آنها کشف و بیان نمود و با قوت این علامات غریبه و معجزات  
 عجیبه بیا و شما را به آید چنانکه حواریون مذکور فی الحقیقه در ترتبه انبیاء و رسل بعد از او

چنانچه این مقدمه در فصل اول کتاب دوم رساله می بینان الحق مفصلاً بیان ثابت گردیده است  
و تا بر آنکه این رساله در میان رسیده و از عالم علوی منور گردیده تعلیم الوهیت سبحانه و تعالی را در مراتب  
خودشان در این کتاب گشته و زیاده بیان و تفصیل نموده اند و آنچه که در فصل آتیه مذکور و  
معلوم خواهد گشت **اقول** به استغنی بر نصفایب خبر بلا خطا این تحریر که غیر از  
تطویر بلاطالع تحصیل لاجل مفادی ندارد و ظاهر و باهر میشود که سیحان تا حال عبادت  
انجیل را نفهمیده اند و معانی و بطلان مقصوده آنها و آن رسیده و آنچه ادعای نمایند ناشی از  
سوی فهم و عدم تامل و تفکر در معانی فقرات انجیلیه و عدم رد مشابهات بسوی محکات انجیل است  
هرگاه حال آنها در فهم کتب خود که آنرا منزل من عند الله است را داده اند چنین باشد  
پس تا فهم دیگر کتب بتقدیر چه رسد و چگونه چنین نباشد حال آنکه خود حضرت  
مسیح مطابق مفاد آیه وافی بر این **لَنْ يَكْفُرَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ**  
**عَبْدُ اللَّهِ وَكَهَّ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ** جا بجا در اقوال و افعال و اهلوار خود  
در همین انجیل متعارف اعراف عبودیت و مخلوقیت خود نموده و کسیکه مقرب عبودیت  
خود باشد چگونه ادعای الوهیت تواند کرد پس معلوم شد که سیحان بمصادر اقوال و افعال  
**يَعْرِضُ الْكِتَابَ تَكْفُورًا بِبَعْضِ مُحْكَمَاتِ آيَاتِ كِتَابِ خُودِ**  
که موافق ادله قطعیه عقلیه است پس پشت می اندازند و مشابهات و مآولات آنرا که معاد  
ادله عقلیه قطعیه و مخصوص صریح همین کتاب و معروف عن الظاهر عمل نمایند علاوه آنکه  
سابقاً تفصیل داشتیم که دلیل عقلی بر کفایت بر دلیل سمعی مقدم است پس اشیائی که کتابی  
بعضی تحولات و مقتضیات عقلیه که گنجایش تاویل در آن نبوده باشد و دلیل عقیم  
صحت و اعتبار این کتاب است نه اینکه کسی عقل دست بردار شده مشک با آن دید و الحال

عبارات انجیل و کلمات بر عیون حضرت مسیح وارد

عبارات انجیل که شبیه اعتراف عبودیت حضرت است: و یخاؤ کر ساریم بعد از این  
انشار آمد الغریب بقض نفقات متناه و کلمات متشبهه حضرت مسیح علیه السلام  
و الله المسمان پس بدانکه صریح ترین عبارات درین باب همان عبارت فصل بیستم  
انجیل یوحناست که سابقا گذشت: هذاهو حیو الابد انما یعبرنوه انک الوداد  
و هذا الحق والذى ارسلت يسوع المسيح انتمى  
حيو شاهدى و بخت سترى اخوى انست که زانسانند که تو خداى یکى و الحق و راستى  
پسنى و آرا که فرستاده يسوع عيسى مسیح است و اعتراف عبودیت و میل خود و اقرار توحيد  
و یکا نلى الی ازیں کلام ظاهر باهر است و این عبارت مطابقت دارد با آنچه حق سبحانه و تعالی  
آزاد قرآن حمید از حضرت حکایت فرمود: قال انى عبد الله انا انى الكنا و جعلنى  
نبياً يعنى گفت عيسى عليه السلام بدستى که من بنده خدايم عطا کرد کتاب يعنى انجیل کرد و پند  
رايشم بختى و نیز فصل ششمین انجیل مرقوم است انى صاعد الى ابي الذى  
هو ابوكم و الی الذى هو الهكم يعنى من بالا ميرم بموسى پدر خود و پدر شما خدا  
خود و خداى شما را بکلام نفس مجرب است باینکه آنحضرت حق تعالى را بموسى خود و سایر خلق  
میدانست و لهذا فرمود الی الذى هو الهكم اى کلام چه قدر مانا است بکلام آنحضرت  
که حق تعالى آزاد قرآن حمید بسان آنحضرت نقل فرموده ما قلن لهم لا ما امرتنى  
به ان اعبدوا الله ربى و انى لكم يعنى نطقم از قوم خود که انچه حکم فرمودى ما را بآن  
اینکه بپشت نمائیم خدا را که پروردگار شماست و نیز در فصل ششمین انجیل مرقوم است  
انا انسان و کلمتکم بالحق الذى سمعته من الله الحق و این عبارت نیز در آن  
صریح بر اعتراف بشریت و مخلوقیت و تعالی و ارادگی و غیره فطرت انجیل مرتس و غیره

سطحیت لما ذکر قول لی صالحا و لی صالحا الا الله حد انتهى یعنی برای  
مجازه ~~و صلی~~ که کسی خوب نیست بر خدای بکتابتهی و نیز در فصل سیزدهم از  
مجازه ~~و صلی~~ فاما ذلک الیوم و تلک الساعه لا یعرفها احد و لا  
ملائکة السماء و الا بن الاب و حد یعنی این روز و این ساعت را  
کسی نمیداند و نه فرشتگان آسمان و نه پسر یعنی خود مختصرت نکرد یعنی خالق بکتابتهی  
قبل ازین در کلام سابق صلاح ذاتی را از خود سلب کرده برای خدای تعالی ثابت  
کرده بودند همچنین درین کلام میخانفی علم ساعت نزول مثل فرشتگان و غیرهم که از  
بندگان خدا بوده اند فرموده پس اگر متصف بصفات الوهیت میبودند چگونه چل و  
نقصان بر ایشان رود ای بود و همچنین در فصل پنجم از یوحنا فی قدرت ذاتیه از خود فرموده  
و آن نیز منافی مرتبه الوهیت است و عبارت مذکوره است لست اقدر ان  
اعمل شیئا من ذاتی و انما احکم بما اسمع و حد یعنی عدل لست اطلب  
مشیتى بل مشیة من ارسلنى انتهى یعنی چگونه قدرت ندارم که چیزی از خود  
خود بالاستقلال بکنم و چرا این نیست که حکم کنم آنچه می شنوم و دین من عدل است  
من اراده و خواستش خود را نخواهم بلکه شیت کسی را که امر فرموده است نهی و نیز  
در همین فصل مرقوم است که ان کان للاب الحیوة فی ذاتہ کذلک اعطى  
الابن ان یتکون الحیوة فیه و اعطاه السلطان ان یدین کلابه  
ابن البشر انتهى و ترجمان در ایل فارسی چنین است زیرا که چنانچه پدر و ذات خود را  
دارد و پسر نیز دارد است که در ذات خود زندگانی داشته باشد و این رتبه داده است که  
قصارا متوجبه باشند و اینست اینکه فرزندان او است نهی و از سیکلام ظاهر بر است که مختصرت



حیوة ذاتی نداشتند بلکه پروردگار عالم آنحضرت را حیوة بخشید و در این خصوص بسیار متنا  
 احتیاج داشتند و هو المطلوب علاوه آنکه درین عبارت آیه است در این باب که در این باب  
 صحیح منافی معتقد سیحان مرتبه الوهیت فرموده ایشان است که لا یخفی و ایضا در فصل چهارم از این  
 و الکلمة التي تمعنها ليست لي بل للاب الذي ارسلني الى قوله  
 ان ابی هو اعظم مني الخ یعنی این کلمه که از من میشوند از من نیست بلکه از پدر من است  
 که فرستاده ایضا بدستیکه پدر من از من بزرگتر است اتقی و این کلمات که مشتق است از  
 عظمت اب من الابن مطابق مفاد الله اکبر من کل کبیر و تضمن صدور کلام بالا صالیه  
 من الابن و من الابن و کونه مسلما صراحت بر تعاقب و نفی اتحاد مع الله که سیحان ادعای  
 آن مینماید دلالت میکند و نیز در فصل چهارم از این باب می مذکور است که حضرت مسیح در جواب  
 شیطان تشکیک آنحضرت را بسوی سجده خود دعوت کرده چنین فرموده اذهب  
 یا شیطان لانه مکتوب الرب الهک السجد و له وحداً بعد ترجمه آن این  
 فارسی این است دو شیوای شیطان بر آنکه سطورت یعنی در تورات اینکه آن خداوند کاری  
 را که خدای است پرستش کن غیر از عبادت من انتهی پس اگر آنحضرت العباد با الله مد  
 الوهیت می بود بسوی سجده خود دعوت میفرمود نه سجود خدای تعالی و این کلام عبودیت  
 انجام به زبان نمیزانند و نیز در اول همین فصل است فضا و السبعین سال و السبعین  
 لیل الخ یعنی هفتاد و یک روز و هفتاد و یک شب و نیز در فصل پنجم از این باب که  
 و کان بمضی الی البراری و یصله هناك الخ یعنی آنحضرت بسوی میاها میرفت  
 و در اینجا میگوید و نیز در فصل ششم از این باب است و کان قد خرجت منی ثلاث کلام  
 یصل علی الجبل و کان ساکراً فی صلوة الله الخ یعنی در آید در آنجا بسوی کوه

بسیار از آنجا که آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
آنحضرت و دو روز بعد از آن بختی که در آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
خبر افشک و کسر و اعطای هر چه آنرا در آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
کاسه را گرفته و شکری را آورد و وانی را گرفته و شکری را نموده و شکسته با ایشان آورد و نیز در  
فصل است و ششم آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
شکر نموده پاره کرده و تنهایی و نیز در فصل چهارم آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
و خرعل الاخر مصلیاً و ان لا اهل استطاع ان تعبر عنی هذه الساعه  
و کان یقول ایها الایکلسی بقدرناک اجز عنی هذه الکاس  
لیکلسی کما اریدنا بل انت الی و ترجمه آن آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
اندکی پیش رفته بر زمین افتاده دعا نمود اگر مثل باشد این ساعت از من بگذرد و  
ای پدر تمامی خیر یار تو ممکن است این ساعت را از من بگذرد این لیکن چنانچه من خواهم بگویم  
میخواهی تنهایی کلمات خطرار و حسیاج و عجز و نیاز که درین عبارت مسطور است و بر عبادت  
و بندگی تسلیم آن لالت وار و بنظر انصاف باید دید و نیز در فصل پنجم آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
در باب مذکور درین سوره بعد از آنکه در آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
برگاه الهی رجوع و التماس نموده و طلب استجابت دعا از خدا نمود و شکر الهی بجا آورد و  
باین عنوان و سوره یسوع عینیة الی فوق و قال یا ایها الشکرک لا اله الا انت  
یا انا اعلم انک کل حین تستجیب لی لکن من اجل هذا لجم الحیطان قلت  
لی من و انک انت الذی ارسلنی انتهی و ترجمه آن آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
چشمه بار بالا که در آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در

و من دانسته ام که تو خواستی مرا همیشه متشیو کنی لیکن بعلت این کرده بودم که در این راه  
تا آنکه باور گشتند که تو مرا فرستاده انتهی سبحان اند کسی که با ما مقرب بعبودیت و سعادتی  
در پیمالت خود که دلالت صریح بر تعالی و اراد و بوده باشد و علم ساعت تزلزل قدرت  
و اتیه از خود معلوم سازد و روز و شب رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه و سایر عبادت  
بیداری عبادت الهی نماید و در جواب شیطان گوید که سوای معبود بحق و خدای یکتا دیگر را  
سجده کردن را و او خدای خود را از خود بزرگتر قرار دهد و در وقت مخصوص طعام شکر گذاری  
و احسان الهی چنانکه شیوه بندگان است بجا آورد و در وقت اظهار عجزات اعیان الهی و عجز  
و نیاز بسوی پروردگار قدیر و علیم خود آرد و التجار و حج و عمره گاه و سبائ و یا چنانچه عباد  
مذکوره شده و در این رعایت چگونه اسناد الوهیت یا ادعای اتحاد مع الله بسوی او  
نیتوان کرد و این امر بر صاحبان طبع سلیم و عقل مستقیم مخفی پوشیده نیست و من بویست  
اسمه نورافشانه من نور چون ازین مرحله فراق حاصل شد پس بحال نقض کلام  
مولف رساله تفصیل امیر و ازیم **مفصول** مولف رساله در ایتقام بذكر عبارات مشابه  
آنجلیه که بظاهر اولالات بر مضامین مختلفه تهاق و در پیوسته و بدوین جمع برین المقاصد  
بغیر تعین معانی را در آنها استدلال بر مطلوب خود کرده و همچنین دلالت بر تنبیه محرز  
طریقه تحریر و رویه احتجاج دارد و بعضی از آنها دلالات دارد بر اینکه مسیح پسرخداوند است  
خودش خدا بوده و بعضی دیگر شعر محلول است که خدا را آورده و بعضی آخر باطر بسوی اتحاد که او  
پادری بوده و در زین صورت معلوم میشود که انیس قابل محلول است یا اتحاد یا این یکی گریست  
و اتحاد و خبری دیگر اگر قابل محلول است پس از ایراد سند های اتحاد او را چه سود و اگر قابل محلول  
پس آن ذکر اتحاد چه فایده نیز در صورت طول استنباط الوهیت محل چگونه این که روزی که

هر چه بود با برهان و نیز اتحاد قدیم با حادث خواهد گفت یا اتحاد قدیم با قدیم  
 این امر را لازم است و نیز اتحاد ششین با الاشیا شعر بر سبق تعد و انماست پس این  
 باو عای تو حید که سبحان اعتراف لسانی بآن دارند چه طور صورت می بندد بلکه این اشیا تعد  
 که ظاهر در همین استندات از دست نیو و پس تا وقتی که تعین شقی از شقوق محله نماید جمع بین مو  
 التناقضه بوجه معقول عمل می آید و استدلالات در این عبارت محض بوجه و بمعنی است خلاصه  
 استندات مولف رساله در این مقام تقسیم چهار قسم است **اول** عبارتی که دلالت میکند  
 بر اینکه آنحضرت فرزند خدا بوده و ثانی عباراتی که بر علم باطل خود از آنها استفاده صفات است  
 از قدیم و قدرت و علم از این منوره و ثالث عباراتی که بعضی کلماتیکه نظایر با دلالت بر اتحاد و حلول  
 در ویت دارد و رابع بعضی عباراتی که مشتمل است بر سجود بعضی مردمان آنحضرت است  
 الوهیت آنحضرت اما جواب از قسم اول این بود که نمیتواند شد **اول** آنکه  
 خود دلالت بر شئیت و اتحاد ندارد و گناه او فرعون القوم بلکه دلالت بر مغایرت و مخلوقیت  
 دارد تفصیل این اجمال آنکه اراده نبوت ابوت حقیقتین که عبارت از تولید و تولد متعارفین  
 افراد الانسان و حیوانات الاخر باشد در مقام ممکن نیست لکن من امار القصد  
 حتما و الله تم منزله عنه و نه جمله اصول مسلم است که هر گاه حمل لفظی بر معنی حقیقی تنبع  
 باشد اما الحاق الفقه دلیل العقل او النقل المتفق علیه لایب که حمل آن لفظ را قریب است  
 الی الحقیقه نموده شود و مصروف عن الظاهر بوده باشد و درین ماده اقرب مجازات  
 الی الحقیقه است که شریعی خالق و پرورش کننده و عطا و محمول سازیم و این را  
 بر مخلوق مبروب است و شریعت نیز که این معانی از لوازم ابوت و نبوت است فاذا التذکر  
 المنزله و ثبت اللوازم و یؤید الی القاموس التولید الترتیبی من قول الله عز وجل **ما کان لک**

تعین  
 استندات مولف چهار قسم

۲ بوی

شرح

ربتیک فقال انصار منی وانا ولد تک تعالی المستحق لک من انتم فی انوار  
 نسبت ما رطل تحقق است لهذا اطلاق آن باره جمیع مردم هم وارثه گشته که سید حسن  
 آنحضرت فرود کامل بوده در تمام اطلاق نصرت بر فرد کامل خواهد بود و لذت الاخصاص که ابوب  
 دلالت بر عظمت اکبریت است و در بنو تایلین بر قهار و جبار و حضرت است و لهذا  
 قال فی بعض المقامات ان اعظم منی سیر این کلام را دلیل بر عینیت و استخا  
 آوردن کمال با نفی است و و هم انکه اطلاق فرزند خدا چنانچه سابقا اشاره بان  
 بر دیگر انبیا و اولیا بلکه مطلق تر خواهد گجایم در کتب سابقا آمده و بر این تقدیر است که  
 کردن از ان بر الوهیت حضرت مسیح محض بوج و معنی است چنانچه در باب حضرت یعقوب  
 در فصل چهارم سفر ثانی تورات که سفر انحر و ج است چنین مذکور است فقل له کذا  
 قال الله انی بکری اسرائیل فقلت لک اطلق انی یسیدک فان ابیت  
 ان تطلقه فقل انما فایل انک بکری انتی و در ترجمه مندریه تورات درین مقام  
 چنین است تب فرعون کو یون که یو که یو اهی یون سر ایایی که اسرائیل سر ایایی  
 بلکه سر ایایی سون مجبی که تا یون که میری می کو جانی دمی که ده میری عبات  
 که ی و را اگر تو اسی جانی نین دتایی تو دیکه من تیری پیلو می کو مار و الو کجا انتی  
 و نیز در فصل ششم سفر ثانی اسفار صمویل در باره حضرت سلیمان مرقوم است و هو  
 یسینی بیلا اسمی اصل منیر ملک به الی الابد و اصبر له اما هو  
 یکون لی ابنا انتی یعنی بنا میکند او برای من خانه و من تا باینکه اصبر له ملک و سلطنت  
 او خواهد بود و خود هم بود برای او پدر و او فرزند من خواهد شد و انتی و نیز در باب  
 حضرت داود و داود بن داود و ششم زبور دستور است یسینی فایل انت هو

بیان مجازیب معنی بنو ت ایت

اطلاق بن بر حضرت یعقوب

اطلاقاً فیاضاً و فیاضاً فی انا جعلناه بکراً علیاً علی جمیع ملوک الا که از انشی خلاصه  
آنکه باین عنوان مراد خواهد بود که تو پدر من خدای من هستی و نصرت و مدد کننده و  
خلاصی منده من میباشی و من را و را بنظره سپردی برگ قرار میدهم و بلند مرتبه میکنم و ابر  
جمیع پادشاهان و بی من و بچندین فصل چهارم هم سفر خاص تو ریت که سفر الاستثنا است  
اطلاقاً فرزندان خدا نسبت بسایر نبی اسرار باین عنوان دارد و دیده کونوا انبا  
الرب اهلکم فلا تخدشوا و لا تملکوا و لا تصلحوا براسکم علی المیت من

اجل انك شعب طاهر انتی و در ترجمه بنده درین مقام چنین بنویسد تم بهوا

اپنی خدا کی بیوقوفی جگہ پر تو تم کسی کی موت سے اپنی بدنگوئی کا شیرازہ اپنی سرگوشد لاہیو

کہ تو یہ وادہ اپنی خدا کی اسی مقدس قوم ہی اُتھی و ظاہر ہے کہ درمقیامات معنی حقیقی

بیت فرادست و گزیده بیاید که با همه ابناء البیتره غیر متناهیه عامل شوند و پیر می

اجمعنی است آنکه هر چه در این اوصاف را کار بسته ده و در مقام سجایا بیا لفظ او بیا

والله اعلم بالصواب

در عرف سابقی ابروت و ابوت در سابقین استقامات می یسوی کرد و بوده و در این

چرا این ستمی که در حق خیر و برادر مستوجب دین بین ما و دولت است که در حق ما است

فہم از ہذا مستحق و حاصل است چنانکہ داعی از اسد اور بات تاز علیہ اش شیعہ با اہل

و جماعت مشهوره که صاحبان فکر و زبان بهم رعایا و فرزندان کسینی قرار داده بودند

همه مویر اندیشه است ایچیم تیغارف و مشهور است الفقراء عیال الله یعنی محتاجان و مستکبران

عیاں شد حال تحقیق علی بن حقیقہ صورتی غار و غیر و فصل او کتا

بشوق بی زنده گری است یونعون هو لا بنوالله الحی یعنی خوانده میشوند ایشان فرزندان خدا  
 حی الهی در چه قدر واضح میکند این امر را که معنی شفقت و عطوفت در اطلاق کثرت  
 بنوت در ایشان چنین بود واضح بخاطر است کلامیکه حضرت اشعیا علیه السلام از زبان است خود  
 فصل شصت چهارم کتاب خود فرموده و الا ان یارب انت آتونا و نحن طینت  
 بما لنا و نحن باجمعنا اعمال یدیک لا ترجم علینا یا رب الی العالیة و لا  
 تذکر خطایا انی و قد کف الکی انظر یا رب کانتنا نحن باجمعنا شعبک  
 و ترجمه مندی در ترجمه آن چنین فرمود ای یهواه انت تو یی هار یا رب یی که هم ما یی  
 او را تو هار که هار یی و در هم سب تیری ما ته کی بیانی مولی بین ای یهواه یی غص  
 است یهوا و در کار یی که او بد یک یی با و در نگه که در یکیم هم تیری منت کنان یی هم سبیر  
 بندی یی یی پس ای مقام که مقام طلب عفو و رحمت و اعتراف بخطایا و دوست کمال است  
 یعنی عطوفت و شفقت دارد و ازین کلام صریحا معلوم میشود که همین عبارت لفظی در اینجا  
 گردیده و نیز می بینیم معنی است که درین عبارت بعضی الفاظ دیگر هم که باقیان خود معنی یی در اینجا  
 مراد نیست باعتبار وجود همین الفاظ مشابهت در باب جناب تقدس الهی متعل که دیده پس یی است  
 حال الفاظ این اشعار نیز خود حضرت عیسی اعتبار یی ما دیده در فصل پنجم نخل می میفرماید  
 طوبی لفاعل السلامة فانه یهوا الله یدعون یعنی خوشحال کسی که کار نیکی  
 بجا می زند که ایشان فرزندان خدا خوانده میشوند و نیز در آخر این فصل مذکور است که یی  
 کاملین مثل ایسک و الساعی فیه و کامل الهی یعنی کامل کسب نفسانی و در مثل  
 خود که در آسمان است که او کامل است الهی و ازین فصل با فصل ستم نخل جدا است  
 البته و قوال نسبت به این واقع است و نیز در فصل ستم نخل می فرماید که ان حضرت

چنین قوم است بل یصیرن مثل الملائکه و یصیرن بنی الله و بنی القیامة  
 انتهى یعنی که مانند فرشتگان میشوند و فرزندان خدا و فرزندان قیامت میگرددند انتهى المحال  
 بفرمانند که فرزندان قیامت چه معنی دارد و تا فرزندان خدا هم بجانش قیل و قال بوده و نیز در  
 فصل ششم بخیل قول حضرت سیح یوحنا خطا با و عتابا الی الیه و مذکور است انتم من  
 ابیکو الیسئ شقونان ابیکو تهوون ان تعملوا انتهى یعنی شما از پدر خود ابلیس هستید  
 و جوایهای پدر خود را دوست میدارید که بگفتید انما و این کلام هم صریح در مجازیت معنی  
 ابوت و نبوت چه ظاهر است که یهودان مثل سایر مردمان از نسل آدم بهر سببیده اند و بی نام  
 و بنی اسرائیل یعنی یعقوب بوده اند نه بنی ابلیس پس چرا این نیست که اسناد ابوت شیطان  
 بسوی یهودان بسبب جو دهمان علامه مخالطت و متابعت در افعال و اقوال است که ایشان  
 با شیطان حاصل بوده بخار او شبیهه گما یعنی الیه الکلام الاخیر و ان این است که شقونان  
 ابیکو تهوون ان تعملوا و هم در فصل سبب سوم بخیل متی مرقوم است که علی بن یسوی  
 بر حال شمای نویسنده گان و فرسیان ریاکاران را ندیده که بر و بجا رحمت انگه یک شخص از  
 طریق داخل نمایند میگردید و چون داخل شویدی بر سرش ایستد و از خود و بنی جنم بسیار بدنتی نقل  
 من رحمة الله بخیل و نیز در او اخرین فصل قول حضرت مذکور است ای و شلیم ای و شلیم که کشند  
 پیغمبران شکسته گفته آنان که بتوفیر ستاده شده اند میباشی چند بار خواستم که فرزندان اچانچه مرغ جو جا  
 خود را در زیر بال خود جمع می نماید جمع نمایم انتهى پس درین عبارت نیک مایل باید کرد  
 که چگونه اسناد ابوت بسوی او و شلیم یعنی بیت المقدس و بسوی جسم بادی علامه و علامه  
 نموده شده علی سبیل المجاز و قس علی ذلک سبحانه ابد انقدر که بر بنی انصافی مستبر  
 از محاورات و اصطلاحات است خود با لجه چشم پوشی کردن کار بسیار و احزاب



ایشانست تا اینکه نوبت باینجا رسید که حضرت شیخ بر این کلمات اکتفا نکرده و فصل سیمین را  
یوحنا بنسویخو و یوحنا برین درین خصوص تماماً تخریج فرموده بکذا اولی صاعداً  
الی الذی هو ابوک و الهی الذی هو الهکم انتهى یعنی من بالا میروم و من  
پدر خودم که اوست پدر شما و خدای خود که اوست خدای شما انتهى و صریح تر ازین باره عبارت  
عبودیت و مجاریت معنی ابوت و بنوت کلامی نمیشاید مریضه و محاسبیه آن که با وصف  
چنین تاکیدهات و تصریحات حضرت مسیح باینکه جمیع اشیاء از حضرت را در باب هدایت نشان یابد  
ضالین ساختند و کلمات طیبات آنجناب اجماعی نشودند و از کار خود و اعتقادات قایل  
خود در باب آنحضرت هرگز هرگز باز نیامدند و لذا الحمد که صاحب ساله هم با وصف نقص این کلام  
خود اعتراف بعدم اختصاص یعنی بعضی و ورود آن در باره دیگر نیکو کاران نموده و آنچه  
بعد از آن با الفاظ غیر محصنه المفاهیم درین خصوص بیان آنحضرت و دیگر اشخاص تقریر  
خواسته اند بر سبب معنی است غایه الامر آنکه آنحضرت فرد کامل این اسم را آورده  
باشند که امرت الیه الاشارة و مخدومی در آن نیست بلکه اگر انصاف نمایند وصف  
کنند این صفات را و وصف النبوة که در باره حضرت یعقوب و داود و در بعضی عبارات سابقه  
گرفته اند و وصف محبوبیت و غیره که در بعضی عبارات در باب حضرت شیخ آمده اند که  
شده چونکه مشهور بولیت و تقدم و فرید اختصاص است اولویت و رجحان را در اما  
جواب از ستم ثانی که از آن استنباط صفات الوهیت آنحضرت بزم فاسد خود بسیار  
بسه وجه میتوان داد اول آنکه حدوث ذات مستلزم حدوث صفات است چه صفات  
فیصل اعراض است که محال قائم میباشند پس هرگاه ذات حادث بود صفات آن چگونه قدیم  
میشوند و قطع نمیشوند از اول قاطعه عقلیه و نقلیه که بر مخلوقیت و حدوث ذات آنحضرت است

جواب از ستم ثانی

دلالت دارد سابقاً آیات کثیره انجلیکیه که از قبیل محکّمات است نقل نموده شده که  
 آنحضرت صیحا در آن اعتراف بجلو قیّت و عبودیت و عجز و نقصان خود فرموده اند  
 و این امر لازم حدوث است پس چنانچه فی آن خواهد بود و بطاهر دلالت بر قدمیات  
 اخیر الوهیت خواهد نمود و چونکه از قبیل مستباهات است و مخالف عقل و نقل است مطروح و  
 ماقول خواهد شد بلکه این آیات که بر حدوث ذات و صفات هر دو دلالت میکند حاجت  
 به چشم این استدلال نیست و فهم آنکه بعضی کلمات که بزعم باطل بولف رساله دلالت بر صفات  
 الوهیت میکند معارض است بان عبارات سابقه انجلیکیه که حضرت مسیح در آن نفی صریح  
 صفات الوهیت عقل نفی علم ساعت نزول نفی قدرت ذاتیه از خود فرموده اند و عقل  
 بر این هر دو چونکه از قبیل جمع بین التناقضین است از مستحیلات حلیه است لا محاله ایما  
 که یکی ازین هر دو مطروح و ماقول بوده باشد و موافق طریقه عقول مستقیم و دین  
 سلیم تاویل پذیر نیست مگر خیر که مخالف با دلیل قطعی عقلی و واردی آنچه موافق است  
 و عبارت ششالیها نیست که آن حضرت فرموده اند فاما ذلک الیوم و ذلک الساعه  
 لا یعرفها احد و لا ملائکة السماء و لا الارض و لا احد الا وحده  
 انتی یعنی این روز و این ساعت را کسی نمیداند نه فرشتگان خدا و نه کسی  
 خود آن حضرت مگر بدین خالق یکتا انتی و نیز فرموده هست اقدربان  
 اهل بیت اعم از انی الخ یعنی من بچگونه قدرت ندارم که بخواهم از ذات خود باطل  
 بجای آرم الخ و نیز میفرماید ایاها الالب کل شیء بقدرتک الخ یعنی خدا که اس  
 را بساخت پس بکار دانا بابل انت انتهی یعنی اسی بر تمام خیر مانده تو مگر است این  
 ساغر را از من بگردان لیکن نه چنانکه من میخواهم بلکه چنانچه تو میخواهی انتهی و این کلام

بافتن بر کمال عجز و نقصان و دلالت میکند و چنین کلمات منافی مرتبه رفیع الهی است  
 آیا خدا می تواند بر من سبوی بگیرد و تجلی دهد و میگوید که این خیر را یا این بلا را از من بفرم کن  
 خوشفهمی و طبعی بسیار را چه باید کرد و همچنین در فصل ششم بخیل بود خاتم قوم است پذیرنده  
 مرا فرستاده است و من سبب پذیرنده هستم انتهی و این کلام هم صریح است و در اینکه حیو  
 آنحضرت حیوة ذاتی نبوده بلکه استفاد از خلاق عالم باشند با این آدم نبوده که لا یخفی شوم  
 آنکه عبارات مذکوره صریح در مطلق با وثیت بلکه بعضی آن دلالت بر خلاف مقصودش  
 میکند زیرا که از نزول آسمانی مطلقا و اصلا از نیست و قدم استفاد نمی شود و اگر امر  
 چنین باشد پس باید که جمیع لاکه و روحانیین بکن اینها ملکوت سموات است همه قدیم  
 و ازلی باشند از خود آمدن از آسمان بفرستاده آید و تو جملگان و ملکات جملگان و خلایق  
 و کسبنا علیهم ما یکسبون اگر احتیاج بر روحانیت و ملکیت ششم و نقص آنحضرت  
 الهی و اولی است خلق بصورت بشر و انسانی میگردانیم مناسبتی داشت این استنباط  
 از لیت و الویت محض بی ربط است و هم باین علت قدم و از لیت حضرت ادریس علی لازم  
 می آید چو نگار ایشان نیز تفسیری و تخصیصی در مرتبه شان از آسمان صعود کرده و ازین جهان  
 بیرون فرستاده چنانچه در فصل دوم سفر تالی استقامت لیل که بحسب تعبیر انبیین چنین مذکور است  
 و کان لما اراد الرب ان یبعث ایلیا بالجماع الی السماء انطلق الیسیا  
 و الیسع من الجلیل الی الریثی هرگاه پروردگار عالم خواست که حضرت ادریس را  
 با آسمان بالا برد آنحضرت با حضرت یسع از موضع جلیل روانه شدند و ازین نیز در تفسیر  
 و تفسیرها میسران و حکیمان اذا بعثه من ناسرا و خیل من نسا  
 و اقربت فیما بینهم و صعد ایلیا بالجماع الی السماء الخ خلاصه

درین آنگاه که این مرد و صاحبان با هم فرستند نگاه آید از پیش پدید آمد و فرستادگان  
حضرت اور پسین آن پوار شده بلند شدند بسوی آسمان انقی اگر کوی کلام در تزلزل بود  
و شانس صعود آورده آید گویم هر چند که این امر از قبل مواخذة لفظی است مگر از مطلق است  
و کونان بکلیت محمول است بلکه مرتبه صعود و بظاهر نیز از سهولت و نزول است این قطعه نظر از  
امر لازم نیست باین امر که کلام حضرت شیخ ثابت میتوان کرد زیرا که آنحضرت در فصل سوم  
انجیل یوحنا میفرماید و ما یصعدنا احدثا الی السماء کلا الذی نزل من السماء  
انتهی یعنی هیچکس بالا نبرد بسوی آسمان مگر کسیکه از آسمان و آمده باشد انتهی ازین کلام  
ظاهر میشود که صعود مستلزم انصاف به نزول است و درین صورت باید حضرت اور پسین  
باید آن گفت که آنحضرت از فوقانی هستند و مردم از تحتانی و آنحضرت نیز همانندند و دیگر مردم  
ازینجهان هستند که اقال مولف الرسالة ظاهر و جواهد و ابنا و نیز ازلیت و قدیم حضرت آدم حضرت  
نوح علیهما السلام چونکه از آسمان و آمده اند بنا بر خوشی هستند لال و لازم می باید و کل  
ذکاب اطل و همچنین از تعلیم وجود حضرت مسیح بر وجود حضرت ابراهیم و نیز از تقدم وجود  
آنحضرت بر عالم ایجا و عالم ازلیت و قدیم حقیقی که مساوی و موجب وجود است لازم نمی آید چه  
غایتی فی الباب این است که خلقت روح بانور آنحضرت برای ایجا و عالم مقدم بوده باشد ازلیت  
از کماست ظاهر میشود و خصوصاً تقدم آنحضرت بر حضرت ابراهیم که در عبارت ثانیه میفرماید  
چونکه بر تقدم آنحضرت دلالت میکند حال آنکه حضرت آدم علیه السلام حضرت شیخ و دیگر انبیاء علیهم السلام  
بر حضرت ابراهیم مقدم بوده اند اگر حضرت مسیح علی این کلام میفرمودند که من پیشتر از آدم و بعد از آدم  
انجانش کلام است مخصوصاً ذکر تقریب جستن باین عنوان که حالا می پدید بان جلالت  
که پیش از بنامی عالم نبرد و تو دهمم را در نزد خویش فرزند کن انتهی که در عبارت ثانی

نائیه مذکور است زیرا که تقرب جستن قرین خواستن و دلالت میجو بر برترت و بزرگی مرتبه  
 متقرب الیه پس مرتبه مقرب و محکوم غایت احتیاج و حدوث او میکند و با قدم و اولیت  
 سادات ظاهر و در چنین انچه از آیات او ۲۸ مسمی و باب ۵ یوحنا بر قدرت و عالیت  
 آنحضرت استدلال نموده پس ناتمام و مخدوش است اولاً آنحضرت آنکه از بطلان ثبوت علم  
 و قدرت که عبارات مذکور مشتمل بر آنست کاریجی آید تا و قیقه قدرت و علم ذاتین ثابت  
 نمایند و که تمام انبیاء و اوصیاء علیهم السلام با الهام روحی الهی عالم جمیع احکام میباشند  
 بلکه بعلم ذاتی احوال جمیع ماکان و یا یکون را و آیات می توانند که و قیقه باذن خداست  
 بر اظهار سخرات و خوارق عادات قدرت میدارند تخصیص بحضرت مسیح درین امر است چنانچه  
 سخرات مثل برضیا و از دما کردن عصا و انفلاق بحجر و انزال الوان عذاب مانند طوفان  
 جبر و زلزله و انفادع و دم و غیره که بر دست حضرت موسی و دیگر انبیای که السلام  
 ظاهر گردیده لیکن چه که بذات خود را بر افعال و اثر و نه نظم صفات ذاتیه الهیه مسلک  
 نمی توانند شد و اما تا بنیاب بر تقدیر این عبارات مذکور مشتمل بر اوعای قدرت و مسلم  
 ذاتین که از صفات الوهیت است باشد هیچ آنکه اوعای الوهیت از شخص انسانی  
 که صفات صفات حدوث و خواص جبهانیت باشد مثل دعوت و شهادت و انزال ایشان  
 قابل اعتبار نیست چنان در باب اوعای صفات الوهیت هم لائق اصفا نخواهد بود و این  
 چنین است ملاحظه است یا دلیل تخریفات و تبیین چنانچه تفصیل این مطالب گذشته و اما  
 تا انجا که درین عبارات خود آنحضرت بعد از آنکه این صفات را تخریق فرموده و در  
 رساله ششمین از آن نموده تفصیل این اجمال آنکه در عبارات اولی آنحضرت میفرماید  
 که اینها را بر من و من است تسلیم شده است و در عبارات ثانی فرموده که تا من قدرت

در آسمان و زمین بمن عطا شده است انتی سبحان الله این کلمات صریح است ای که عطا  
کننده و تسلیم کننده این کلمات و قدرت دیگر است که هیچ بطرف و احتیاج در دو عالم  
قدرت و استطاعت در ایشان حاصل نیست لیکن من لعل جعل الله لى اقله من  
و همچنین در عبارت تالیله بتبلیت و فرمان برداری و پیروی خود تصریح میفرماید

که پس از خود هیچ نمی تواند کرد و اگر آنچه می بیند که پدر میکند پس نیز همان میکند و نیز در آخر  
آن فرموده اند بلکه تمامی حکم رانی به پسر داده است انتی عجیب تر نیست که مولف سزا  
از طرف خود تصرفات و تحریفات را که پیشه اهل محله است درین عبارات بکار برده را

موافق مطلوب خود ساخته پس از جانب آنحضرت میگوید که همه قدرت در آسمان و زمین  
دست من است و دیوان کننده روز قیامت من خواهم بود حضرت مسیح ع که میفرماید قدرت  
بمن عطا شده است و تسلیم شده است و تمامی حکم رانی به پسر داده است و ایشان هم این سزا  
را بذات آنحضرت نسبت میکنند این تصرفات نمونه است از ان تحریفات تصدیق الله فیما فیهم  
آیات تورات و انجیل اهل آورده اند نه حیا از خدا دارند و نه شرمی از رسول نمایند کلمات  
بسوی طلب خود بر میگردد و راجع میکنند باقی ماند آنکه حضرت مسیح ع و در انتقام احسا  
اموات را که عمده مستندات مسیحیان در باب الوهیت آنحضرت است نسبت بخود باین عنوان

ذکر فرموده اند که همچنانکه پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده میکند بهمان طور پس نیز بر کشته ها  
زنده میکند لکن این جواب آن این است که اولاً سابقاً بعض عبارات درین خصوص نقل  
نموده شده است که آنحضرت در وقت اظهار این معجزه رؤسوی آسمان کرده بر جمع بیرون  
عالم نموده از او استجابت غافلانه است این عنوان یا آیت اشکریه که لا یستجیب  
استجابت لی و انا اعلو انک کل حین تستجیب لک من اجل

الجمع المحیط ابی قلت لیؤمنوا انک انت الذی اسلمنی انتی یعنی عیسی فرمود ای

پدر ترا شکر میکنم که تو خواهم را شنیده و من استادم که تو خواهم را همیشه می شناسی

لیکن بعبادت این گروه که بدو را ستاده اند کفتم تا اینکه باور کنند که تو مرا فرستاده انتی

و ازین کلام هیچ ظاهر و باهر است که انتخاب مثل دیگر انبیای فحام علیهم السلام در اطهار

معجزات مستقل بود و در مهوره استحقاق دعا از خدا میجوید چنانچه شان پیغمبران است

و چه قدر واضح میکند این معنی را که اخیراً آنحضرت که تا ماور کنند که تو مرا فرستاده

یعنی باین سبب از تو انتخاب و اطهار خارق عادت میجویم که این گروه تصدیق نبوت

من نمایند پس با مثل چنین کسی هم متصف بصفات الوهیت میتواند شد و تا ما این

معجزه بردست دیگر انبیا علیهم السلام هم ظاهر گردیده مختص آنحضرت نیست پس لالت گوشت

نمیکند چنانچه در فصل چهارم کتابی اسفار الملک ند که رستگاری از حضرت یسوع است

که در طفل میت و از زنده نماید و آنحضرت در خانه آورفته بدرگاه آبی دعا و مناجات کردند

طفل او را زنده ساختند و نیز در فصل پنجم که متصل آن است که حضرت یسوع شخص مبروص را

شفای بخشیدند و دیگر بر ابد دعا کردند مبروص و بجز دعا انتخاب مبروص و نیز در فصل ششم

همه کتاب خریفیل مذکور است که حقیقی بردست آنحضرت جمعی کثیر از مردگان زنده ساخت من شار

علیه جرح و انچه از کلام آنحضرت که هر چه پدر میکند من نیز همان میکنم الم احتجاج کرده هم مردود است

باینکه چنین کلمات در حق عواریق نیز فرموده چنانچه در فصل چهارم و پنجم انجیل یوحنا مرقوم

است من ستاده است میگویم که هر من بمان و در این کار با که من میکنم او نیز خواهد کرد

که بعد از این نیز خواهد کرد انتی و هرگاه چنین معجزات مخصوص آنحضرت نباشد

بلکه بزرگتر از آن از عواریق انتخاب صا و رتود چگونه آنرا از مستندات الوهیت

میتوان شمرده و آنچه در او از نوشته که دیگران یکسج در آیات مذکوره بالویت خود اشاره کرده  
 ازین جمله نیز کشکار و یقین بگیرد که یهودیان کلمات فرموده را از وی شنیده اراده  
 قتلش نمودند از این معنی نیز اولاً یهودیان بنفاد الکفره واحده برادران مسیحیان  
 پس هرگاه فهمیدن مسیحیان و اهل اسلام استباری ندارند فهمیدن یهودیان کی استبار  
 خواهد داشت و ما اینجا که مسیحیان در میان یهودیان متک خواهند کرد ما  
 بقول خود حضرت مسیح علیه السلام که در مباحثه یهودیان باین ایشان فرموده احتجاج خود را هم کرد  
 چنانچه تفصیل آن عنقریب ایشاء الله تعالی در ذیل جواب کلام تو ما خواهد آمد و آنچه بعد ازین از  
 آیه باب ۸ است که در هر جا که دو یا سه کس با هم جمع شوند من در آنجا در وسط ایشان هستم و نیز از آیه باب  
 ۲۸ می که آنست که اللهم انقضای جهاننا اللهم انتی احتیاج کرده صفت حاضرت را اختراع نموده  
 پس محلی که محل است زیرا که اولاً و لازماً بوده است بیان سازد که مرا نصف حاضرت که آنرا  
 از صفات الوهیت شمرده حیت و مفاد آن کدام بعد از این استلال عبارات خبیله  
 غیر باین نماید نه اینکه بی تفصیح معانی عبارات و غیر بیان معنی صفت مذکوره بکلام محمل متفوه  
 گردد و خلاصه آنکه کلمات مذکوره محمول بر ظاهر خود نیست محمول است بر محمل آن لطفاً  
 مقتضی آنست که حضرت مسیح صلی الله علیه و آله در وسط ایشان موجود باشد و این مرطاب الی سلطان  
 است چه بعد عروج آسمان آنحضرت بالبدنه از میان ایشان بیرون نرفته اند چنانچه خود این  
 کس هم بآن اعتراف کرده باین بنی که ما چون مسیح این کلام را در وقت صعود خود فرموده  
 پس واضح است که حاضر بودن نه بطور جسمانی بلکه روحانی خواهد بود و انتهایین بدیهه درین کلام  
 تا وی را محمول باشد و باب تاویل پس مسیح است لیکن تاویل مسیح اینست که فراد از  
 عبارات اولی آنست که من چنان تعلیم نبوت آگاه و مطلع رجالات ایشان هم بودم که آری



در وسط ایشان حاضر نمیشد و آنچنین سالی که تاول آن حضور روحانی نموده و سابقا دوستی که  
 مطلق علم بشیاء از صفات الهیه نیست بلکه علم ذاتی و آن این مقام منوع است و لازمه الاستیلاء است  
 چنانست که انبیای سابقین بوجوب انبیای لاحقین و دیگر امور عینی خبر و بشارت میدادند چنانچه  
 بشارت حضرت مسیح و پیغمبر با صلوات الله علیه و دیگر امور آینده مثل سقوط بابل و غیره در کتب  
 سابقه یافته شده حال آنکه تغییر این سابقین در این اعصار حاضر و موجود نبوده و نیست این  
 امر که بوجوب الهام آتی علم ذاتی که مخصوص خدا تعالی است و کاش که حضور روحانی هم مفید  
 مطلب و بوده باشد حال آنکه این خیال غلط است چه حضور روحانی به معنی که آنحضرت بر او  
 خود بطور دیگر فرشتگان و روحانین در مکانی حاصل شود و تعداد مردم داخل در حق است  
 که مخصوص حوادث است و در سلسله صفات الهیه تنظیم نمیشود و اگر آن حضور روحانی  
 خصوص نفوی که بصفت علم بر سبک و مردم و کبر و پس حال آن سابقا گذشته این تکرار  
 ذکر عبارت چه ضرورت دارد از عبارت ما شیخ ظاهر اینست که اینک انقضای جهان بشیاء  
 زنده و متصف بحیوة خواهیم بود و درین کلام اخبار زندگی و بقا و خود ما قیام قیامت بن  
 آیه کریمه **وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَكُلٌ مَن بَدَّلَ دِينَهُ فَهُوَ مُبْعَدٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَوْ أَنَّ**  
**عَلَيْهِمْ شَهِيدًا** داده اند و در مقام حضور روحانی و جسمانی را داخل نیست اگر  
 بالفرض آبراده آنهم در اینجا نموده شود پس در آن نیز مثل سابق کلام جاری آید شد  
 علاوه الله آنحضرت در عبارت اخیر بقا از زمان حال انقضای جهان که کس از  
 قیامت است متعذر ساخته اشاره صریح نموده بسوی اینکه بعد از این بان قسیمی همه بشیاء  
 همان ذاتی و معدوم خواهند شد و **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** بقای من هم بدل شدن  
 میشود و درین تقدیر این کلام چگونه صفت الوهیت استند او میگویند و او را چه مقتضا

شجره شود شجره تو کار زمین انکو ساختی که بر آسمان نیز رود حتی ثواب سوّم اجل  
 و درین خصوص استدلال کرده که چنانچس باستان لازم نیست مگر آنست که از آسمان باین  
 آمد یعنی فرزند آدم که در آسمان است انتی پس و لا این فقره محرفه است و بر اصل خود  
 باقی نیست چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام و بروی جاثلیق که یکی از قیسیان مسیحیان  
 بوده فقره مذکور را چنان بیان نموده اقول لکرم یا معشر الخواص این که لا یصعد  
 الی السماء الا من نزل فیها الا لکرم البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی السماء  
 و یزول النقی یعنی بحق و راستی می گفتم که هر چه در این شتاب میگویم که کسی سبوحی آسمان بلند  
 نخواهد شد غیر از کسی که از آسمان نزل شده مگر آنکه بعبره که خاتم نبیین اند پیشترستی  
 ایشان لای آسمان و ج خواهند کرد و باز بر زمین نزل میشوند انتی پس آنحضرت بمجاثلیق  
 خطاب کرده و فرمود فیما تقول فی هذا القول قال لای جاثلیق هذا قول عیسی  
 بنکر یعنی ای جاثلیق میگوئی درین قول جاثلیق گفت اینقول عیسی است انکار غیثوا انهم کرد  
 آنرا و در صورت کلام بر شاست نه برای شما و از نشانات و اشیای غیر مصلی الله  
 علیه السلام است که جاثلیق باین اعتراف نموده و درین عبارت حضرت مسیح اخبار از معراج  
 جسمانی که بعضی قرانی آنجناب حاصل شده هم داده اند و این خبر نقل ثقات معتبرین رسیده  
 و از آنجمله متعارف شما هر ادویه معتبر تر است و برای اهل انصاف افنی و کافی و قطع نظر  
 ازین پس این عبارت مولف با دیگر تراجم متداوله مسیحیان هم مطابقت ندارد زیرا که در  
 مقام در ترجمه عربیه بطبعه اجل موافق کلام امام کلام لا یصعد بصیغه مضارع واقع است  
 و مراد از این است که در زمان آینده کسی بگوید ای پیغمبر آخر الزمان لای آسمان نخواهد رفت  
 بلکه در زمان بی کسی لای آسمان نرفته است چنانچه از ترجمه صاحب ساله معلوم میشود چنانچه  
 بقیه

دانستی که حضرت در مسیح نیز مثل حضرت مسیح بالایی همان فتنه اند و ثانیاً بر فرض تسلیم  
 بر این کلام حضرت مسیح از مطلق عروج و استقرار خود در سموات خبر میدهند باز هم نیست  
 که در حین کلام هم بالایی همان ده باشند چنانکه صاحب اشاره بمسوی آن نموده  
 بقول خود العوض اگر چه مسیح در آنوقت بنا بر جسم بر زمین حاضر بوده باز تقریر میگوید که در اسما  
 یی هم استحقاق و آنچه بعضی کلمات مشعر باینست پس از قبیل مجاز مشافقت است یعنی بسبب اینکه  
 استقرار آنحضرت در آسمان قریب الوقوع بود و لهذا آنرا در زمان حال مسوی خود و سنان فرمود  
 چنانچه در مثل عرب مشهور است من قبل قتل عیسی علیه السلام مگر نه حصول وجود آنحضرت بر تبارک  
 بدین بطلان است کسی از ارباب عقول بآن متعقوب نمیشود اند شد اما جواب در هشتم است  
 که مشتمل بر کلمات رویت حلول اتحاد است پس و وجه میباید شد اول آنکه رویت  
 مخصوص جسم حیوانیت است بلکه بعضی حیوانات هم مانند سوا و روح و جن ملک سبب  
 لطافت برویت بصیر میری نمیشوند شد فما طفاک فی القصور و مصلحهم العلم  
 القدر که اندر مکه که بصائر هوید است که بصائر هو الطیف الخیر و هو  
 السبع البصیر و همچنین اتحاد شیین فی نفس محال است و خصوصاً اتحاد حادث با  
 قدیم که مستلزم اتصاف و جب بصفات ممکن است و بر عکس آن حلول چیزی در چیزی  
 دلیل احتیاج و نقصان است و بر ذات مقدس الهی و نیست که بشده الوجدان السلیم  
 و سابقه استی که نقل هرگاه معارض ذیل عقلی میشود و طرح یا اول میگردد و فکرم الهی  
 فیما بین خیر و هر چه که کلمات مذکوره معارض است بعبارات انجیلیه و ترجمه در آن نفی رویت  
 است و نیز معانی حقیقیه اتحاد و حلول در آنها قطعاً نمیشوند شد اما آنچه بر نفی رویت  
 دلالت دارد عبارت است که در فصل پنجم از این کتاب آمده است که از این استلزامی هو

در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب



تدبر نماید و ببیند که این چه اتحاد است که تمام جهان را گرفته است خصوصیت بخواب من مخصوص  
 آنحضرت نمیدارد و نیز فضل و عز و هم آیات و معجزات منی مذکور است ان الله خلق في  
 البدن و خلقها ذكرا و انثى و قال من اجل ذلك يترك الانسان اباه  
 و امه و يعلق بامرأته و يكون كالاهل جسد واحد و ليس هم اثنين  
 لكن جسد واحد و ما جمعه الله لا يفرقه الا بفساد انسان انتهى  
 خلاصه آنکه خدا تعالی از ابتدا ایشان را مرد و زن آنسری در بین جفت خلق کرده و  
 ازین سبب است که آدمی پدر و مادر خود را ترک میکند و بزین دلچسب میشود و هر یک را  
 میشود و این هر دو را نیستند بلکه یک جسم هستند و چیزی را که خدا تعالی جمع کند آدمی را  
 جدا نمیتواند کرد یعنی طلاق دادن تفرقه ساختن میان ایشان جائز نیست پس این اتحاد و  
 اندکی اهل یادرند که مراد از آن چیست آیا همان اتحاد حقیقی که مولف در بی اثبات آن  
 میاشد یا معنی مجازی که مطلوب است در مقام راه آن میبایست و نیز میباید مطابقت  
 قول حضرت سید که در آنجیل شما تکرار واقع شده و آن این است که آنحضرت وقت قلب  
 موهوم چنین فرموده ایللی ما غیبانی و در بعض نسخ منسبت الوی الوی لما  
 صافحتانی و المعنی واحد و هو انه الهی الهی لماذا ترکتني یعنی خدا من  
 خدای من تنها گذاشتی مرا و ظاهر است که این تفرقه بین الابن و ابنتا صریح  
 دارد با اتحاد حقیقی که معلوم قوم است که لا ینفکی اما آنچه دلالت بر حلول میکند معیار  
 است بقول آنحضرت که در فصل چهارم آنجیل مذکور است که در آن در شافو امید است  
 که من پدر خودم و شما و من من شما آنس که احکام مرا نگاه دارد و آنست که مراد است  
 و این با سستی ازین کلام صریح معلوم میشود که حلول اصطلاحی مراد نیست و گفته حلول احدی را

در اتحاد و زوجین

در اتحاد و زوجین

معنی ندارد بلکه او این است که در حق دوستی و فرمانبرداری در نزد ثبات قدمش و موید و  
 این معنی کلمات است که آنحضرت در فصل بنزدیم بخیل آنها را بتکرار فرموده اند و بی زحمت  
 فانتبها فی وانا فی کم و نیز فرموده من یثبت فی وانا فیه فهو یان بنما  
 کثیره و نیز فرموده فانا بقر شتمو و وثبت کلامی فی کما کان کم  
 کلماتی چون و نیز فرموده ما اخبئی ابو کنان حبیبکم ان شتوا  
 فی محبتی فان حفظتموه صلیامی شتمو فی محبتی کما انی حفظت وصایا  
 ابی وانا انابت فی محبتی انتقی و نیز جمیع فقرات در بخیل فارسی چنین است تمام  
 من بماند و من در شما ایضا انگس که در من میماند و من در روی او میوه بسیار  
 می برد ایضا اگر در من بماند و کلام من در شما بماند هر چه خواهد بود است باری تمام  
 خواهد شد ایضا چنانکه در مراد است دارد و من تمام او دست میدارم در دوستی من  
 ثابت باشد اگر تا احکام را نگاه دارد در دوستی من باشد چنانکه من بمانای پریم الحاکم است ختم و  
 دوستی او ثابت است اما جواب از قسم البع که شتمه اطلاق الله بر آنحضرت و ذکر  
 سجد و نمودن نسبت آنجناب است پس اینست که مولف بساله در مقام فی در بیان  
 الله و الله نکرده هر دو را بیک معنی قرار داده است لال بر غرض خود نموده حال آنکه لفظ  
 الله علم واجب الوجود است که شتمه جمیع صفات کمال و خالق اسما و از زبان نبی  
 میماند و اب و پدر میخوانند و الله عبارت است از کسی مستحق تعظیم و اطاعت است  
 مراد خداوند و مالک مورث و بهین معنی اطلاق الله و الله بر غیر الله مثل نبی و  
 مقدسین استاده معلمین و ملوک و سلاطین بالا شتر اک لفظی او تحقیقه و المحار و در  
 کتب عتیقه و جدیده وارد شده چنانچه در فصل شتمه و کیم بوزن که راست فایده الله

هم که می آید

تقریباً این لفظ را در میان معنی آنجا که

و جمیع الهدهدین را الهدهد الی منی حکمون بانظرم و بوجه الخطاه تا آخر  
احکام هو البتة و المسکین کوا الذلیل و الفقیر انتی خلاصه آنکه  
معبود حق میان الهان دیگر یعنی پادشاهان دنیا استاده و قیام نمودن رنش  
و حکم میکرد میان ایشان که تا کی شما حکم بظلم و جور خواهید کرد و برآه خطا کنندگان  
خواهید رفت حکم شنید برای میان و سکینا کن بعد از انصاف خبر گیری میان جان و خاکسار  
نماید انتی و ظاهر است که لفظ الهدهد در این مقام در باب سلاطین پادشاهان نیویز بر سبیل  
بجای انقیاد و اطاعت خلق نسبت بایشان استعمال گردیده و نیز در فصل است و هشتم  
کتاب جمعی فی درویش بیان میکند که پادشاه بنی اسرائیل بر درویشی منجمه سحره رفته  
استدعا کرد که جمعی از نبی را بعد وفات ایشان برای مطلبی که او را در پیش بود و سبب  
سحر خود زنده کند و طلب نماید بر قوم است فلما علمت المرأة من بحر هافر ان نحو  
و شتر باعلاصوتها و قالت تسأل ما الذي صنعتی و لماذا علمت  
بی و خدعتی و انت تسأل قال لها الملائكة لاخوف علیک ما الذي  
رايت قالت المرأة تسأل رب الهة يصعد من الارض قال لها  
صفیه قالت له رايت رجلا سبخا يصعد من الارض برداء فصر  
استدل انه صمویل فخر و وجهه علی الارض سا جدا قال صمویل استدل  
لما اقلقتی و اصعدتني من موضعی الخ و درین مقام استعمال لفظ  
یا الهیه در باب جمعی نبی که از زمینان دین و دنیا برآه و بوده اند آمده و معنی  
حقیقی آن در امثال چنین مقامات مراد نموده اند و نیز خود حضرت مسیح و این معنی  
صدقت شخرون در فصل و هم از جمله ابوحارر باب اطلاق لفظ الهه بر خود تصریح کرده اند





بوده که فرشتگان قدسیان سجود او را موردند و ذکر آن در قرآن حمید و قرآن مجید کرات  
 است و اگر چه در این صحیفه متداوله ذکر آن موجود نیست لکن مولف رساله در فصل سوم باب  
 سوم کتاب میزان الحقیقی سنان را از کتاب طالموت که او صحیفه است و آن آورده و آن محمد  
 علی زکات نیز در فصل چهارم سفر ثانی اسفار الملوک بعد حکایت احیای طفل مرده است که بر دست  
 یسوع عجلری شده و سابقا بالا جمال اشاره بآن فیه چنین مذکور است **فصل الاحیاء**  
**فصل احیاء حضرت امام سجاد علیه السلام و بیعت و بیعت علی الارض و اخذت**  
**ابنهما و حضرت ائمه اثنی عشرین** این کتب پس خود را بر و این کتب و بر وی  
 انجمنه تدبیری انجمنه افتاد و بر زمین حبه کرد و پس خود را گرفت و رفتن تنی این  
 عبارت مشاهده دیگر نیزه می کرد و دیده که معجزه احیای آن شخص حضرت مسیح عجلری بود  
 که بخواند و پس از آن ظاهر شده که نام تالیف اشاره قدس و نیز در فصل دوم این سفر بعد ذکر  
 حکایت مسیح و در پس سوی آسمان قوم است ثم رفع عمامه الیاء التي سقطت  
 عنده فغسب بها الماء وقال قبل طلمتی یا الله الیه الیاء فعند ضربه  
 الماء انشق نصفین الی ها هنا و ها هنا و عبد الیسع و را ال  
 تلا هذا الیاء الذین فی ارضنا حین حاذاهم و قالوا حلت  
 علیهم الیاء علی الیسع و جاء و افاستقبلوه و یحمد الله علی الارض  
 تنی این حضرت مسیح عجلری و در پس عمامه ایشان را که در زمین صعد و سید آسمان افتاد  
 بر زمین و آنرا بر آب زد و گشت بار خدا و عامی اقبول نما انجمنی و در پس سید آسمان  
 و حضرت یسوع از آن عبور کرد و شاگردان غیر از آن بنا بر بعض نسخ فرزند آن  
 و در آنجا را و دیدند و گشتند روح او در مسیح عجلری مسیح ظاهر شده او را استقبال

این کتب پس خود را بر و این کتب و بر وی  
 انجمنه تدبیری انجمنه افتاد و بر زمین حبه کرد و پس خود را گرفت و رفتن تنی این  
 عبارت مشاهده دیگر نیزه می کرد و دیده که معجزه احیای آن شخص حضرت مسیح عجلری بود  
 که بخواند و پس از آن ظاهر شده که نام تالیف اشاره قدس و نیز در فصل دوم این سفر بعد ذکر  
 حکایت مسیح و در پس سوی آسمان قوم است ثم رفع عمامه الیاء التي سقطت  
 عنده فغسب بها الماء وقال قبل طلمتی یا الله الیه الیاء فعند ضربه  
 الماء انشق نصفین الی ها هنا و ها هنا و عبد الیسع و را ال  
 تلا هذا الیاء الذین فی ارضنا حین حاذاهم و قالوا حلت  
 علیهم الیاء علی الیسع و جاء و افاستقبلوه و یحمد الله علی الارض  
 تنی این حضرت مسیح عجلری و در پس عمامه ایشان را که در زمین صعد و سید آسمان افتاد  
 بر زمین و آنرا بر آب زد و گشت بار خدا و عامی اقبول نما انجمنی و در پس سید آسمان  
 و حضرت یسوع از آن عبور کرد و شاگردان غیر از آن بنا بر بعض نسخ فرزند آن  
 و در آنجا را و دیدند و گشتند روح او در مسیح عجلری مسیح ظاهر شده او را استقبال

برای

کرده برای او سجده نمودند استی و نیز سابقا مذکور شده که شاول پادشاه بنی اسرائیل برای  
 صموئیل نبی سجده نموده بلکه از همه عجیب تر اینست که در فصل بیست و چهارم کتاب صموئیل  
 مرقوم است که خود داود علیه السلام شاول مذکور سجده نمودند باین معنی و قال ای سید یا ایها الکلام  
 فالقنت شاول الی خلفه فخر داود علی وجهه علی الارض ساجدا التفتی یعنی داود علیه السلام  
 گفت ای سید من ای پادشاه پس شاول پس پشت خود را بر زمین نهاد و داود علیه السلام بر روی  
 بر زمین افتاد و چنانکه سجده کند بود آنتی و نیز در فصل بیست و چهارم کتاب صموئیل می خوانیم  
 داود و سجده کرد باین معنی و خوت علی الارض ساجدا باین یقین که سجده است و قامت و سجده است  
 علی الارض آنتی مقام حیرت است که هرگاه سجده قدسیان برای حضرت آدم و سجده غیران پس از ایشان  
 و پادشاهان برای حضرت یسوع صموئیل نبی و غیر ایشان پس الویت مسجود باین باشد چنانکه سجده و با  
 پیش از آنجا و ناس بوده و لالت بالویت حضرت مسیح تواند کرد و اینحال سجده کرده که سجده و بر زمین  
 میشود یکی سجده پیش بندگی که مخصوص خداوند عالم است و سجده خفشی که بخت و یکی سجده و بختی  
 نسبت بزرگان دین و یا سلاطین و در آن دو مورد سابقه مروج و متعارف بوده و سجده  
 ثواب قبول نیست اول و اگر فرض کسی از راه نادانی سجده بی مثل بجای آورد دلیل بیغایت  
 چنین ساجدی خواهد بود و دلیل بالویت سجده که چنانچه فرعون بآن که دعوت ایشان  
 میکردند یا بگویند که قناب و ستارگان را می پرستند دلیل به نادانی و کراهی ایشان  
 است نه استحقاق مسجودیت فرعون و کواکب از آن ثابت میتوان کرد و قوله نهایت  
 بعضی که با اکثر تتر و دوات قلب خود میکنند که چراسیم الویت خود را واضح تر از آن  
 که ذکر کثرت تعریف نموده و اضا و مختصر بیان فرموده است که منم خدا را قبول بلکه امر  
 بالعکس است چه حضرت مسیح مصلح بر نفسی الویت فرموده چنانچه سابقا گفته و الحمد لله

که خود انیکست یکم ده که آن جناب با الوهیت خود هیچی اعتراف فرموده که منم خدا و بس بلکه  
 کلام آنجناب در اینخصوص فی قبیل محملات و تشابهات بوده چنانکه خود بعد ازین تصریح نموده  
 که الوهیت خود را بطریق مما بایشان بیان ننموده و نیز بنویسد در خصوصت اگر کسی بلی  
 پرده میگفت که منم خدا و بس الحق قوله در خصوص اینهاست که در آن خود فرموده که دیگر چیزهای  
 بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالانی توانید تحمل شنید اما چون با یعنی روح استی نباید او  
 شمار تمامی راستی را شود خواهد نمود الحق قول این تجاہل عارفانه را باید دید عبارتی را  
 که از عبارات صریح غیر ماصلی الله علیه و آله است و بشارتی واضح تر از آن نمی باشد و علما بر  
 اسلام همواره عطفاً عن سلف آنرا در پایه استدلال که بسیارند از اسرار الوهیت حضرت مسیح  
 قرار داد و ظرفه تر این است که سند آنرا از اعمال حواریین که ساخته و پرداخته این مخلوق و بالاتفاق  
 از انجیل خارج است می آرد و این مصداق مثل مشهور است شاید الثعلب ذنبه و مدار کار  
 و نشأ بتخر و افتخار اینها درین باب نیست که حضرت مسیح درین بشارت در روح شهرب  
 گاهی کلمه روح راستی و گاهی روح قدس یعنی روح پاکیزه فرموده و میگوید اطلاق روح  
 بر ایشان نمی توان کرد و مراد ازین روح همان روح القدس مختص ایشانست که آنرا  
 از اقامت نه می شمارند حال آنکه بر دلیلی که بر ابطال تثلیث دلالت میکند بر ابطال این معنی  
 هم دل و مراد از روح راستی غیر صادق است در مقابله روح کذب و کلمات که  
 گنایه از غیر کاذب میباشد چنانچه در فضل چهارم رساله اول یوحنا فی انجیل تصریح با صطلحا  
 واقع است و چون مؤلف رساله تفصیل آن کتاب نیز انجیل محول ساخته اند ما نیز جواب  
 تفصیلی را در اینجا ذکر نمی سازیم انشاء الله العزیز القدیر هرگاه بحول و قوه الهی اتفاق  
 جوییم بما آنکه مراد خواهد شد جواب تفصیلی آن درین ضمن مسطور خواهد شد و الله المستعان

در این باب  
 در این باب  
 در این باب

**قال المسیح فصل دوم** در ذکر آنچه در باره الوهیت مسیح بواسطه حواریان بر تخیل پاک دیده است  
 ازین قرائه که یوحنا ی خوارى باللهام الهی گمشته در آیات اول الی عذاب اول تخیل خود  
 بالوہیت مسیح شہادت نموده چنین بیان میکند کہ بود راست در کلمه آن کلمه نزد خدا  
 بود و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا از وجود بود و ہر چیز بواسطه او موجود شد و  
 بغیر از **روح** چیز از چیز با سیکہ موجود شدہ است و وجود یافت در او حیات و آن حیات  
 رہشانی ایشان بود و از ظہور تین کلمہ در رسم کہ عبارت از سپہ خداست در آیہ پہلین  
 باب چنین خبر میدہد کہ آن کلمہ مجسم شدہ در میان با قرار گرفت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی بود  
 کہ شایستہ بگمانہ پدر بود و پدر از برای و سہتی بود پس خوارى تیرہمین تفاوت کہ فیما بین  
 الوہیت و اشتریت مسیح واقع است اشارہ نموده در آیات بعد از باب اول در نامہ پہل  
 روم مرقوم و مفہوم میسازد کہ ہر چند خداوند با عدلی مسیح از خشت جسمی از نسل آدم و میریدا  
 گشت اما از بر خاستن از مردگان مہین گردید کہ او سپہ خداست با قوت روح القدس  
 و در آیہ ۱۹ باب ۵ نامہ دوم با بل فرستد در بارہ مسیح چنین ذکر نموده است کہ خدا مسیح  
 بودہ و نیاز البوی خود برگرداند و خطایای آنها را بر آنامی گنیزد و کلام مصاحبت را  
 در ما قرار داد و مضمون این آیہ را در آیات ۱۳ الی ۱۶ باب اول نامہ بھلسیان بریادہ توضیح  
 بیان نموده چنین سطور ساختہ است کہ او یعنی خداست کہ ما را از قبضہ قدرت ظلمت بماند  
 بملکوت پسر محبوب خود آورده است کہ در وی ندیدہ داریم از خویش یعنی آفرینش گناہا  
 و اوریت خدای غیر متنت و پیش از ہمہ مخلوقات متولد شد کہ مخلوق شد بوی ہر انجیل در  
 آسمان زمین است از چیزهای ویدنی و نادیدنی چه از داور نگاہ و چه خداوند پیادہ پرستند و  
 قدر تمامای بواسطہ و بہت بی خلقت یافت و او پیش از ہمہ عیا شد و ہمہ در زحی

به ششم اندوخت این سبک کلیسا دوست آغاز از میان مردگان مولود نخست تا آنکه  
 همه امور را تقدیم باشد از آنجا که همه بر سی الوهیت اختیار نموده که در پی مسکن ناپید و  
 بر ساطعش همه را بسوی خود برگرداند چون بخون صلبش صلح نمود بی بساطت او  
 خواه اشیا بر غلی و خواه اشیا بر علوی را و همچنین در آیات اول الی سباب اول از میان  
 مرقوم است که خدا ای که در آن سلف در ستمهای ستوده و در جود غفلت با اجداد با بساطت  
 پیغمبران نگاه نمود و این ایام آخر با بساطت بسپهر خود تکریم نمود که او را و او را شایسته  
 اشیا که در این بساطت عالم را خلق نمود و او را پیش جلالتش در سبک وجودش است  
 اشیا را بجهان قوه خود تحمل گشته گمانان را انفس خود نموده بر دست است خدای  
 قادر مطلق و علین ملبوس فرمود پس چنانکه در آیات مذکوره بود صحنی نامستح کالید و صخر  
 و در بیت خدای غیر مرئی و تابش جلال و سبک وجودش سبکی بصفات الوهیت متصف گشته  
 و به مرقوم است که خواست بر بساطت و مخلوق و محفوظ گردیده و نجات بندگان گناهکار با بساطت  
 وی حاصل حاضر شده است همچنین در آیات آیه نخل با شکاری یقین تمام بلفظ خدای  
 فوق همه خوانده شده است چنانچه در آیه ۱۶ باب ۳ نامه اول بنویس مسطور است که  
 بالبدنه عظیم است سر برین که خدا و جسم آشکارا و روح تصدیق کرده شد و از ملاک دیده  
 شده و در میان قبایل با و ند کرده و در دنیا بروی ایمان آورده شد و بجلال گرفته گشت  
 و دیگر در آیه ۱۳ باب ۲ نامه پیش تر قیم گشته است که در انتظار آن امید خسته و ظهور جلال  
 خدای عظیم یعنی نجات دهنده عیسی مسیح عیاشم و دیگر در آیه ۵ باب ۹ نامه بابل روم  
 مرقوم است که مسیح از حیثیت جسم از میان ایشان یعنی از بنی اسرائیل است که او  
 خدای فوق همه است مبارک باد تا بای آمین و هم چنین در آیه ۲ باب ۵ نامه اول خاصطو

که میباید که پسر خداوند که ابد است آتش است که راست است تنها سیم و نیم و این است  
یعنی در پسرش عیسی مسیح و این است خداوند حقیقی و حیات جاودانی حال نه ایانی که  
درین فصل و در فصل که شصت و هفتم در شصت و هفتم در کمال یقینی و واضح  
و مبرهن است که بنابر کلمات انجیل عیسی مسیح پسر خداوندی است حقیقه خداست پس گاه  
کسی نکات است عیسی مسیح باشد باید که کلام الهی بودن انجیل را نیز انکار کند و بالعکس کسی  
از چنین گناه هر اسان و از نیکو فی ایمانی برسان بوده اجتناب نماید و از غیب با نیکو کلام  
نباشد لامحالہ باید که متقدم عقدا الوهیت مسیح گردد و نهایت مطالب کوره را بطلان نمود  
خو اسی گفت که چگونه امکان دارد که بخود باشد خدا را پسری بوده باشد و لفظ نور را تا ما  
بطور معنی مجازی یافت کرده چنانچه از کفر فاحش ازین خیال و شست خواهی نمود اما  
اگر در باب لفظ کور تفکر لازم نموده در باره آن چنان خیال و گمان مجازی ده پس حلا  
و تفصیل از طرف تست پس زیرا که در صورتیکه مسیح در انجیل لفظ پسر خدا مخاطب شده است  
پس هر عاقل و کامل و واضح و آشکار است که او برادر پسر ایشان در وجود و تولد باشند  
ایمان نخواهد بود بلکه آنچنانکه خداوندی قدیم و قادر را انسان فانی و ناقص مقابل نمیتوان  
نمود و همچنین پسر خدا را نیز پسران آدمیان را بر شصت و هفتاد و یک سال ساخت زیرا که بر شصت  
که خدا تعالی از بندگان برتر و اعلی است پسر خدا نیز برتر از هر پسران بندگان تری  
کلی دارد و از آیات مزبوره انجیل ما معلوم و آشکار است که مسیح نه معنی مجازی بلکه معنی  
حقیقی و اعلا پسر یکانه خدا خوانده میشود و اما شصت و هفتاد و یک سال ساخت که چنانچه پسر شصت و  
نه اینک از پدر خلق بلکه گویا از صلب بی متولد شده و تولد می یابد و در ذات مانند و شبیه پدر  
است همچنین مسیح پسر خدا نیز نه اینکه خلق گردیده بلکه از ازل از ذات پاک الهی ظهور نموده و چنانچه

گویا از تولد یافته است محض بدین توفیق که چنانچه خدای قدیم و مطلق در نشان جلال ذات  
 خود نسبت با انسان خاک را زانو بود برتر و عالی است همچنان علاقه های مذکوره نسبت  
 سپر خدا نیز رفیع تر از علاقه های دنیا بین سپر و پدر بشریت یعنی بنابر مضمون هدایت  
 نمون آیات اول و دوم باب اول یوحنا سیح بحسب لذات باطنی کلمه خداست مخفی ننماید  
 لفظی که ترجمه شده در زبان اهل نخل که یونانی است تو کس است و این لفظ بمعنی عقل کل  
 و علم ازلی نیز آمده است و همین کلمه چنانکه در آیات مذکوره منظور گشته در ابتدای معنی پیش  
 از بنیاسی عالم که از ازل باشد در نزد خدا خدا بود و از ذات پاک الهی بظهور آمد و خود کلمه گویا  
 از تولد یافت چنانکه کلمه انسان نیز از روحش تولد گرفته و دیده بظهور میرسد محض بدین تفاوت کلمه  
 آسمی بنا بر زمان و مکان منفصل از ذات نیست زیرا که ذات پاک الهی خارج از حدود  
 زمان و مکان است و دیگر آنچنانکه روح انسان در فکر و کلمه صورت می بندد و بنوعیکه گویا  
 مطبوع ساخته فکر و کلمه اش صورت روح و باطن میگردد بقراریکه در سطر خود بخود و اگر  
 از آن متبذره نباشد کلمه شود بدگران نیز بیان نمایان میشود و همان خود خدا نیز در کلمه ازلی خود  
 یعنی در سپر خود و در امصور ساخته و در آن کلمه چنانکه گویا در آن غیب خود را بخود بیان  
 و عیان کرده و بواسطه همین کلمه عوالم را ایجاد نموده خود را بر عالمیان جلوه داد و اما چون کلمه و  
 علم ربانی مانند کلمه و علم انسانی قابل تصور و نقصانی نیست بلکه مانند خود او در کمال مطلق است  
 پس کلمه و علم او نیز نشل مانند اوست و از همین جهت در نخل در آیه ۹ باب ۲ نامه تقسیان  
 مرقوم است که در وی یعنی در عیسی مسیح مسکن نماید تمامی الیهیت از روحی جسم یعنی از  
 روحی حقیقت و چنانکه سابقا از آیات نخل مذکوره ثابت گردیده و در بیت خداست  
 میزد و می توانش جلال و سکه وجودش خوانده شده تمامی جلال و شکست خدای غیر مرئی

از وی انکاس نیاید چنانکه کسی در کبر شناسیده نباشد و دیگر آنچنانکه روح انسان فکرش محض  
 بود و کلام تو لایق ازین خود اریان ظاهر بسیار در میان خدا نیست و شخص بواسطه کلام از این خود که عبارت از  
 پیوست خود اریان ظاهر ساخت این نظر و بیان نموده ذات غیب الیقین است باین تمام موجود است  
 بواسطه او وجود یافت و بنی همین مضمون علی و حق کلام مسیح است که در بخل یعنی در آیه ۲ باب ۱  
 هستی مطلق که غیر از سیر یا انکاس که خود را سیر که نوی ظاهر گردانند هیچکس بدین نامی پیدا ما چون ال  
 که خدا و سالی با نوس یعنی بی علم و کلمه نبوده باشد پس واضح و آشکار است که کلمه یعنی سیر قدیم است  
 بنحویکه همین صفت در بخل یعنی در آیات او ۲ باب اول یوحنا و در سایر آیات بقا ذکر و ضمیمه  
 صریح مسیح نیست و داده شده است و اگر چه کلمه یعنی سیر از ذات پاک الهی یعنی از پدر ظهور آمده  
 باز حسب الزمان بعد از پدر و پدر قبل از سیر است زیرا که ذات الهی قابل بعد و قبل نیست بنوعیکه  
 باین نوع و شعاعش نیز بعد و قبل نمیشد بلکه در همان دم که نور ظهور آید شعاع بیان سازند  
 آن نیز ظاهر خواهد بود هر چند که این زمان صدور یافته است خلاصه باین مضمون آیات بخل خیر  
 دلیل مسیح همین معنی عالی و عظیم که مذکور است سیر خدا خوانده شده است باین معنی و طریق مجازی  
 که محمد ریان بنا بر تعصب خلاف خودشان از راه نادانی و تحیری از کلام الهی لفظ مزبور را  
 فهمیده و تفصیل دهند و همان کلام از لیه که در ابتدا از خدا و خدا بود و هر چیز بواسطه او موجود  
 گشته و در وقت معین مجسم شد یعنی در بطن مظهر مریم قرار گرفته انسانیت را بخود تسبیول  
 کرد و در بدن انسانی ظهور نموده بعیسی مسیح و سیر انسان و سیر خدا اسمی گردید چنانچه باین  
 ثابت شد و بنا بر بشری که کلام از لیه یعنی عیسی مسیح سیر خدا بر خود تسبیول نموده در همه چیز  
 متساوی با بندگان گردید و در گناه زیرا که در هیچ وقتی گناهی از وی صدور نیافت چنانکه  
 در بخل یعنی در آیه ۲ باب و من نامه اول بطرس بطور مثبت که او گناه نکرد و در دانشی تعقل



یافت شد و هم در این باب نامی بجز انسان قومست که ندانیم چنان که این یکی گفته  
 نباشد بشکستنی که ای که چنانکه بشود در هر مشابه بود و جز در گناه و هم در آیه باب  
 یوحنا و سبب تقریر کرده است که گیت از شما که مرا بگناه لازم بسیار و پس تباران  
 صفت بشری مانند بندگان خورد و آشامید و خوابید و بیدار شد و شکی و غم و شادی  
 و سایر صفات بشری مانند اینها بروی تاثیر کرد و فلذا اینکه در انجیل ترجمه یافته است  
 که پدر مسیح و فرزند انسان اند و میشود و اینکه بعد از زحمات کشیدن  
 و مصلوب گشتن مردن و دفن شدن بقیام و بآسمان صعود نموده و اینکه خودش  
 اقرار کرده که پدر از من برگزیده است و من از آسمان نیامده ام که خواش خود را بجا آورده  
 بلکه خواش آنرا که مرا فرستاده است و هم اینکه چون اسطوره و شفیع کل مردم است درباره مادیات  
 کرده است همه اینها و سایر امور بشری که از وی صدور و ظهور یافته اند بنا بر تقاضای مقام  
 بشریت بود و بنا بر تقاضای مقام الوهیت او پس نمیتوان گفت که خدا اقولد یافت یا مرد  
 و یا قیام و سایر مانند اینها را و چنین سخنان مختلف نقص و غموض انجیل است و اگر احصا  
 احدی از اهل مسیحیت چنین کلمات تکلم نماید بداند که آن سخن از نادانی و تجیری او که از مضمون  
 انجیل وارد و صادر شده است خلاصه در باب شناختن مسیح لازم آن است که آدمی در  
 حال از این تفاوت را که با این بشریت و الهیتش در میان صفات بشری خدایش  
 میباشد در هر وقت از نظر خود و اندازد و الا کرد افکار باطله چشم در روشن تر  
 و فروغ در قیامات ماسقوله ویده قلبش را خیره ساخته و پخته خلاف خواهد فهمید نهایت  
 تو در مقام بحث استمداده خواهی گفت که بچه خود امکان پذیر میگردد که خدا انسان شود  
 یا و صفات بشری ظهور کرده و غیر حادث با حادث علاقه یابد علی این امر محال خارج از

حیطة خیال است که خدا بدین وجه که مایه خالق مبدل مخلوق مطلق تبدیل مقصد کرده و در انسان  
 باشد مخفی نماید که آیات انجیل در مضمون تاویل نیامده اند و در هیچیک از آنها گفته نشده  
 است که سبب ظهور خدا در تثلیث الهیت و مبدل با انسانیت گشته و بعد و مسمند بیکه چنانکه است  
 در گذشته آیات انجیل بوضوح تمام همان الهییت مسیح را ثابت و بیان میسازند و در آنها چنین  
 مرقوم است که کلام از لیه مجسم که بود یعنی بدن جان انسانی را بخود قبول نموده در میان  
 ما قرار گرفت چنانکه در آیه ۱۴ باب اول یوحنا ترجمه یافته است همچنین در آیه ۱۹ باب ۵  
 نامنه و مابقی قرن مسطور است که خدا در مسیح بود و در آیه ۱۶ باب ۲ نامنه و مابقی  
 مرقوم است که خدا در جسم آشکار شد پس بنا بر مضمون آیات انجیل مطلب همین است که خدا  
 یعنی کلام از لیه مجسم در عین مسیح بیان عیان گشت نه اینکه الهیاد باید مبدل  
 جسم شده باشد زیرا که ابد امکان پذیر نیست و در کلامی مطلق تبدیل مقصد و حادث نشود  
 لیکن این علم بیرون از ممکنات خارج از معارج خیالات نیست که جناب قدس الهی از  
 غرر جلالت انسانی خود در مبدل فرموده و بجا داشت یابیدن انسان علامه و دوا این است  
 لباس سیده بر خور و پوشیده نظر عنایت بی نهایت و رحمت لایحسی خود را بان مجسم  
 تقرب جوید تا بهر من سینه خود را بر آو میان ظاهر و بیان نموده ایشانرا مسترین و  
 سازد و اگر اراده خدای قادر قدیم چنان مستر را گیرد که آن علامه و مبدل می باشد که با جاد  
 مرکب نکرده و البته برین قدرت اراده چنانکه از حکمت و روح آدمی چند یک لطیف است باز  
 بهرین کشف علامه یافته و تسلیه آن خدای اظهار و عیان میسازد و باز مرکب سید است و یک  
 خدا بقدرت خود عالم را خلق کرده و محافظت می نماید و سبب آفرینش و حفظ آن خدا در  
 حکمت خود را بیان نماید آن ساخته است بنحویکه در انجیل یعنی در آیات ۱۹ و ۱۴ باب اول نامنه

باطنی دم مرقوم است که آنچه از خدا خفیه نیست بر آنها یعنی بر آدمیان ظاهر است چه خدا خود بر آنها  
 نمودار کرده است چه نامرئیهای او یعنی قدرت نامتناهی خداوند کارش از خلقت عالم تعقل  
 در شیاء مصنوعه بختی روشن بشود که ایشان را یاری عزیزیت و درین صورت که از  
 خلقت عالم و از آن علامت که سبب خلق و حفظ آن بآن یافته باز تفسیر و تبدیل در  
 ذات پاکش لازم نمی آید و کسی نمیتواند گفت که سبب خلق و حفظ عالم ذات متغیر  
 و متبدل گشت پس واضح است که از بیان و آشکارا گشتن خداوند عیسی مسیح نیز تغییر  
 و تبدل ذات لازم نمی آید نهایت این و آن از نکته های ذات خدای لایدرک  
 بوده کم و کیف آنها بیرون از درک و بیان آدمی است لکن چون اسیر دل امکان  
 است پس بقدر بهر عاقل صاحب فطن واضح و روشن خواهد بود که اگر خدا خود در او  
 یکجای نیاده از آنکه در جای دیگر یا بطریق خاص چنانکه در مسیح بیان اظهار فرموده است  
 این ذات پاکش تغییر و تبدل راه نمی یابد بلکه اوست خدای قدیم و مطلق و لا تغییر و  
 تبدل بقدریکه در آیات ۲۴ الی ۲۷ زبور ۱۰۳ مسطور گشته است که اسی اله  
 سالهای تو پشت به پشت است در ایام قدیم زمین را بنا نموده و آسمانها را بر ستیهای  
 تو میباشند ایشان ضایع خواهند گشت لکن تو قیوم میباشی و تمامی ایشان مثل پوشش  
 مندر پس خواهند گردید و ایشان را مانند لباس تبدل خواهی داد و تغییر خواهند یافت  
 اما تو همان میباشی و سالهای تو با تمام نمیرسند و درین حالت تفسیر و تبدل نه آنکه  
 در خالق بلکه محض در مخلوق در صورت امکان دارد و بس قطع نظر ازین بهر چند یک  
 شعاع آفتاب عالتاب همه مخلوقات روی زمین ساری و بر آنها تاثیر کلی دارد و بنا  
 بهجت خود آفتاب تغییر و تبدل حاصل نمیکند و اگر احوالنا حسب شعاع آفتاب در یکجا

جمع تو نیستندی نمود بدین طریق که گو یا آفتاب دیگر پیدا می شود باین نیز جرم خود  
 آفتاب تغییر نمی بخشد در نصیحت آیات قرآن باین اوجرات میباشد که حکمت و قدرت  
 و محبت و رحمت خداوند کاری دست برده بخت آنها حدود و دستورات را  
 و ادعای نالی که چون بیان و اظهار خدا در سنج بیرون از فهم و درک من است پس گمان  
 ندارد که خداوند را بدین طریق بیان و اظهار نموده باشد آیا چنان گمان اری که تو  
 آدمی خاک ادبی بنیاد بجا کم علی الاطلاق حدود و قیاسی میتوان داد و گیت آنچه ان  
 کنی که جسارت و زریده معین تواند نمود که خدای قادر و حکیم بجه خیر قادر است  
 و کدام چیز قادر نیست و چه بایست بکند و چه بایست نکند بلی قادر علی الاطلاق  
 بر تمامی چیزها بیک اراده اش قبول فرماید قادر است و اراده خداوند کارش بین آن  
 چیزها را که موافق حکمت و محبت و عدالتش باشد می پذیرد و حکمت و تقدس الهی بهر چه  
 قرار گیرد و یاد رکلام بیان فرماید هر چند بیک انسان حکمت الهی را در آن درک نکرده باشد  
 نیز راست و درست و خوب و مقدس خواهد بود نهایت اینکه بیان شدن او در عین حق  
 با محبت و رحمت و عدالت و تقدس موافقت مطابقت کلی دارد ان شاء الله تعالی  
 و فصل آخر باب دوم این اوراق ذکر و ثابت خواهد کرد خلاصه حال در اینجا در جواب باین  
 محمد بیان بر تعلیم الوهیت مسیح در اکثر اوقات میگردد بدین چند کلام گفته اند و میم زیرا  
 در باب انجیل در موافقتی که بیک ذات پاک الهی را بیان ثابت خواهم ساخت فرصت یافته تعلیم  
 الوهیت مسیح را بیشتر توجیه و توضیح خواهم نمود حال مطلبی که در میان باقی مانده بیان  
 ذرات الوهیت مسیح است از آیات تورات چنانکه در فصل آتی ترجمه خواهد شد از قبول  
 و پذیرش عیسی مخفی نماند که این تطویل بلاطایل که از قبل بنیاد و خرافات و خوابهای

پیشانی است و شکر امور متناقصه ثنائیه مضامین تکمیل و تقصیر نه قابل است که کسی از  
 ارباب فهم و دانش سببی ان التفات اصفاناید که سبب انیکه جوایز طلب و یسبب  
 التزام کرده ایم تقصیر آنهم علی سبیل الاجمال میر و ازیم پس بگویم که **اولا** این  
 کلمات تشابه جواریین که بر غم این استدلال بر الوهیت حضرت شیخ دلالت میکند  
 معارضت بنوعی سبب تشابه خود حضرت شیخ که در آن عتق از عبودیت خود فرمود  
 و کلام آنحضرت مقدم است در وجوب لزوم اتباع هر کلام اتباع آنحضرت مع معاضد  
 الاولیاء و العقیله و مخالفه الثانی للبرهان القطعیه ثنائیه در بقیام از عبارات  
 نامعینین و این قرین غیر استدلال خواسته حالانکه این مسائل و نامعینات از اصل  
 اربع خارج است پس ابل اسلام جلوه حجت تواند بود و ثانیاً تشابه تشابه است  
 و شکی که دلیل عقل مقدم است بر نقل کائنات کانی پس گاه در بعض کلمات تشابه یا  
 اتحاد نبویه که تشابه الفاظ تجسم یا تشابه یا دیگر امور تشبیه باشد طریح و تاویل راه  
 باید کلمات جواریین چه عرض کرد که از بیخ و تاویل در حساب اول قطعیه سالم ماند  
 را که حکایات مذکوره از قبیل تشابه است و وجه و احتمالات متعدده در آن طریق  
 و بدون تشخیص و تفحص معانی و تعیین مقصود و استدلال بر این امر و افاندا  
 جاء الاحتمال بطل الاستدلال قال الله تعالى واما الذين  
 قالوا هو من زعمنا فليتبعضوا اليه فليتبعضوا اليه فليتبعضوا اليه  
 این تبارک کلام باری لفظ کلام است بیان معنی را در آنکه بر زعم بود رساله لازم پس  
 بگویم که این مقصود مثل کلمه معنی نیست که هر که از حرف و بیاط و تشابه اصوات  
 باشد که ماه و المبادر عند الاطلاق من لفظ الکلمه یا امر دیگر

کلام  
 باری  
 لفظ  
 کلام  
 است  
 بیان  
 معنی  
 را  
 در  
 آنکه  
 بر  
 زعم  
 بود  
 رساله  
 لازم  
 پس  
 بگویم  
 که  
 این  
 مقصود  
 مثل  
 کلمه  
 معنی  
 نیست  
 که  
 هر  
 که  
 از  
 حرف  
 و  
 بیاط  
 و  
 تشابه  
 اصوات  
 باشد  
 که  
 ماه  
 و  
 المبادر  
 عند  
 الاطلاق  
 من  
 لفظ  
 الکلمه  
 یا  
 امر  
 دیگر

معنی اول بالبدیه صلاحت الایمانت ندارد و غیر از وسطایی که بدیهات جاریه الحاکم  
 بینا نیست کسی قابل بیان نمیتواند شد زیرا که تقدم و تاخر حرف که ملازم احتیاج حد و حد است تقدم  
 و ازیست که از لوازم ذات واجب وجود تعالی شأنه است متجلی نمیتواند شد و هم کلمه که از کبریه و عبارات بحکمیه  
 است و خصوصیت چگونه صوت می بندد و الفاظ و حروف را قبل اعراض است و متعلق و متحول و متجاوز  
 نمیتواند شد و بر تقدیر ششمی پس اگر کلمه را کنایه از علم الهی ارداده که بهیتر ششم من بعض کلمات  
 المتهاوئع کونه مجاز الایضرت الیه فلما بالقهریه الصارفه سیحیل جسمه مستفاد  
 من عبارات الایضال شهادة العقول السیئة لکونه مستلزم التبدیل القیاس  
 باحکامات و هو بالغ حد الاستحالة كما اعترف به آنفا صاحب الرسالة و اگر مقصود  
 چیزی دیگر است از اظهار نماید تا در آن کلام بالنقص و الابرار نموده شود و میسر  
 این کلام بظاهره منافی توحید است و دلالت هر یک بر تائید کلمه با خدا دارد و مشعر به  
 آنکه چونکه بنابرین کلام کلمه هم خدا بوده و مسیحیان هم انکارسانی توحید نمیتوانند  
 کرد و پس لابد بمجمل بر معنی حقیقی خود نبوده باشد و تا و لی در آن ملحوظات و تاویل صحیح  
 نیست که مراد ازین کلمه کن فیکون است که حق تعالی بواسطه آن جمیع مخلوقات را  
 آفریده و البته تقدم تمامی مصنوعات بوده و درین تأویل مفاد آیه وافی بدلائل کون  
 عندک التی هو و لا یستأثر احدی حتی یتبعهم هکذا الاية از مخالفت اینها هیچ پروا  
 نداریم فان الحق بالاتباع و چگونه نمیتواند شد که مخرجات و کلمات بی سرپای ایشان  
 جلیل صفات احلام و مساوس و مسرور است قابل تدوین و لائق اعتنا گرد و تاویلات صحیح که  
 موافق اوله تطبیع عقلیه و آیات صریحه فرقان حمید باشد بحجی سیر و دو اوضاع محسوسه  
 کلام هم کلام بین اطلاق خدا بر این کلمه بحرف مضان سبیل مجاز واقع شد یعنی این کلمه از خدا

خدا بوده و حذف مضاف عند وجود القرآن در امثال چنین مقامات شایع و واضح است  
 و یا احتمال دارد که اصل عبارت با حذف کلمه بسوی لفظ الله بوده باشد یا این پنج کلمه  
 الله الم تعنی بود آنکه کلمه خداوند را حرف ساقطه لفظ الله را بر آن حمل نموده اند و می دانند معنی است  
 که انشاء الله تعالی غنای بعضی مضافات مولف سا که برای تحصیل مطلوبش کار برده و می گویند  
 و آنحضرت سبح که تفسیر کلمه الله در بعضی از آیات و احادیث از اهل اسلام یا اهل کتاب است  
 و اگر گفته پس دلیل مجاز است چونکه آنحضرت سبب کلمه کنی توسط پدر و شریع جو شده اند  
 اطلاق اسم الله تعالی علی المعلوم و چونکه نظر قدرت الهی است و بدون پدر علی غیر حریفی  
 العاده متولد شده اند این اسم اختصاص یافته است و در جمیع خلق خدا بواسطه همین کلمه  
 شده اند و گویند یا خویشاوندان من است یا خدایم کلمه را ذکر کرده باین معنی که معلول سبب کلمه التسمیه  
 گردیده نه خود کلمه حقیقیه و مؤید سبب تعنی عبارت است که در فصل ششم مذکور واقع است  
 کلمه الرب ثبوت السموات و بروج و همه جمیع جنودها از این جهت است  
 و در مقام چنین ترجمه کرده ایم ان خداوند آسمان پدر گشت و بروج و کشتی کل افواج  
 استی و ظاهر است که مراد از کلمه پروردگار در اینجا همان امر کنی است و الله انشاء الله  
 الهی ترجمه ساخته و تفسیر نماید می کند آنرا آنچه درین صحیفه از استعمال کلمه خدا در باره و س  
 الهی یافته شده چنانچه در فضل بقدیم اخبار الایام مفسر است فلما کان فی نهار  
 اللیله حلت کلمه الله علی نائان النبی قال قل لله و عند هکذا امر الله  
 انک لا تبني بیتا اسک فيه لان ما سکت بیتا من ذل طلق است  
 من مصلحت سکت ما کنایه موضع راحه و کنت امشی فیها فی سائرینی  
 اسرائیل الهی یعنی وقت شب کلمه خدا بر زبان پیغمبر که هم حضرت او علیه السلام نازل شد

کتاب فی التفسیر  
 جلد اول  
 صفحه ۹

و گفت که بگزار و او دهنده من کجایم میکنند ترا پروردگار که چرا یکی خانه نمیکنی من و ساکن شوم  
 زیرا که در سخنی من ساکن نگردیده اید و فتنه را از ملک مصر بیرون آوردم بلکه در موضع  
 راحت ساکن بودم و در میان سائر بنی اسرائیل راه میفرستم انتمی و درین عبارت چیست  
 ای منی چرا در کل آنکه من بنی حواری است نه غیر علاوه آنکه میسحیان بیان میسرایند که مراد از سکو  
 حق تعالی بر این عبارت و در کمال و جنتی هم از راه رفتن و سبانه در میان بنی اسرائیل که صریحا  
 درین کلام مذکور است چیست آیا بر سبیل حقیقت اراوه این امور درین مقام  
 متطهر است چنانچه طریقه ایشانست در سائر آیات تورات و انجیل یا بر سبیل عبارت و  
 استعاره چنین امور مذکور گردیده چنانچه معمول به است که عقل را بر نقل مقدم داریم آیا  
 تشابه تا اوایل سکیم حال آنکه خود مولف رساله در ریاضه آن خدای تعالی را بر این چنین  
 امکان در ویت بصیرت قرار داده پس چگونه این کلمات را حمل بر ظاهر میتوان کرد همچنین  
 فصل اول کتاب موشع بنی سطر است کلمه الرب التي صارت الي هو شمع الحز  
 یعنی کلمه پروردگار که آمد بسوی موشع بنی سطر و نیز درین فصل است بدو کلمه الرب  
 بهوشع کن او کذا الح یعنی اول کلمه پروردگار که برامی موشع پیغمبر بود این  
 بوده که گفت پروردگار برامی ایشان انظر و ظاهر است که کلمه رب در اینجا هم  
 همان حی الهی است و نیز در فصل سوم انجیل یوحنا قوم است و فی سنة خمسين  
 عشرة من ولایة طیار یوس فی صحر حلت کلمه الله علی یوحنا  
 بچگونگی یا فی البریه فجاء الی کل البلاد بالاحرن یکون معمودیة المقربة  
 لمغفرة الخطایا الح یعنی در سنه پانزدهم سلطنت پادشاه طیار یوسن یحیی بن زکریا  
 و در وقت صحرا کلمه خدا اطلو که و فو نازل شد پس آمد بسوی تمامی شهرهای اردن و نجات



مید و فیصل توبه بر بخشش و عفو گناهان انتهای الحال مسیحیان باین گونه که مراد از کلمه  
درین کلام چیست درین عصر که کلمه باقی الضمیر تا برترسیم هم رسیده بود و تفصیل این کلمه فی  
الضمیر ایشان نیست که مراد از کلمه متولد الهی حضرت مسیح هستند که در اواخر زمان جسم  
گردیدند و آنجا هم حضرت یحیی که از ایشان از بختل تعبیر میخواند واقع شده بود و از چنانچه  
درین فصل مذکور است که آنحضرت غسل توبه بردست حضرت یحیی گرفتند پس گوئیم که بعد از  
ترسیم ایشان الحال کلام خدا کجا باقی مانده بود که بر حضرت یحیی حلول کرد و خود نصفان ماند  
اندکی امر گریبان نظر کنند و محاسن و سبب در ترجمه عبارات تصرفات هم عمل آورد و این  
عبارت فصل اول یوحنا در ترجمه عربی مطبوعه چنین است و الکلمه صاحبدا  
و حل و سینا و مرا یا محمد عجب داین حید که لایه ممتلی نعمه و حقا انتی

و ترجمه این عبارت موافق رساله سابقا چنین نوشته که آن کلمه محسم شده در میان امر  
و حل و او را دیدیم و آن تملی بوده که شایسته بیکانه پذیر بود و پیرامه بانی و دوستی بود  
انتی و ظاهر است که ترجمه حل سینا حقیقه نیست که آن کلمه محسم شده در ذات حلول کرد و چون  
حلول آن جسد حوارین بدین ابطالان بوده اند امولها از اقرار یافتن گردانید تاویل  
ساخته گشت و دیگر کلمات تشابه را هم تاویل کند و بر ظاهر آن باقی ندارد و همچنین عبارت  
عربی شبه کلامین حید واقع است و این مترجم از اعیان ابن حید ساخته و نیز عبارت  
یوحنا را تاویل یوحنا که آخر عبارات است در ترجمه عربی چنین است و قد علمنا ان الله  
بیشی و قد مضى هذا فنعرف به الا اله المحي و تثور في الرب الحقيقي  
في يسوع المسيح ابنه فذلك هو الا اله المحي و المحيوا الخالدا يا اولاد  
احقوا و انفسكم من الاضداد انتی مولف سنا که در اینجا چنین

ترجمه کرده که سید انجیل که سیر خداوند و مدبر کی با او داده است که نفس که راست است بشما هم میسر است  
 در این شخصیت یعنی در پسرش عیسی مسیح و این است خدا می حق و حقیق و حیوة جاودانی است  
 و پیشین نیست که در ترجمه عربی لفظ اله محی در مقابل انعام که در آخر عبارت و است  
 مذکور بوده و این مترجم ترجمه اله محی را بخوبی ادا نموده بجای آن شخصیت ترجمه کرده که  
 انعام را با کلیه یک کلمه یا تقابل آن بمقاومت و معرفت الاشیا با خدا و با فی مایه خلا  
 است که شما در اربع عبارت پیشین نشان محفوظ دارید و الهی که او را بود سطح حضرت مسیح  
 ایمان آوردید و مشارالیه در قول حارمی ذلک هو الاله محی الخ همان الهی است که سابقا  
 مذکور شد و حضرت مسیح چنانچه این کمال کرده و چگونه بطاهر این کلام عقائد توان کرد  
 که دلالت دارد بر اینکه نامشخص و غیره و مسیح غرض از آنکه او مدلول قوله که من لی الحق  
 فی مسیح کاشن این عبارت فالتی بحلول خود و خود در مسیح باشد و عبارت مذکور که  
 او دلالت الوحیت میکند معارض است بکلام لایس که در فصل یازدهم اول او باطل و غیر  
 مذکور است و این کمال هو السیم و اس المذلل الرجل و اس السیم هو الله  
 و ترجمه در کتب فارسی اینست هر چه در وحیت و سیرت و مسیح خدا استی این کلام صحیح  
 برینا السیم باشد و حکام و تابعان ایشان دلالت میکند بر اینانی الالهیه و الاشیاء و الملائکة  
 وجه قدر و ضمیمه از این تغایر را تقابل فقرات سابقه پس تحقیق که در فقره اولی یعنی اس  
 کمال الخ هو السیم بنابر مسیح باشد که مذکور بدینی است و همچنین تغایر و زبان و فقره ثانی  
 اعنی اس المذلل الرجل از کمال بدیهه حاجت بشارت نذار و پس همین تغایر  
 در فقره ثانی یعنی اس السیم هو الله هم حکم سابق و نظم کلام و منسوب  
 عبارت جاریست و فقره میان فقره ثانی و فقره ثین اولین حکم شخص و است و است

الحق

لا نقول بالنصف اللبیب کما یخفی قوله پس چنانکه در آیات مذکوره بواسطه  
 تمام سبع کلمه اند و بعد خدا و ریت خدای غیر مرئی و تابش جلال و سک  
 وجودش الخ اقول سابقا و انسفی که از اطلاق کلمه اثبات الویت  
 حضرت سیح و بنیتوان کرد و همچنین پیشتر آن سندهای استعمال این الیه  
 در باب دیگر انباء و اولیاء از تورات و انجیل گذشته و اگر حواری مذکور  
 حضرت سیح را در اینجا شبیه یابن و حید و او را خدای تعالی حضرت  
 یعقوب را یابن بر تعبیر فرموده و در حق حضرت داود و گفته اسکون  
 له ابا و هو یسکون لی انباء و همچنین مستندات نفی رویت از او سبحانه  
 گذشته و مراد از تابش جلال و غیره ظهور آثار قدرت و آیات وجود خدا  
 تعالی است و آن حضرت که بحال قدرت خود بی پدر آن جناب را آفریده  
 چنانکه حضرت آدم را بدون پدر و مادر هر دو خلق نموده و اگر بر ظاهرش  
 حمل نایم بفادش زاید از حلول خدا و سیح نخواهد بود و المولف لا یقول  
 به ولا یعقل له معنی آخر و ایجاد عالم بوسیله آنحضرت نیز دلالت بر الاهیست و تقا  
 ایشان ندارد و ازین کلام صریح ظاهر است که خالق غیر ایشان است بلکه  
 این صفت خاتم النبیین است که از ابناء عبادنای فاسد فاسد حق حضرت مسیح قرار داده اند چونکه  
 حضرت مسیح را خاتم انبیاء میدانند و قول اهل انبیاء که درین فصل از کتب گذشته و گفته اند که ایشان  
 شبیه کمال انسانی و برین کمال با انجیل و مسیح و حضرت ولی الهی و خاتم النبیین که کمال انسانی  
 باشد باید که کلام انبیاء بدون کمال انسانی را از کمال انسانی که در کتب گذشته و گفته اند که ایشان  
 انطواء ایشان بر نبوت یعنی تسلیم و در حق تقسیم است و این در بیان از انبیاء و حضرت و این در بیان

یافته شده و کافی است درین باب قول حضرت مسیح که در عارفان سابقان خود مشاهده فرموده  
در بخیل بوجه صریح است که رب یعنی معلم و بار و آنحضرت مستعمل میشود و در عالم معنویت  
لفظ اول یعنی لفظ اندوختن نیست و وقوع الفاظ آنرا بطریق مطلوب استدلال و اکتفا میکند و  
تا نیاید فرض اینکه لفظ اله هم کسی درباره آنجا استعمال کرده باشد و بگویند که الهیست  
حقیقت انسان بیل عقلی و نقلی بطریق کلمات هر چه خود آنحضرت که سابقان گذشته تا پیش از ایشان  
بان خود ایمان را که چنانچه قال آن حواری با شد و کتاب مصنوعی را که مستعمل آنست حضرت و مصحف  
خبر ایمان نیست نه بخیلی را که کلام الهی و منزل من آنند بوده چنانکه این استدلال خیال خام  
و کافیست در ابطال قول ایشان قول حق تعالی در قرآن مجید لقد کفر الذین قالوا  
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ الْأَيُّهُ وَيَقُولُ اسْجُدْ لِوَالِدَيْكَ ذَا الرَّحْمَنِ  
وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ نَبَأُ اللَّهِ أَنَّكَ كَذِبُ السَّمَوَاتِ يَتَّقُونَ مِنْهُ وَتَلْسُقُ الْأَرْضُ  
وَنُحْشِ الْجِبَالُ هَذَا أَنْ دَعَوْا الرَّحْمَنَ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِهِ لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ  
وَلَكِنَّ الْأَيُّهُ وَاعْبَادُ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ ثَابِت بِالْبَيِّنَاتِ الْخَارِجَةِ الْقَطْعِيَّةِ فَلَا دَوْلَا يُرَوِّقُونَ أَكْثَرُ مَوَاقِفِهِ  
مسیح و بخیل بلفظ سیرا غلط است الی قوله یعنی مجازی بلکه معنی حقیقی و اعلا هم  
یکانه خدا خوانده میشود الخ اقولی یعنی نیست که این استدلال بعینه درباره حضرت  
یعقوب و حضرت داود و غیره جاریست و ناقض کلمات این شخص را و اینجا  
باید دید که اولاً اینها باید که مسیح یعنی حقیقی و اعلا همند است بعد از آن کلام خود  
ایشان است اجمع کرده پس بقیع مجازیت آن میکند و میگوید چنانکه گویا از قول یافته  
است و نیز میگوید که گویا از قول یافته چنانکه که انسان نیز از جوش منور گرفته است  
که حقیقت یکسان است و مجازیت اگر در این قول حقیقی بود و یا شیعیه آنرا نتواند

انسانیه یعنی آورده زیرا که مجازیت تولد در مقام اظهار شش است بلکه خود موصوف  
استمالی زول خود ترشین والاد محاوره عرف و لغت سجای تولد درین خصوص صد  
یا حدوث خود بند گفت باین عنوان که کل از انسان صلور کردین یا حدوث خود  
ذلک خلاصه آنکه مولف رساله بطول باطال قلیع و جمع عبارات پرده پوشی خود میکند  
و میخواهد که در قمر بر مقصودش با الفاظ مجمله جمله غیبه چنان مضمی بدون شفافیت نفوذ نماید  
تا شاید باین حلیه ابی بر روی کار آرد و اصل مطلب درین ضمن نیست رود پس مسکوب  
که بلکه از ازل از ذات پاک الهی ظهور نموده چنانکه گویا از تولد یافته است ام چه ظاهر است  
که تولد حقیقی لغوی که میان حیوان و انسان محقق است که نیست که بساز نقطه دیگر که در جسم  
منتقل شده است ممکن مخلوق میشود پس اگر صاحب سانه قائل تولد حقیقیست به غیر  
باین معنی لازم و آنچه لازم آن باشد و متفرج بر آن کرد و از صاحب و دلد و جسم و حیوانیت  
نقص و احتیاج بی نقیصه و توریه همه را الله نام بگذرانیان مکان کو این عقید با بحث الفاظ  
سما و فشاکی ارض و اندام جبال را ساسات بخفا و آیه سابقه مرقانیه بوده باشد اگر  
قائل باین معنی حقیقی تولد که مستلزم چندین شائبه است و بسبب وجود تعلق و وجه تشبیه  
از شفق رعایت که از لوازم اجوت و بنوت است بطریق استعاره و مجاز الفاظ بنوت  
و اجوت را در مانحن فیه استعمال نموده پس تصریح باین معنی و بر ضرورت و از حقیقتی تولد و  
بنوت دست بردار شدن واجب پس نفوذ باین لفظ مجمل یعنی ظهور نمودن حضرت  
مسح از ذات الهی چه معنی دارد و سنان باز ازین ظهور و بروز هم معلوم یا معلوم ازین  
تغایر ظاهر از ذات الهی و حدوثش در کمال ظهور است زیرا که چیزی که عین ذات الهی و شایسته  
ظواهر است که صاحب ظهور نزد و پس معلوم شد که این چیزی که ظاهر است از خارج می باشد

بوده باشد ظاهر است که حاجت بطریق دیگر و پس معلوم شد که این چیز که ظاهر شده و خارج  
 عن الزمان است الهی بوده که بسبب او ظهور یافته و ذات الهی علت و مجرور و دیده این  
 کو یا مراد است وجود و معدوم است و هو المطلوب و جزو نیز بعد از این تنبیه که در این معنی حاصل است  
 وانی که لکت کلام او نیست و اگر چه یک معنی است از ذات با الهی یعنی از ایزد بطریق آمده  
 با بحسب ازان نه بعد از این ~~چیز~~ قبل از این است زیرا که ذات الهی قابل بعد و قبل نیست  
 نیز عین این جزو شایسته نیز بعد از این می باشد بلکه در همان دم که نور ظهور آمده شایسته  
 سازنده آن نیز ظاهر خواهد بود هر چند که ازان صدر یافته است آنچه و این که چنانچه  
 می بینی برای ماست نه برای او کائناتین مثال تشبیه هم قرار گیرد لیکن کلامی اندک که  
 جواب و ایرادات ناراضه باشند غرض از آن جدا کردن است چه ظاهر در مثال الی  
 انجاب و انجاب و مانند آن را را که در اینجا چه بعد از این که نشانی ذکر کرده و تصحیح با هم  
 در آن نموده و یکدیگر را از آن طرف ظهور شایسته می باشد و قبل و بعد از این که شایسته  
 گوئیم که اگر چه معیت زاینه در اینجا حاصل است لا کلام فیه لیکن تغایر مطلوب است تحقق است و  
 توحید اعمالی شایسته و چه چیزی دیگر است و انجاب که دو اشاعت است چیزی که  
 این را قبیل جواب است و آن را قبیل احواس که قائم بغیر خود می باشد و این معیت هم  
 اگر چه در اینجا چه هر دو از انضمام حوادث و ممکنات است منقسم می شود و لیکن  
 مذکور و در این فیه صوتی نمی باشد و لا استحال بعد القدا و شریک البکس نور یکم  
 مع قطع النظر عن الاوله العقلیه و الشاهد الثقینه الاخر پس ظاهر شد که قیاس قدیم  
 بر حادث کردن قیاس مع الفارق است علاوه آنکه قول او ذات الهی قابل  
 ظاهر انطباق است قیاس ذات او سبحانه بر تمام مخلوقین حوادث ذات او را ما ظاهر

و این است اگر چه تصانف بی حدیت البته نمیتواند شد **قول** نه اینکه العباد بتبدل مجسم شده  
 باشند زیرا که بذا امکان پذیر نیست و و که خدای مطلق بتبدل بمقتضای عادت شوالج اقول  
 اگر چه این کلام فی الواقع حق و صدق است و حق تعالی این کلام حق را عن شعور و زبان  
 جاری ساخته و له الحمد علی ذلک لکن انکس احکام این کلام نیز میدیزد که محالات عقلیه  
 زو و اعتباری ندارد و عقل را در باب اوسجانه و عقل پذیرد و قدری از این کلمات  
 شعوره بمنضمون سابقا گذشته و بندی از ان در اواخر کلام در مقام آورده از انجمله اینکه  
 ایایان کمان داری که تو آدمی خاک زاده ای و بجا حکم علی الاطلاق حد و قوری است  
 و او کسیت انجان کسیکه جبارت و زید معین تواند نمود که خدای قادر و حکیم چه قدر  
 است و بکارم چه قدر و نیست و چه بایست بکند و بایست نکند بل قادر علی الاطلاق بر تمامی  
 چیزها بیکباره او شش قبول فرماید قادر است و او را و خداوندگارش همه چیز را که موافق  
 حکمت و رحمت و عدالتش باشد می پذیرد و آنچه و لا یرکاه عقل را با کلیه در امور الهیه و خلقی  
 بوده باشد پس از جا که او سبحانه بر تمامی چیزها قادر است اینهم که حکم عقل است و نیز بتبدل  
 موافقت حکمت و مصلحت چه ضرر تو آدمی خاک زاده ای که آنچه موافق مصلحت  
 میباشد میکند و آنچه مخالف آنست نمیکند و آیا هرگاه چنین مجموع قدرت فرض نموده شود  
 که از ان چیزی سقشی نبوده باشد و لو محالات عقلیه پس حکم نمودن باستحاله بتبدل اوسجانه  
 بجهنم و بجهنم بتبدل مطلق بمقتضای عادت که بتقلید و تقیید و بکثرت معاشرت اهل اسلام  
 از ان استعداده ظاهر و مباهله در انکار آن بقول خود ابد امکان ندارد و آنچه نموده هم است  
 نمی آید چه مجموع قدرت که از انی مقتضی آنست که او تعالی بتبدل خود مجسم و حاد بجهنم  
 اینجا و شریک خود و یا احداث تقیضین و اعدام آنها معانیر قادر و بموجب ان ربنا جل و علا

لا یوصف بالوجود لکن باینک المستغاث لکن لا یصلح للوجود والحصول واین قبیل کثیر  
موضع ازین بحث نهافت و بناقتضی کلماتش حاصلست بختی بخوبی که احاطه اطراف جواب  
بعل آرد زیاده تر اجمال و کلام او حادث می شود از جمله این است که باوصف اینکه  
خود انیس طلبین کلام یوحنا که بیشتر ذکر کرده ایم و ال کلمه صا حید الخ سابقا  
کرده که باقی کلمه الهیه که در ابتدا تر و خدا و خدا بود و هر چیز بوساطت او موجود گشته و وقت  
معین مجسم شده است و آن صریح است و تبدیل کلمه هم حادث باز یوحنا سیکویدیه اینکه العیاض  
ببدل مجسم شده باشد و برناقتضی قوله العاقبت صیر کما و چگونه کلام اخیر او قابل التفات باشد حال  
آنکه کلام یوحنا که اصل این مقام است صریح است و درین تبدیل که مولف از آن استعاده ظاهر و پناه  
می برد و کلام یوحنا نیست ال کلمه صا حید الخ موافق مثل مشهور صا الطین خذ فاعصارت  
الطین انسانا یعنی تبدیل شد کل بسنگینه و تبدیل شد نطفه با انسان الی غیر ذلک و یوحنا  
فی المطلب که انجلی علاوه آنکه مافقره مذکوره که کلمه زود خدا بود و آنکه آن کلمه از خدا جدا بود  
بس اینکه خود خدا بود بناقتضی نیست فلا بد از بیان وجه التوفیق او القول بتعدد الاله  
الذی لای رضی به النصارای باقی ماند اینکه اگر چه کلام یوحنا صیرورت و تبدیل باشد  
که آنرا صیرورت عن الظاهر کرده با الفاظ جمله جمله و یکتیر نموده و سابقا هم گفته و در اینجا هم  
ذکر کرده که یعنی درین مظهر مریم قرار گرفته انسانیت را بخود قبول نمود و در بدن انسانی  
ظهور نمود الخ پس اول این کلام مولف است از انجیل نیست و کلام انجیل یوحنا بر کلاش  
مقدم و ثانیاً بر کاه نوبت تاویل رسید پس باین تاویل وسیع است چنانچه تاویل که موافق  
اوست عقیده است صحیح نباشد اعنی صا مسبب ال کلمه و معلولها ای عیسی حید ای مخلوق  
مجسم علی حد و فی المضاف کما هو شایم عند وجود الف را این



و تاویل صاحب رساله که مخالف عقل و نقل است صحیح باشد هوتمه لیکن این غیر حلیه بر چنان  
 حکماست و خارج از خیالات نیست که جناب اقدس الهی از غر و جلال نامتناهی خود منزل فرمود  
 یا بیدان انسان علاقه بند و این لباس پرده بر خود پوشیده و نظر بعبادت بی متنا  
 و محنت لایحسائی خود بالنسب محو و تقرب جوید تا بدین وسیله خود را بر آدمیان  
 ظاهر و بیان نموده ایشان را قریب و سازد تا احوال و کلمات مولف در مقام صریح  
 است و حصول حلول هر چند که لسان خود را بلفظ حلول نمی آید و نیز خود را نام حلول  
 زبانش آید اگر چه تمامی لوازم آن حاصل شود زیرا که بدن انسانی را بر خود مانند لباس  
 پوشیدن این حلول نیست پس حسیت و ذکر نزول و بهبوط که درین قول بیان آورده

مناقض کلام سابق است چه پیشتر خود تصریح کرده بقول خود پس نمیتوان گفت که ظاهر  
 یافت یا مرد یا قیام و ساز مانند آنها را نمودیم زیرا که نزول و صعود هم مثل قیام و صعود  
 عوارض جسم و حیاتیات و مستلزم حصول امکان الجهات و اتصاف بکون و حرکت  
 است و بر ذات الهی روانه کما اعترف به و منصفه و کاش این علاقه محله معلوم باشد  
 متعلق بدیده بوجه بین الوجوه بیان سازد که حیث تا از حقین محمول مطلق نمیشد  
 و بلا و لغم و در آن کلامی نموده شود و انی له ذلک چه ظاهر است که سوای اتحاد قدیم با حادث  
 امر و کبر که جسم اتصاف حادث بصفات قدیم باشد مثل الوهیت و مانند آن متضمنیت  
 و چونکه اتحاد ششین نفس محالست و هم در مقام مستلزم تبدیل قدیم بحقیقت و است  
 حادث که مولف رساله نیز بهتجاه آن اعتراف نموده اراده آن را بکنه ای امکان  
 زیرا که مطلق نقل و مقارنت و مصاحبت مستلزم اتصاف متعلق بصفات متعلق نیست  
 بلکه اگر تا می بیند که اقوالی مقارنت و مصاحبت حلول یعنی در آمدن و داخل شدن



لهذا هم چنین قدر کلام اقتضای میکنیم انشاء الله العزیز جواب تفصیل کلاسن در وی جواب  
 سباحث این تئلیست خواهد یافت قطره و با فعل جقتضی سند نامی الوهیت که از تورات شد اول  
 بر آورده میسر داریم و باسد الاستعانة بقبول قال المسیح فصل سوم و بیان اینکه الوهیت  
 مسیح از تضامین آیات تورات نیز واضح و مبسوط است مخفی نهانند که مقتضای مطالب تئیه  
 همین است که دوباره مسیح کو اهی داده و آمدن و بجات او را بیان ساخته مردم بدین وسیله  
 جهت آید وی و قبول کردن بجاتش را بهینا کردند پس از قرار یکده آیات تورات  
 ظهور و عمل و لاوت و کیفیت بجات مسیح قبل از وقوع معلوم بیان کرده بود و چنانکه نفره مذکور  
 فصل سوم باب دوم رساله میزان الحق مفصلا ذکر یافته بجهان و آیات بابت تورات  
 نیز نشان عالی و مرتفع مسیح اشاره نموده است بدین وجه که مانند موعده که عبارت مسیح  
 است پیغمبری خواهد بود که کلمات خدا را تفسیر و بیان و طریق بجات را بخواهی تمام عیان خواهد  
 بخوید که آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ کتاب ۵ موسی و آیات اول الی ۲۲ باب ۴ و در تمامی باب  
 ۱۱ اشعیا و قسم است و دیگر اینکه پادشاه روحانی و حقیقی خواهد بود که در آخر الزمان بطریق  
 مری نیز در روی زمین سلطت رانده عدل او و صِدق و عدالت را بر خواهد کرد چنانکه  
 در آیه ۹ باب ۴ زخیا و در آیات ۵ و ۶ باب ۲۰ یسایا و در تمامی زبور ۲ و در هر یکی باب  
 ۱۱ اشعیا و آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ باب ۵ دانیال مسطور گشته است و دیگر اینکه گاهین  
 یعنی مباحثی در شفیع حقیقی خواهد بود و چنانچه ما درون گاهین نمونه و عکس او بوده و بیان  
 گشت که این شفیع حقیقی جان خود را برای کنایان تمامی مردم قربان و فدا گردانند  
 نجات را حاصل خواهد کرد و از رحم بکیران بر جاست و درنی ایشان مردم نهاده و تقوی  
 او میان آنهاست و فراغت حقیقی خواهد بخشید از قرار که آیه ۲ زبور او و آیات ۲۴ الی

۲۷ باب ۹ و انبیا و در تمامی باب ۳ در شمار قوم است علاوه بر ائمه مذکوره  
 الوهیت مسیح و آیات آیه تورات نیز که تفصیل ذکر خواهیم کرد بحسب تأمین بیان کردیم  
 مثلاً در آیه ۱۲ باب ۷ اشعیا ترجمه یافته است که مان و دوشیزه آتشن شده پسری خواهد بود  
 و نام او ایسماعیل خواهد بود بلکه لفظ عیسی لفظی است عبرانی و عبارت است از اینکه  
 خدا با ما است پس درین آیه میگردانند خواننده می شود و همان پیغمبر صفت الوهیت همین  
 پیغمبر پیشه واضح و معلوم ساخته و آیات ۴ و ۵ باب ۹ کتاب خود با هم الهی محسوس  
 چنین تبیین می نماید که طفلی بحسب ما متولد شده و پسری بهاء عطا کرده شده است که امارت  
 بر دوش وی باشد و اسم او عیسی و خدای قوی و پدر جاوید و اسلاست خوانده شود  
 طفلی امارت و سلاست را آتشی نه که بر تخت داوود بر ملک و می مستقر نماید و بعد از  
 انقضای ستار که داند سن الان الی الابد و دیگر اینکه میخای پیغمبر مکان ولادت همین  
 عیسی که عبارت از مسیح بوده باشد معلوم و اشاره بادت و الوهیت او کرده و  
 ۲۸ باب ۵ کتاب خود چنین میگوید که ای بیت لحم افرا تا هر چند که تو در میان هزاران یعنی شهر  
 یهو و کوچکی اما تو بجهت من خواهد آمد که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود و که خروج و از ازل  
 و ابد بود و همین صفات الوهیت را سلیمان نیز در کتاب سیمی با مثال خود و آیات ۱۲ و ۱۳  
 و ۱۵ و ۲۲ الی ۲۴ و ۲۶ و ۲۹ الی ۳۱ باب ۵ مسیح رجوع نموده و اورا حکمت ازلی  
 خوانده با سیم او چنین میگوید که من حکمتی که در فطانت ساکن میباشم و افکار عقلی را برتر  
 و برتر از من است و عین حکمت از ان من است و مرافقات و قوت است  
 و از من پادشاهان پادشاه میسکنند و مرا راستی حکم رانی می نمایند و در خداوند اعظم  
 خود قبل از افعال سابق خود تصرف من بود و من از ازل قبل از ابدیت در حدیث من همین بودم و منی که

مردم بودند و چشپای آب جاری موجود بودند و در وقتیکه آنها را  
 آریست در وی در یلاد و یساخت سن آنجا بود و در میانکه در پانزدهم فرمود که از حد  
 خود تجاوز نکند و بنیاد زمین را حکم نگیرد و انگاه من در نزد او ناظم آنها و یوایند ما خشنود  
 بودم و در پیشش همیشه خورسندی می نمودم و از ساکنین ارض او و بطوریکه و بانی او  
 خرم بودم و اینکه مضمون آیات فرموده فی الحقیقت بحال مسیح است واضح و آشکار است  
 زیرا آن صفات از آیات مذکور بکلیت و معرفت معروف گشته تخص با و منسوب میتوان  
 ساخت و پس چون از آنکه سابقا و باب ثبوت الوهیت مسیح ذکر و بیان ساخته ایم ظاهر  
 میاید است که چگونه که از ازل و ابد نزد خدا بود و هیچ چیز از چیزی مانیکه موجود شده است بیست  
 او وجود نیافت همان است چنانکه در آیات اول الی ۳۲ باب اول یوحنا مرقوم شد  
 ازین مرحله که خود مسیح نیز اشاره بمضمون همین آیات فرموده در آیه ۹ باب اول یوحنا  
 ۹ باب الهی خود را حکمت خوانده است یعنی کلی مبرهن میکند که آیات سابق الذکر  
 بخود مسیح اشاره اند و علاوه برین داود بنی نیز باهام آبی الوهیت مسیح را در آیات  
 ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ بیان نموده با هم مسیح چنین میگوید که خداوند من گفت که فرزند من تویی  
 امروز ترا تولید کردم از من سوال کن و قبایل را بدهم تا آنکه میراث تو دهد و درین چنان  
 ملک تو باشد بد آنکه لفظ امروزیکه درین آیه ثبت گردیده است اولاً یعنی امروز ابدی  
 یعنی حصه ابدی که عبارت از ابدیت مطلق بوده باشد تفسیر میشود زیرا که فرزند خدا  
 و مستقبل نیست بلکه حضور ابدی است و پس غلبه لفظ فرموده دلالت بر وجود ابدی و  
 عیسای مسیح را میگوید که تا این لفظ مذکور و مضمون آیه مسطوره محتوی بر ظهور و رسیدن خدا  
 در جسم و قیام و صعود او است که بسبب آنها واضح و روشن گردید که مسیح پس خدا

چنانکه در آیه ۳۴ باب اول نامه بابل مرقوم مرقوم گشته و هم در آیه ۳۳ باب ۱۱ اعمال حواریو  
و در آیه ۵ باب ۵ نامه بعبرانیان بوضعی تمام بیان شده است که آیات زبور زبور اشاره  
بسیج اند و قطع نظر از مکیه او در زبور زبور بسیج را بسیج خدای نامد در آیه اول زبور ۱  
او را خداوند خود میخواند چنانکه مرقوم است که خداوند خداوند مرا گفت که برو دست راست  
من بشین و آسمان من بشین <sup>بسیج</sup> تو که مرا و بسیج نیز این لقب را در آیات ۳۲ الی  
۳۴ باب ۲۲ می بخورند مسوب ساخته است و دیگر در آیات ۶ و ۷ زبور ۲۲ نیز بسیج بلفظ  
خدا مخاطب شده است چنانکه ترجمه یافته که خدا یا کسی تو تا ابد الابد است عصای ملک  
تو عصای عدالت است صدق دوست و شتی و شتر را بغض نمودی این و که خدا یا  
خدای تو از روغن شادمانی بیشتر از رفیقان تو ترا چرب کرد و اینکه آیات مذکوره بلا شک  
و شبهه اشاره شده اند از سایر آیات قبل و بعد زبور زبور واضح است زیرا که مضمون  
تو را می گوی که بر تامل و تفصیل و شاه روحانی و حقیقی که عبارت از مسیح است  
ایا کدام شخص بلفظ خدا مخاطب ساخته باو توان گفت که خدا با خدا بنواز و روغن شادمانی  
بیشتر از رفیقان ترا چرب کرد و اگر مسیح را که روح القدس پیمان بهی سیده و تمامی الهیت  
در وی سخن نموده است چنانچه در آیات ۳۴ و ۳۵ باب ۳ یوحنا و در آیه ۵ باب ۲ نامه  
تعلیم مرقوم گشته و همین علت بسیج بیشتر از همه پادشاهان و پیغمبران که نمونه او نبود و او  
شاه و پیغمبریت خداوی ایشان است بطریق بیغایت با روح القدس بسیج شده است  
و علاوه برین باز در انجیل یعنی در آیات ۸ و ۹ باب اول نامه بعبرانیان اشاره  
تمام ترجمه یافته است که آیات زبور زبور بسیج مجموع اند و دیگر زخور یا پیغمبر در آیه  
کتاب خود از وقایع آخر الزمان خبر داده میگوید که زمانیکه خدای رب الباطن

بنی اسرائیل را بر بسوی خود خواهد گردانید و از قید برکناری رسانیده آنها را بطن قدیمی  
خودشان که عبارت از ولایت کنعان است مجتمع خواهد ساخت و در آنوقت اینان خدا  
را بدستی شناخته مسیح را قبول خواهند کرد و بنابر آن پیغمبر مذکور آیه اباب مزبور با هم خواهند  
برین سیاق میفرماید که روح غایت و تفرع را بر خانه داود و ساکنان او تسلیم خواهم بخت  
و برین که ایشان فرو کرده اند خواهند گرفت و بر او یاس خواهند گرفت چنانکه بر فرزند یحیی  
پاس خواهند گرفت و از برای او طول خواهند داد چنانکه کسی از برای فرزند خویش خود را  
شد و یعنی اینجست بر مسیح یاس خواهند گرفت و از برای ایشان طول خواهند گشت که آن قدر  
او را شناخته و قبول کرده و رب مانده و مانده خودشان ندانسته اند مخفی نماند که چون تمام  
آیه مذکوره خلاصه است پس ظاهر میباید است که کلماتیکه برین که فرو کرده اند خواهند گرفت  
یعنی بجای بیان کشته و جسم که عبارت از مسیح باشد ارجع است که هر چه چنان  
بعد از آنکه مصلوبش ساختند بواسطه سپاه پادشاه روم بپوشش را سوراخ کردند چنانکه از  
اخل یعنی از آیه ۳۳ باب ۱۹ او را معلوم است خلاصه از آیات مزبوره بلاشک و شبه  
واضح است که در آیات توراتیه تا بشکری تمام با الویت مسیح اشاره گشته و درین آنها بیوت  
رسیده است و در صورت کسیکه منکر الویت مسیح باشد باید است که محض بخیل بلکه تورات  
نیز انکار کرده منکر کلام الهی بودن کتب مذکوره کرده و اما احتمال دارد که در مقام تو سوال  
کنی که چون شان رفیع و الویت مسیح بطریق مذکور در توراتیه و اضحیه مسطور گشته پس چرا  
یهودیان او را قبول نکرده و نمی کنند جواب آنکه جماعت بسیاری از یهودیان در ایم مسیح  
و حواریان و بعد از ایشان مسیح را قبول نموده قلبا با و ایمان آورده اند چنانچه بسیاری  
نموده چنان نخست از ملت یهود بوده اند و در عصر مائز خود ولایت و کهنان از یهودیان چنین

اجتماع مستند که اصل خوانده و بطلانش بر خور و شده هیچ را قبول و قلبا پیروی او نمایند  
 نهایت اگر یهودیان چون از حب دنیا بصیرت اندرون نشان تا یک گشته برمی حقیقی  
 توریست بر خورده اند فلذا بنا بر انکار و تصورات خودشان در هر اوقات طالباننده  
 جسمانی و دنیوی بوده اند از آنکه از غیب مخفی روحانی و اخروی و باریان و الهام سلف و مال  
 سیخ را قبول کرده باشند لیکن در آخر الزمان که سبحان نظر باشد از آنکه در کلام الهی یا  
 میشوند از آن زمان نزدیک میشناختند بطلت و جلال بر زمین باز نمود خواهد کرد در اوقات  
 یهودیان او را قبول خواهند نمود چنانکه درین مراتب از آیات تخیل و توفیق و توفیق و توفیق  
 نهایت تا آنکه مضمون آیات سابق الذکر توریته آیات مزبور در زخم پانچم از الهام واضح بیان  
 سازیم بر توفیق مطالب قبل نیز لازم نموده بطریق خمیه باین فصل الحاق نمودیم بدین نحو که خدا  
 را که در تخیل همچنان نیز در عهد توریته ما قبلها خود را بواسطه سپهر یعنی کلمه ازلی خود بیان  
 اظهار فرموده است زیرا که این نسبت بذات مظهر و موسط است چنانکه عالم ابرو طیش  
 آفریده و خود را از جوه وحی و الهام و یا بواسطه او با و کلام پیغمبران خود بیان و علامت  
 است بنا برین و تخیل یعنی در آیه باب دهم اول باطل ترش که آیات اوایل باب دهم  
 مشعر بر اظهار آن نعمات موفوره است که از طرف خدا و رحمت سفرهای بیابان رسید  
 رسید چنین مرقوم است که همه یک آشنایید فی روحانی می آشنایید ندزیر که از کواهی که  
 تعقیب می آشنایید ندوان کوه سیخ بود یعنی چنانکه از توریته شما میگرد و شما کلام از تحال  
 بنی اسرائیل و بیان ابر مخصوصی ایشان کردش میگرد و خوچیکه در اوقات نقل بحدیث  
 نموده در روز ایشان سایه اظن و در شب مبدل بشکایه شده راه ایشان روشن میست  
 و در تکیه موسی تا بهر چه شهادت را که بنی اسرائیل فرمانهای خودشان را در آنجا عرض نموده



عبارت میکرد ساخته و تمام کرده بود و بر مذکور اندون خیمه مذکور را که مکان مقدس بود بر کوه  
در آنجا سکون یافت و خدا در اکثر اوقات از آن بر موسی را مخاطب ساخته با وی تکلم میفرمود  
و هنگامیکه فورج با جماعت خود با و امر و ضوابطی که موسی نظر با حکام یرو و دگوار کرده بود  
مخالفت نموده و امور دندست ساختند شعله آتشی از آن بر بر آمده آنها را فی القوم هلاک  
کرد چنانکه این احوالات در باب ۱۶ کتاب ۴ موسی ترتیم و شسطه یافتند و در باب ۱۷  
علامت ظاهری نمیطلبست که خدا در میان بنی اسرائیل حاضر و آن کوه روحانی بوده است  
ازین ثابت گشت که خدا با ایشان است و تمامی آن نعمت و برکاتیکه در هنگام ارتحال در میان  
بنی اسرائیل و اصل گشته اند از همان و بایشان رسیدند که خود را از بر مذکور برایشان  
ظاهر و عیان میساخت و ازینجه است که در بخیل در آید مذکور و تحیر یافته که بنی اسرائیل از  
کوه روحانی که همراه ایشان بود می آشناسیدند و گفته شده است که این کوه یعنی آنکه خود را ازین  
ابر بر ایشان بایان نموده مسیح بوده است و همین علامت آیات تورات نیز واضح و مبین میگردد  
ازین قرار که همین ابر که نظر بمضمون آیه ۲۱ باب ۳ کتاب ۲ موسی پیش روی بنی اسرائیل  
میرفت در آیه ۱۹ باب ۱۴ همین کتاب ثبت شده خدا و در آیه ۲۴ همین باب خداوند خود انداخته بود  
بنی طریق که مرقوم است چون نزدیک بهیج رسید خداوند از ستون ابری و آتشی بجای  
عسکر مصریان نگاه کرد و عسکر مصریان را مضطرب گردانید و فتنی نامند که فرشته خدا که  
بلطف خداوند و یا خداوند خود انداخته میشود دیگری نیست مگر مسیح سپهر خدا که بنا بر آیه  
آنکه از بخیل در آن ابر بوده است زیرا که فقط فرشته را خداوند خدا را می توان گفت و همان  
او که در آیه مذکور فرشته خدا نامیده شده است در باب ۳ کتاب ۲ موسی نیز سیمی  
بوجهی مذکور گشته است بدین تفصیل که هنگامی که بنی اسرائیل از خدا رو گردان شده و گوئی

از طلا ساخته بر آن سجده نمودند غضب تناری بر ایشان نازل گردید خدا موسی خطاب نمود  
گفت که تو خود را بنوعی بر سر زمین کنعان بگیری که من همراه ایشان نخواهم رفت بلکه محصل فرشته در پیش  
ایشان خواهم فرستاد لیکن موسی روی نیاز را بدو گاه پروردگار بی نیاز آورده مناجات و  
~~استغاثه و تضرع را~~ از نظر رحمت خود بلند از دلطف و عنایت خود را شامل حال خود نم  
خاص خود ساز پس خدا تعالی و تعالی او را قرین استجاب نموده در آیه ۱۲ باب مذکور فرمود  
است که درجه من همراه خواهد شد و توالد ایمم خواهم شد پوشیده ماند که لفظ وجه اید عبارت است  
از نظره و کاشف ذات چنانچه وجه لسان تیرانه و مظهر روح است و آن مظهر ذات توکس  
یعنی پیر خداست که لفظ بانه سابقا از اخیل فکر و ثابت ساخته ایم رویت خدا غیر مرئی و سکه  
و دورش و تابش جلالتش است و همچنین آنکه در پشت در بونه سوزان بر موسی نمایان  
گردید هیچ بوده است زیرا که در آیه ۲ باب ۳ کتاب ۲ موسی مسطور کشیده که فرشته خداست  
آنگس از میان بونه بروی هویدا گشت و بنا بر مضمون آیه ۴ همین باب فرشته مذکور موسی خطاب  
کرده گفت که منم خدای پدر تو خدای ابراهیم خدای اسحاق و خدای یعقوب خدای موسی  
خود را پوشید از آنکه از شنیده کردن خدا ترسید پس واضح است که فرشته خدا آنکه خود را  
خدا خواند دیگری نیست مگر منج پیر خدا و همچنین در باب ۸ کتاب اول موسی نیز فرشته  
خداوند یعنی خدا نامیده شود از قراریکه در باب مذکور تفصیل منقول است که فرشته چاهو ابراهیم  
در آمده یکی از آنها که در روایت ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ همان باب خداوند خوانده شده است و عده دلالت  
استحقاق را با ابراهیم داده خراب شدن سدوم را موسی معلوم ساخت ابراهیم نیز بخت عادل  
که اگر اعیان او در سدوم یافت شوند استعداکنان بان فرشته کلین او را خداوند شفا فرستاده  
نمود چنانکه در آیه ۲۵ باب مذکور مسطور است عرض کرده گفت که دور با و از تو برین نفع کاری

که بگو کار باید که قبل برسانی و حال بگو کار چنان بدکار باشد این سخن تو دور باد  
 آیا حاکم نامی بنی انصاف کند ظاهر بود است که فرشته که خداوند خوانده شده و آنرا هم  
 بوی حاکم نامی بنی خطاب نموده است و یکی بنیت که عیسی مسیح که در آیه ۲۲ باب  
 یوحنا خود تقریر کرده میفرماید که پدر بر بجه چاکس حکم نمی کند بلکه نام چاکس است و او است  
 و همچنین که نظر به مضمون آیات ۲۴ الی آخر باب ۲۲ کتاب اول موسی در صفت شریعت  
 یعقوب نمودار گشته و او را برکت داده اند و نام عیسی مسیح بوده است زیرا همان کس  
 بنابر آیه ۲۴ در صفت آدمی و او نمودار گشته در آیات ۲۶ و ۲۷ بوی چنین نموده است  
 که من بعد از منم یعقوب نباشد بلکه اسم این خوانده شود و بسبب آنکه با خداوند خلق بهر برتری  
 کردنی غالب مدعی در آیه ۳۰ همین باب یعقوب گفته است که خدا را در بر و دیدم و من  
 سالم ماند خلاصه از آیات مذکور واضح و مدلل میگردد که در هر جا که در تورات گفته شده است  
 که خدا خود را پدر نخستین با آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب موسی و سایر پیغمبران  
 ظاهر بیان ساخته و با ایشان حکم نموده است این مسیح فرزندی که خدا یعنی کلام الهی  
 مروج است بر آنکه خدا خود را بواسطه اظهار با پیغمبران حکم نموده است آنچه از آیات  
 باب ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰  
 چنان ثابت روشن گردیده که در قلب شخصی که تعصب ابر کفار نداشته و در مقام  
 انصاف ایستاده باشد هیچ شک و شبهه باقی نخواهد ماند لیکن تا آنکه تعلیم الهی است مسیح که پیشتر تو  
 باید در کس این بود چنانکه در کلام الهی ثابت بیان شده بعد از منم که شخص خود را تعلیم گشته است  
 یا آتی نمی فرماید و نیز از این جهت مختصاری چنان شده که تعلیم گشته است یا نه و غیر آن که خدا و رب این  
 اکنون ثابت پاک خود بیان فرموده و چون عیسی را باب ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰

خواهم کرد و قول بستمین ارباب انصاف پوشیده نیست که اگر چه جواب باین افاضل از  
جواب فیصلین سابقین که تفصیل تمام گذشته بادی تا ملقند بر و اندک تبدیل و تغییر تنبیط میخوان  
کرد و حاجت بحواب حاصل نیست لیکن چونکه درین فصل مولف رساله در خلط و خبط و دعا  
بلاطی و کلمات ~~مستتر~~ و علاوه بر آن اکثر تشبیهات غیر ماضی اند علیّه و الیه هیچ وجه تطبیق  
بر حال حضرت مسیح ندارد بلی کافه بنا و در شان شخصیت قرار داده است لهذا از توحی وضع  
تجملین حقیقت حال چنین مناسبست و که بلاطی بحواب کلمات متنازه او پر و دریم پیش آنکه  
اول عبارتیکه از آن استدلال بر علو شان و غت مکان مسیح هر کرده و آنرا از باب بهیم  
سفر خاص توحیت بر آورده همان شبایات هر چه غیر ماضی است که سبب آن همواره احوال  
و به بیان انتظار ظهور رلامع النور انتخاب میکردند و مولف رساله در آن حذف استقامت  
بکار برده و نام مسیح را از طرف خود در آن ج ساخته و آنرا از ترجمه عربی مطبوع توحیت  
بنام با نقل مسایریم و وجه دلالت آنرا بر مطلوب خود بیان میکنیم و آن اینست و سوف  
اقیم لهم نبیا مثلاً من بین اوتهم و اجعل کلامی فی فیه و یکلمهم  
بکل شیء امره به و من لو یطع کلامه الذی یسبح به باسمی فانا  
اکون المنتقم انتی و در بعض نسخ چنین است و کل نفس کانت له انکال النبی  
و تطعه تسامل هر شبهه انتی یعنی تسبیست که و ایم بگیریم پیغمبر اینست  
آنرا که عیان بر اعدای ایشان یعنی بر اوردان فی سراسر کلام خود را و در آن دیگر و ایم و  
کلام خواهد کرد و ایشانرا هر چه حکم میکنم او را هر کی که اطاعت فرمانم واری و بسکند  
در آنچه بنام من بگوید این را و انتقام خواهم کرد و یا بنا بر نسخه دیگر چنین کسی از قوم خود است  
علاوه آنکه خواهد شد انتی و ظاهر است که این شبایات بر حضرت مسیح صادق می آید و این را

مرقه مذکور است که پیغمبر از برادران بنی اسرائیل دعوت نمودند و برادران بنی اسرائیل  
 نیستند که اولاد حضرت اسمعیل که از اجداد پیغمبر مصلی الله علیه و آله بوده اند نه دیگری فیکون  
 هو للبشر به هذا الكلام وان انكره اللئيم الطغام و نیز فقرات  
 اخیر آن دلالت صریحه بر شوکت و قوت و کمال تسلط و اقتدار حضرت بر دایه حضرت  
 سیح صدق آن هم نیستند چه ایشان همواره دوزخی زنا و عباد موبعد و ضایع بر مردم  
 مینمودند و از شر یهودان همیشه خائف و ترسان میاندزد و از کلام ایشان است  
 من اطلق علی خدك فتقول له الاخو الخ یعنی هر که بر خضار تو سیلی زند خسار دیگر  
 را بسوی او بگردان پس کلمات مذکوره بر انتخاب صادق می آید از بی جاببات  
 تاب که باب ششمین در بار آنحضرت قلع و قمع کفار و فجار کای منبئ حاصل گردیده و کلیه صلوات  
 و اطراف و کائنات عالم سبعی جیل آنخواب منتشر و مروج شده مصداق حقیقی عبارت  
 مذکور است چنانچه مماثلت حضرت موسی که در عبارت مذکوره موجود است بهم احوار  
 صریحه باین غلبه و شوکت دارد و چه حضرت موسی نیز مأمور به کفار مانند پیغمبر با بوده  
 اند و هم بطور ازام میتوان گفت که ازین مماثلت میرجا عبودیت و مخلوقیت بشتر به  
 استغفار میشود و حضرت سیح که بر عظم باطل شمار تبه رفیع الومیت و ربوبیت و  
 خالقیت میباشد نه اند چگونه مصداق این نقره میتواند شد مالک مثل ملوک نمی باشد  
 و خالق مثل مخلوق نه دال و رب مثل مال و مریوب و مریوب بعد ازین بشارت متعلقان  
 چنین عبارت مسطور است فاما البنی الذی یجتری بالکبریا و یتکلم فی  
 اسمی مالم امره بان یقول له ام باسم الله غیری فلیقل اللهم فاعلم  
 درین آیت اندکی تأمل نمایند که در رعایت یکدیگر چه تعلیل پیغمبری که او خدای کبیر و اعتراف

بالحق آخر کند و او را و کردین ازین یاد و تذکره که مکرر یا خواهد بود که شما بزم باطل خود و فانی کنید  
که مسیح معاد و ادعای الوهیت و ربوبیت و خالقیت خود میکرد و ندانید که خدای روح الهی  
و غیره ثابت می نمود پس بنا بر رزم شما این فقرات نفی صریح ادا ده مسیح ازین بشارت  
اینست که فی اسمع مالک املا الله صریح مستفاد می شود  
که اسمای الهی توقیفست یعنی موقوف بر بیان شاعر است کسی از طرف خود و دان دخل  
و تصرف نمیتواند کرد پس مسیحیان که اظهار می کنند که اب و ابن بالمعنی الحقیقی و همچنین استعمال  
روح القدس به ذات پاک الهی میکنند مخالفت حکم تورات می نمایند که بشارت مذکور  
از بشارت مسیح است که نه یکی از اوصاف و علامات مخصوصه آنجا مثل مسیحیت یا اشاره  
احیای اموات و شفای کله و ابرص و در کوب چار و امثال آن درین بشارت مثل البشارت  
الاخره مسیح مبدوء و از مطلق ایشان بی بشارت واقع نمیشد و چگونه با وصف  
و نشان این اوصاف محققه حل بشارت مذکور به برسیم و سائیم حال آنکه در بنی اسرائیل  
بسیاری از پیغمبران بعد حضرت موسی تحقق معجوت نشین اند بخلاف آنکه معجزاتی که بافقار  
خصوم در شان پیغمبری غیر پیغمبر ما می نمودند یا من پس مراد ازین بشارت آنحضرت  
هستند و از فقره جعل کلانی فیه اخم اشاره واضح است بسوی فرقان حمید که کلام محمد  
الیهیت و بر آنحضرت نازل گردید و این بشارت واضح از بشارت مخصوصه است که  
آگاه تمام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آن و بر روی بعضی از یهودیان  
ذکر فرموده اند و مجال انکار آن نتوانست که مثل بشارت معاد جسمانی که سابقا گفته شد  
باین عنوان فقال له الرضا ع هلی تعلم یا یهودی ان موسی بن عمران  
اوصی بنی اسرائیل فقال لهم انه سیات کمر بنی من اخوانکم

فيه فصدقوا ومنه واسمعوا فصل تعلم ان ابني اسرائيل اخوة غير ولد لمعمل  
 ان كنت تعرف قرابة اسرائيل من اسمعيل والنسب الذي  
 بينهما من قبل ابراهيم فقال راس الجالوت هذا قول موسى  
 لانده فقال له الرضا عليه السلام هل جاءكم من اخوتكم اسرائيل  
 نبي غيري صل الله عليه واله قال لا قال الرضا او ليس  
 هذا عندكم قال نعم الخ فلهذا كفاية لاول النصف والنهي  
 وحينئذ موافق مثل مشهور كقول باقر بن عبيد الله بن عباس  
 شقيق ومباخي بودن حضرت مسيح نوده ودر صل نجاه و سوم كتاب شهاب مذکور حال آنحضرت  
 میگوید مطابقی ندارد و اکثر فقرات آن مرآت بر آنحضرت صادق می آید از آنجمله است که در  
 بشارت مرقوم است که ان شاء الله یوحیه فاحرته وان جعلت  
 نفسه هدیة للانام فهو یری ذریته و یجعل ایامه طویلا الخ و حضرت  
 مسیح که زن و فرزند داشتند چگونه صادق این فقرات که صرح بذیت و اولادش است  
 میتوان شد و نیز عبارات این بشارت است اعطیه القسمة مع العظماء  
 و یقسم الغنائم مع الاقویاء الخ و این کلمات هم دلالت بر کمال قوت و ثبوت بشرت  
 و عامر بودن او بهما و کفار که تقسیم غنائم از او لازم نیست دارد و نیز حضرت مسیح که در زنی  
 غایب و فرزندان معیشت شده بود صادق می آید از این فقرات با حسن وجه بر پیغمبر صادق  
 می آید نیکون هو البشر بنده البشارة و نیز از فقرات این بشارت است که حضرت عیسی  
 از زبان حال است خود که بنی اسرائیل بود و میفرمایند پس ان عابده و جوهها کان  
 ذلیلا ولم تکره الخ و ظاهر است که لفظ کان و کلمه لم تکره که بعضی ما اگر مناه است

والات برحق عدم اگر مشرب میکنند چونکه زمان حضرت عیسیٰ متاخر از زمان حضرت اشعیا بوده  
 نفس نه مذکوره در حق آنحضرت نمیتواند شد و کسی از ابائی که آنحضرت مسیح نیز چنین نگذاشته  
 بود که در زمان اهانت او کرده باشند و بسبب آن عدم اگر آنحضرت لازم آید لکن نه من و نه  
 آنحضرت بل در پیغمبر مصلوات الله علیه و آله چنین کلامی میتوان گفت لکن نه من و نه آن  
 در جواره ابابن جدی انتریل بسبب انحصار حسد و تعصب غنا و تحقیر آنجانب چونکه از اهل  
 حضرت باجوره بهر سیده اند سرگرم بودند چنین گویند یا حضرت اشعیا زبان حال بنی اسرائیل اشاره

بطرف پیغمبر نموده میگویند که ما روی خود را پوشیدیم و حیا و شرم داریم بسبب تحقیر حضرت  
 اسمعیل لکن نه من و نه باجوره و نیند استیم که بسبب طبع خاتم الانبیاء و المرسلین شفیع المذنبین در  
 ایشان را بهم خواهد رسید پس گویا درین ضمن عدم اگر آن مشرب که پیغمبر ما هستند لازم آید زیرا که  
 تحقیر آب مشرک تحقیر انبیا است و ایضا جمیع اولاد حضرت اسمعیل نیز له نفس نفس خود  
 نشان بوده اند و از تحقیر ایشان تحقیر جمیع اولاد ایشان که از آنجه پیغمبر ما هستند  
 لازم می آید و هم بگوید انمینی است که در او اهل این بشارت مذکور است هو شکلت انما  
 مثل عیسی طبع او اصل فراض بلیس لیس له منظر و لا جمال و متی را نیاه  
 لا یکن له صورة انقی چنانست که فراض میس که درین فقره مذکور است که انما  
 حضرت باجوره بوده باشد بنا سبب اینکه بنا که رویدن گیاه تر و تازه در زمین خشکیده  
 مستبعد و متغرب است چنان ظهور چنین پیغمبر اهل الشان نیز از نسل جاریه در نظر مردمان مستبعد  
 مینماید و از اینجا است که در آخر کلام حضرت اشعیا علیه السلام از راه تعجب میگویند متی را نیاه  
 لا یکن له صورة الخ خلاصه آنکه وقتیکه میدیدیم و تصور میکردیم او را برای او صور  
 و عرقتی نمی یافتیم و نیز احتمال دارد که فراض میس اشاره بطرف زمین که مظهر انبیا است



گویندین مذکوره قابلیت زرع نداشتند و قبل از آب و گیاه بوده و حکایت تشکی حضرت محمد  
 درین وقت معروف و مشهور و در فضل است و بکم قوریت متداوله مسطور است و مودیش  
 آنکه در بعضی نسخ صحیفه بجای این پس ارض عطشانه و ارض عطشی و فعت و حنفالی این  
 زمین در قرآن مجید و جواد می غیر ذی زرع تعبیر فرموده و بر این تقریر نیز شخصی این اثر  
 خواب سالک می بیند چه نشو و نما می آنحضرت درین زمین حاصل شدن لایکزه احد و در فضیلت  
 اینکلام مناسب تمام خواهد داشت با قول حقوانی که در قرآن مجید در شان آنحضرت  
 وارد گردید و این حدیث قال عوف بن قایل مثلهم فی الاچیل کز زرع اخرخ  
 شطالافا ستوی علی سوقه یحب الزراع لیغیظهم الیکفار  
 الای هو اما عبارتی که در او اوسط فیما بین عباراتین باین وقت پس بجا و آیه که می  
 خلطوا عملالاحا و اخرسیا بعضی از آنها از بشارت حضرت مسیح است اذعان  
 بان اریم و با کنار و حدیث خود درین خصوص هیچ بر وای نیکنیم فان الحن حن بالانح  
 مثل عبارت فضل شصت یکم کتاب اشعاع که در حق میچت و عطای بصارت برای  
 کوران و مانند آن مسطور است و مثل عبارت فضل مشتم کتاب زکریا که در آن وصف  
 رکوب حماز مرقومست چه اینهمه از علامات و مختصات آنحضرت بوده و بعضی ازین عبارات  
 هم از قبیل عباراتین سابقین در حق پیغمبر ما وارد گردیده مثل عبارت فضل باز و هم کتاب  
 اشعاع که در آن ذکر حال قوت و شوکت و تسلط و حکومت میسر به مذکور است و علی الظاهر  
 بشارت حضرت صاحب العصر است که اعتراف به اسباباطی الما بهر مطلع علی ملک است  
 و مثل عبارت باب دوم زبور که اگر چه در او اهل آن بشارت مسیح است و فعت لیکن ما بعد از  
 که مشتمل بر تسلط میسر بر قطار زمین و جواد و باسیف است نشان صریح مسیحی میسر ما

است بر حال مسیح منطبق نیست و مثل عبارت چهل و دوم کتاب اشعیا که آن تیر مانند نقش  
 و ارتباطی مثلی بر بشارت حضرت مسیح است و بعد آن که مشتمل بر ذکر انکال امم کثیر و دولت  
 الاله الواحدیه بر مشیریه است اشاره صریحه بر بشارت پیغمبر مام دارد و کما اعترفت به ایضا  
 جواب باطله مطرح علی احوال القوم و مذتهم و عبارات کتبهم و بعضی ازین عبارات از قبیل  
 مجلات و خشا بهات غیر و صحت الدلالة است مگر عبارت فصل ششم و نهم کتاب  
 مانیال و غیر آن و تا وقتیکه اولامبعانی آنها را منقح و مبین سازند استلال کردن آنها  
 نادر و بلکه عبارت ششم کتاب مانیال همان عبارت است که یادری یوسف و یف ازین  
 استنباط نزول حضرت مسیح بعد چهارده سال منقوده بودند معدوم نیست که این منقود  
 تازه مرضی مولف رساله هم است یا نه باقیانند و امر یکی آنکه بعضی بشارت که مشتمل بر  
 نزول و تسلط مشیریه است و بر حال حضرت مسیح منطبق نیست مولف رساله برای خود در آن  
 که یکاکی و حلیه قرار داده و مینویسد که در آخر زمان مصداق مضامین این بشارات  
 در باب مسیح ظاهر خواهد شد آنکه در زمان سابق که گذشته است ظهور چنین علامات هر دو باشد  
 و یک آنکه بعضی بشارات که در حق پیغمبر مام دارد و درین و ایشان بناحق آنرا در حق حضرت  
 مسیح قرار میدهند از کتاب خود یعنی انجیل و غیره می آرند و جواب از او اولی است که برای  
 انصاف ظاهر و باهر است که وصف غلبه و قوت و تسلط بر قطای زمین حضرت مسیح را در زمان  
 ظهور و بعثت خود حاصل نکرد و این کسی مجال انکار آن نیست حصول آن در آخر زمان ممل کلام و  
 منظور فی سبب تا وقتیکه مسیحان از خارج انصاف آنحضرت باین صفت ثابت نمایند از مثال چنین  
 بشارات اراده آن حضرت نمیشود اندر شد چه اثبات چنین امور را نفس این بشارات  
 نزاع است و از قبیل مصداق علی المطلب بطلان پیغمبر مام چه حصول غلبه و تسلط آنحضرت

بر اقطار زمین و جهان السیف نمودن با کلاه و شتر کین بدی و روشن نماید عالم معلوم  
و متیقن است و لهذا این چنین بشارات را در حق آن جناب قرار میدهم و جواب از آنانی  
اینست که محض از ایراد بشارتی در کتابی از کتب شما در حق حضرت مسیح و در حق  
و نفس الامر و واقع در شان آنجناب لازم نمی آید تا و فتنه صفاتی که در آن بشارات مذکور  
است بر مسیح صادق نیاید چه در صورت عدم انطباق این یک دلیل قوی برای  
تجملات و در کتب شما بدست مای آید نه ثبوت در رد آن و در حق آنحضرت و چگونه میتوانستند که در  
بشارتی شما وارد شده باشد که پیغمبری بعد از سال از قوم عرب مبعوث خواهد شد و در  
کتاب شما چنین بشارت را در حق پیغمبر عجمی که بعد پنج سال ظاهر شد باشد ایراد نمایند و ما آنرا  
از عقل خود دست بردار شده بعینهم قبول سازیم این امر نمیتواند شد خصوصاً هرگاه سند  
در رسائل آخر مثل اعمال رسل و نامحاجات و دیگر که اصلاً از کتب اهل علم و اندرز باشد این  
نامحاجات اهل قرئش و رومی و غیره در زبان حضرت مسیح گما موجود بوده که از آنجا  
متزلزل من ابد قرار دهم اگر چنین است پس جمیع کتب تواریخ ماز حیوة العلویین  
و غیره همه کتب الهیه میتوانند و نیز ایراد آن در کتب شما در حق حضرت مسیح معارض  
بود و آن در کتب اسلامیه در شان جناب رسالت است و بهر وجهیکه شما اثبات اعتبار  
کتب خود بعمل خواهید آورد و ما نیز بهمان وجه یا بهتر از آن اثبات اعتبار کتب خود را می نمایم  
هرگاه ایراد بشارتی در حق مبشر به در کتب اهل اسلام موعود با انطباق و در وجه  
علامات مذکوره فی البشاره در شان او باشد و ایراد آن در کتب شما متصف بعین  
انطباق و عدم حصول علامات مذکوره در مبشر به بوده باشد الحال مناسب این میباشد  
که تذکره مستثنی برای این تحریر کذا فی لا انطباقی در تحقیق از کتب ایشان را داریم

که کسی را جمال انکار نکند گنجایش یاری در آن نباشد و آن نیست که در اصل می که مختبر ترین  
از اهل ایشان و مقدم بر همه آنهاست در فصل سبت و نهم آن مرقوم است حین تمام  
ما قبل من ارمیاء النبی اخذوا الثلثین الفضة یمن الزکاء الذی  
شارط علیه بنو اسرائیل الخ و مفاد صریح آن چنین است که این حکایت در صحیفه  
ارسیام مذکور است حال آنکه در صحیفه ارمیا یافته نمی شود بلکه در صحیفه زکریا مذکور است و یار  
تر ازین چه تصحیف و تحریف تواند بود و با وجود آن چگونه مضامین و استدلالات این کتاب  
را اعتبار باید کرد که لایق علی اولی الثمنی علامه آنکه از رفتن شان و علو مرتبت حضرت مسیح  
کسی از اهل اسلام انکار ندارد و از نبوت و رسالت کدام منزلت رفیع تر خواهند بود که از  
صدق دل بآن اقرار داریم مولف رساله بناحق خود را در مخصوص تصدیق داده و آری از  
الوہیت و ربوبیت ایشان انکار و یا مینمایم و اثبات آن بر وجه مقول از هزاره مثل مولف  
رساله امکان ندارد و کما عرفت شطر من الکلام نیه و مستطیع الشارح علی باقی منہ قلم  
و علامه بر مراتب مذکوره الوہیت مسیح در آیات آئیه تورات نیز تفصیل ذکر نموده ایم که  
الخ بعد از آن عبارت کتاب اشعیا که ثان و دوشیزه آئین خواهد شد انهم ذکر ساخته  
اقول سبحان الله استدلایل کردن بر الوہیت ازین عبارت که صریحا لازم می آید  
و جمائیت و نقص و احتیاج مثل آئین و زائیدن و آن مذکور است از غائب استدلالات  
احتجاجات است کسی از اهل بابت پیرامون آن نمیتواند کرد و دید از اینجا خوشتر نمی آید  
ظاهر و باهر میشود و آنچه از کلمه عافوئیل که معنی الله معناست درین باب استدل  
خواسته آن هم بیجاست چه اولای اثبات نسبی حضرت مسیح باین اسم چنانچه مفاد صریح  
عبارت مذکور است لازم و آن در خیر منع و خطا چه در اصل غیر مسیح باشد یا نه

مسیح را باین اسم کسی طغی ساخته باشد و نامیاد در علیت راست که معنی زکریا ایضا مثل عبد  
 و غیره باقی بنما ندین از کجا که معنی آلی این کلام بحال خود و بقیت و مالک مفاد کلام کور  
 معیت حضرت باشد کان این از کجا که مصداق خدا در اینجا است همسند بلکه ایشان  
 نیز در بندگان داخل اند و معیت حقیقیه مکانی در مثال چنین کلمات مراد نیست که محتمل  
 و قاضی کرد و بلکه مراد از معیت در اینجا علم عانت امداد است برینل مجاز و شواهد چنین  
 استمالات در صحت جایجا موجود و چنانچه در فصل بیست و یکم سقر اول تورات در حق حضرت  
 ابراهیم علی نبی و علیه السلام فرمود ان الله معک یعنی خدا نیالی باست و در فصل  
 اول سقر اول سفار الملوک در حق حضرت داود و سلیمان علیهما السلام مذکور است  
 کما کان الرب مع سیدنا اللک کذا لک یكون مع سلیمان ایضا آیتی  
 و مثال ذلک و ظاهر است که در این مقامات معیت حقیقیه مراد نیست فلکنا فیما نحن فیه  
 و هو المظاری این عبارت بشارت صریحه حضرت مسیح است و ان نحن لیه و عبادا مثل عباد  
 کتاب منجانی اگر چه باین حد و ضوح نبوده باشد و آنچه از بعض فقرات اخیر این عبارت  
 که خروج او از ازل و ابد بود و اتم مولف رساله استنباط صفت کرده ناشی از قلت تدر  
 و عدم بلذیق محاورات اهل لسان و شیوع مجازات در کلام ایضاً است چه مراد از این فقره که شستن فلک  
 مبشره است در علم الهی یا اخبار بانست در زمان آدم که بیشتر از اکثر ازمان بوده و چنانچه  
 پادری و ولیم این حال اخیر را در یکلام ذکر ساخته و معنی حقیقی آن مقصود نیست و گرنه آمدن او  
 در زمان متقبل که مفاد صحیح این بشارت و دلالت و صحنه بر حدوث وجود مبشره میکند  
 چگونه صورت یسند و نیز تعدد الهیه لازم می آید چه در کلام یکبار بقرینه مقام خباب اقدس ملک  
 عزالت فقرات اول این بشارت دلالت صریحه بر تبار او تعالی با مبشره به عوار پس اگر مبشره بهیم

نصف صفحات الوهیت باشد تعدد و تکرار مخدوم و تسخیل لازم می آید و سبب آن جوهری است  
 ادعای توحید دارند و اعتراف بان نحو بند کرد و علامه آنکه لفظ ابد در مقام که مقام ابد  
 از طرف خود بخوبی همراه ازل افزوده چه ابد عبارتست از زمان غیر متناهی در جانب  
 وقوع است و ازل در این معنی ندارد و در کتب مطبوعه اخیر نیز به اثری ازین لفظ پیدا نمیشود  
 این امر از تصرفات مولف رساله است لیس الا و کم که نظایر فی کلمات مولف از سخن  
 و ایا عبارت متوسط بین عبارتین که از فضل نعم کتاب اشیا منقول گشته پس عبارت مذکور  
 از پیش از این است که هم نیست فضلا عن کونه من دلائل الوهیه بلکه از بشارت پیغمبر مصلی الله  
 علیه و آله است و جنس علامات آنجناب در آن مذکور است و آن چه دمارت و علامت نبوت  
 بر او عیش مبارک آنحضرت که گنایه از مهربانیت باشد و این علامت در هیچ پیغمبری از پیشین  
 و رسولان علیهم السلام یافتن نشد و منقول است که روشنی آن بر روشنی آیات باطنی میزد  
 و صاحب این چه به فائزه که یکی از فضلا و معجزین اهل سنت و در ترجمه این مقام و اشیاء من علی لفظه  
 ایامه و کرده و غیره داخل و در جای لفظ آنکه که مولف رساله از ان الوهیت بشهرت اشیاء  
 کرده از کون اکالاله الحی فوشیه و کفنه و معناه عظیم المنزه عند الله و در صورت اسکا  
 لازم نمی آید و بر فرض وجود لفظ اله هم باکی و مخدوم نیست چه سابقا دانستی که اله هم  
 مستحق تعظیم و مقام و مطاع در محف با بقیه آن و سند های آن مذکور شد پس برین  
 تقدیر بیستم قیاسی عالم بخواند شد و آنچه بایات هشتم کتاب سلیمان و آن نیست  
 که منتهی حکمتی که در فطانت ساکن میباشد ششم الح درین خصوص استدلال کرده و هم  
 منجه و شست بدو وجه اول آنکه هر او ازین حکمت علم و دانش است که باعث کمال  
 انسان و توفیقش بر احوال و سیر در حق تعالی و بر شان آن در قرآن چنین قسره نموده

وَمَنْ يُوْنِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اَوْقَىٰ خَيْرًا كَثِيرًا ۚ كَذٰلِكَ يُضَيِّقُ الْفَخْرَ لِمَنْ يَّشَاءُ  
رساله یعنی سیح چنانچه هر سیکه بنظر انصاف ملاحظه این فصل کتاب سیلیان اسمینا یاد اند که  
را و مخفی نخواهد ماند و چون که علم حکمت الهی عین ذات او سبحانه است و حق تعالی حکمت  
کامله خود تمام خلق را آفریده این تقدیم آن بر وجود آسمان و زمین و جمیع مقصودات در  
عبارت وارد گردیده و دوم آنکه اگر بالفرض از این حکمت سیح نیز مقصود بوده باشد پس  
تا هم الوهیت ایشان را از این عبارت ثابت میشود آن که در چه ترجمه عربیه تورات و تفسیر  
در باره همین حکمت چنین عبارات مسطور است منذ الدهر الرب خلقنی یعنی از ابتدا  
عالم با قبل از وجود آن پروردگار را آفرید و نیز مذکور است استسوی فی البدن و قبل  
ان نمنهم الارض یعنی در ابتدا قبل ساختن زمین مرا تاسیس و ایجاد کرد و نیز مذکور  
است و قبل ان یوطد الجبال و قبل التلول كلها صنعنی الخ یعنی  
پیش از نهادن کوهها و قبل ظهور بلند یها را ساخت و پیدا کرد و این عبارات نیز بصورتی  
است بر خلوقیت و مصنوعیت این حکمت و اشاره نمائیت و الوهیت آن از آنها هیچگونه  
استفادنی نشود و مولف رساله در ترجمه آن بغایت تصرف نموده و تحریف و تصحیف  
را کار بسته تا باشد که باین احتیال آبی بر روی کار آید و الله یخون الحق بحکماة  
و هو یبذل السبیل و آنچه درین باب از آیات باز در جمیع متنی و لوقا و استناد  
خواسته هم بعمل است چه اولاً آنکه کجا که اگر در انجیل مراد از حکمت سیح بوده باشد در  
کتاب سیلیان نیز مقصود بوده باشد هر مقامی و هر مطلبی و ثانیاً اطلاق حکمت بر خود  
انجیل و انجیل هم محل کلام منظر نمیشود زیرا که عبارت انجیل همی و رعایت جمال است  
و محض حکمت در آن مذکور نیست بلکه اولاً حکمت هم مذکور است این عنوان قدر است

الحکمة من بينها العلم و ترجمه آن در تخیل فارسی چنین هست لیکن حکمت از اولاد خود  
مصنوعی میشود و انشی دین قرینه صریح است بر مجازیت استعمال این فقره پس تا وقتی که معنی آنرا  
اولا شخص سازند و مفاد اولاد حکمت را بیان نکنند استادان ناروا بلکه بقرینه ذکر  
اولاد و هیئت گفت که این حکمت شیخ مصطفی و نمیتواند شد چونکه اولاد و ذریت نداشتند و اینجا  
حکمت ذات البنین و الاولاد و مذکور است و اما عبارت تخیل فوقا پس صریحا مخالف  
مقصود ایشان است و از او به شیخ که حکمت در اینجا نمیتواند شد و آن نیست  
الویل لکم لانکم تبثون قلوبکم لانبیاء الذین قتلهم اباکم که فایده  
اذن تشهدون و تسیدون باعمال اباکم لانهم قتلوه و انتم  
تبثون قلوبکم و لهذا قالت حکمة الله ها انا اذا ارسل اليهم انبیاء  
ورسلنا یقتلون منهم و یطردونهم و ینقضون عهودهم جمیع الانبیاء  
الذین اریق من اول العالم الی هذا الجبل انتفی و اینجا می بینی درین  
عبارت شیخ اطلاق حکمت بر خود نفرموده بلکه از این حکمت همان علم و شیت الهی  
اراده نموده اند که لغبت انبیاء و رسول را اقتضاکرده و موفد رساله در فهم منعی  
مقصود موافق عادتش در اکثر مقامات در انجام خطا کرده و همچنین است کلام  
آخر که شعر بقدر و الهی باشد مثل بر اطلاق الیا ابن الله بر شتر و دیگر امور جمله مثل رویت  
یا ظهور الهی که گنایه از نزول وحی یا ظهور آراء عظمت و جلال کبریا می آید و این است و مثال  
آن از نخست و شبیه غیره بوده باشد و سابقا بعضی تفاسیل آن گفته است و بعد  
ازین هم انشاء بعضی بحسب اقتضای مقامات تفاسیل آن مذکور خواهد شد خلاصه  
آنکه از قرآن حمید و فرقان حمید کتابی نزو ما معتبرند است و از تفسیرت پس هرگاه آیات



متشابه آنرا که مخالفت با دلائل قطعیه دار و مثل آیه ید الله فوق ایدهم  
 و آیه الرحمن علی العرش استوی و کیه یقی و جله ربک و الحاکم  
 و لا کلمه الا به که بطاهر و لالت جمیع و سبحانه دار و یا آیه و عصى آدم  
 ربه فغوى و آیه ازلکما الشیطان و آیه فخذ رکعاً و اثناب  
 که شمارى بسوی خود و خطا و گناه از بنیای محسوس میکند و اما اول متشکل  
 الظاهر باشد و دیگر که ام کتابست که هر طبق و این از اقبل خواهم که در بیان کتاب  
 محققه مصحف که انواع شاعنها و کفر و زندقه نسبت ببنیای غلام و اولیای کریم  
 در آنها سحر است و لا ینک مثل مقام نیست که با وصف انکه ایشان انکار عقل میکنند  
 و حکام الهی القدری قرار میدهند باز چندین اختراعات و تصرفات در آیات الهی  
 و تورات عقل می آرند که از حد عبور است چنانچه مولف رساله در همین فصل کاتبی کرده  
 ابر که در وقت و صحرا بر بنی اسرائیل حکم خداوند جلیل سایه فلک مسیح واراده میکند و آن را  
 کوه روحانی مینامد و کاتبی از وجه خدا آنحضرت را مرام میکند و در نظر الهی علی الطریق  
 الموضیعه قرار میدهد و کاتبی از فرشته که بر بنی اسرائیل برای رهبری در آن دوشم بوده آنحضرت  
 را قصد میکند عرض چه چیزها که بر بنی انکیرند و چه مضامین مخترعه که از دل خود ملی ترشند  
 بلا دلیل بدل علیه و لا شاک در بر کنایه سبحانه و در اصول عقائد که میباید مستند بایله  
 قطعیه بوده باشد مدار کار ایشان بر همین تخیلات او بام که از قبیل اضمات احلام نیم است  
 میباشد و کفی ذلک سحفاً و شعثاً و در انکار شریعت اسلامیه حال ایشان بهمانست  
 که مؤلف رساله آنرا در او سطر کلام خود و در مقام در باب انکار نبوت ان الهی علیه السلام  
 کرده که از جنس نبیا بصیر اندرون ایشان را که گشته است و بر معنی حقیقی نبوت نبوت و در انکار

و تعجب علاوه بر این می آید چنانکه مولف رساله از حال پیروان شیعه که جماعت  
 بسیاری از آنها را می بینم و بعد از آن هیچ را قبول ننموده با و ایمان آوردند و پیوسته  
 بسیار از شیعیان هم که مستصفی سلامت طبع و انصاف بودند در زمان حیات رسول خدا صلی  
 علیه و آله و سلم و بعد از آن بسبب مشاهده آیات باهرات و نباتات و امتحانهای و توحید حضرت  
 ایمان آوردند چنانچه هفتاد و هشت نفر از آن مجید و روح این گروه را و از سر نو مایه چنین بود  
 وَلَيَحْذَرُنَّ أَوْ كُفُّوا مَوْذَنَ اللَّهِ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَ  
 ذَلِكَ بَانَ مِنْهُمْ قَتِيلِينَ وَرَهْبَانًا أَكْثَرُ كُفُّوا مَوْذَنَ كُفُّوا  
 وَادْأَسَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ  
 مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكُنْ بِمَعَنَا رَبَّنَا هِدْنَا  
 مَالِكًا لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ اللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْعُكَ أَنْ يَدْخُلَنَا رَبَّنَا  
 مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ فَأَنَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا كُفُّوا مَوْذَنَ كُفُّوا  
 الْأَنْفَارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَاءَ الْحَسَنِينَ وَبِرَأْيِ بَعْضِ سَائِلِينَ  
 ذهب دین را با اثبات نبوت جناب سید المرسلین معلوم اند علیه و آله و جمیع  
 کلامی لطیف است که ذکر آن را بنیامین مناسب بوده و هذا الفقه بعد از این و شطرنج  
 بد آنکه آنچه از معجزات آنحضرت ذکر نموده ایم قطره ایست از دریای اندکیت از  
 بسیار و محققان ندانند که در نظر اهل فقه و بصیرت چقدری آنحضرت احتیاج باین نوع  
 معجزات ندارد بلکه هر که از ارباب فراست خط و دین و آئین آنحضرت کند و انوار  
 طاعت و عبادات مشرب و در مشاهده نماید و با حکام آن سالت نماید و از واجب است  
 و حیا هم و مکرده و مباح مطهر شود و یقین میکند که او پیغمبری حق است و این سخن حق است

رباعی ختم سل انکه ایندرا شاه است هر کس در او رنگ آورد که است یاریده دل  
 بر که بدینش نکود و اندیشه کن او رسول الله است رباعی ختم سل آن نور خداوند کریم  
 حیران ز خشنو سج و موسی کلیم با ویدول بهر طرف می گاهم روشن بود از نور آن نور  
 نقل است که بعضی از کفار که با ایشان فہمی و بصیرتی بوده چون جمال کمال آن بر گزیده خدا  
 متعال را می دیدند بی انکه از وی سجزه بدینا ایمان می آوردند و هر کس را در دل نور  
 مزه است و دیدن روی مہر سجزه است و وحی دیگر در بات نبوت کمال حدیث  
 را بدان علم یقین حاصل میشود و انکه میگویم که محمد بن عبداللہ دعوی میکرد که آن پیغمبری  
 در کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل مذکور است که خواهد آمد من فضل و اگر علم غمیر  
 و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و او صیابی من افضل او صیابی پسندید که در عاقل حساب است  
 پوشیده نیست که محمد بن دعوی بر برکی نمیکند مگر پیغمبری صادق القول همچون نادان که او  
 را از رسوائی باکی نباشد و پیر که مشاہد احوال و وضع آنها لایجاب نماید علم جم و قطع بهم رساند که  
 او همچون نادان بنوده بلکه متصف بحال عقل و فهم و ورع و پرستشکاری بوده پس ثابت شد که  
 او پیغمبر صادق القول بود و شہد احوال آنحضرت انکه بی بد و زور و محارم در میان قومی نشود  
 نمود که جابل و کافر و مشرک بودند می پرسیدند و ملائکہ را و متران خدا میدهند و مال  
 قبیح و فعال شنیع مثل قتل و شرب خمر و زنا و لواط و قمار و مثال آن اشتغال داشتند  
 و صاحب صفات و میراث کبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند و محبت  
 چهل ساله بود که با مرسلات ماموشند و درین مدت میان همچنین قومی و پیغمبر بر گزشت غلام  
 و صیفت فتنی بسوی آنجانب نمودند بلکه او را کافران ابوالقاسم اعمین میگفتند و بات  
 راستی بپیش تمام داشت و بعد از انکه اخبار رسالت نمود و دلائل واضح بر معرفت خدا

شناسی نصب کرد و دست را بطریق مجاهد نفس التائب صفات حسن و ترک خصال قبیح  
راستقامتی موزون و اعمال پسندیده مثل احسان و صلح رحم و ادای امانت و صدق و سستی و  
طاعات و عبادات نامر ساخته و از اعمال قبیح مثل قتل نفس شرب خمر و زنا و ولع و کینه  
و خیانت و سرقت و قمار و غیر آن پنی فرمود و از برای هر یک از معاصی حدی تعزیری  
فرمود و انواع معاصی را بیع و اجاره و مضارب و غیر آن ترتیب و از برای رفع خصمه  
و نزاع حکما مقرر فرموده پس که متشابه این افعال و اوضاع دین و دامن نماید نفس  
که محمد بن عبد الله حال کاذب نبود بلکه تعمیق بود پس اندوده و دلیل علم و دانایی  
راستی او بین بس است که حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی شاکر و وصی و جانشین او بود و  
فیت که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام صاحب منجات و کرامات بوده و است  
جیمع علما و فقها و فضحا و بلغا است و مادی همه بارفان و از ادیان و عابدینست و کمال  
عاجبنا در درجه بود که بسیار می اگر کوتا و نظر آن کمان کردند که او رب العالمین است  
یوم الدین است و چنین علم و دانایی و حوال و اوضاع و طاعات و عبادات و منجات  
منجات و کرامات باقی ایتمه انما تحسیر دلیل واضح است بر صدق و راستی سید المرسلین  
دلیل که ما ذکر کردیم حق سبحانه و تعالی در کلام محمد بن اشاره فرمود گفته قل انما اعطاکم  
بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُولُوا لِلّٰهِ مَتْنِ وَاُولٰٓئِکَ یُفْتَحُ لَکُمْ وَاَمَّا بِصَاحِبِکُمْ  
مِنْ جَنَّةٍ اِنْ هُوَ لَا یَذِیْرُکُمْ بَیْنَ یَدَیْکُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ  
رحمه الله علیه کتاب تفسیر در معنی این آیه کلانی ادانوده که مضمونش اینست که گویا  
است را که من شما را یک عفت میکنم که اگر بدان عمل نمایند حق میرسد و عفت نیست  
که از برای خدا از دومی اخلاص عباد و کباره و در دو یک یک جایست و فکرت

و چون طرغاید خلاصید و اینست که دعوی منصب عالی یعنی بی که پادشاهی بین دست  
 نیکند کرد و یوانه که باک از رسوائی ندشته باشد یا عاقل کامل که مودیرین عند الله است  
 که شاید احوال حضرت رسول نماید میداند که دیوانه بیباک نیست پس باید عاقل کامل  
 مودیرین الله باشد انتهی مختصر اقال مولف الرسالة فصل اول در بیان ثبوت تعلیم  
 از آیات کتب مقدسه که عبارت از تورات و انجیل است مخفی نماید که چنانکه محمدیان صحیح  
 نیز محض مجذائی و احد خانی ایمان زمین اعتقاد دارند و ویس بقول آنکه از اکثر آیات  
 نوریت و انجیل واضح و لایم میگرد و درین موضع ترتیم چندی از ان آیات سننیت میآید  
 و آنکه فاشد است مثلاً در آیه باب ۴ کتاب ۵ موسی مرقوم است که بشنو از اسرائیل خداوند  
 خدای ما خداوند نیست و احد و یحیی در آیه باب ۱۱۴ مرقوم شد که گشته که من بر او کار  
 دیگری نه غیر از من خدای نیست و در انجیل یعنی در آیه باب ۸ نامه اول پابل قسرس  
 چنین مقرر است که این محقق است که در بیان بت خیری نیست و اینکه خدای نیست بزرگ  
 خدا و ایضا در آیه باب ۱۸ نامه متیسسان مرقوم گردیده است که یک خدا و در سیم  
 بالائی همه در میان همه در اندرون شما نیست پس نظر بصورت این آیت نمون بافر بخواه  
 چنانکه محمدیان بجز از کتب ایشان کمان میرد مشرک نیستند بلکه فی الحقیقه معتقد تو خداوند  
 دنیاچه اگر کسی قابل وحدانیت نباشد مسیحی نمیخواهد بود نهایت خدای واحد و تنایر  
 نهایت و افره خود را در کلام خود بهم پدر و پسر روح القدس بیان متجلی خست یعنی  
 که نظریه مضامین کتب مقدسه لفظ پدر عبارتست از ذات مطلق و غیب که نیار ان  
 در آیه ۱۸ باب ۱۸ یوحنا روح یعنی روح مطلق و در آیه ۸ باب ۱۸ رساله اول متجلی  
 بجهت مطلق اند و در آیه ۱۸ باب ۱۸ رساله اول متجلی بجهت مطلق اند و در آیه ۱۸ باب ۱۸ رساله اول متجلی

مینماید و بواسطه اوقات معینت خود را باین ظاهر می سازد که باین سیر محبت و محبت  
 نیز توان خواند و بظن روح القدس عمل است محبت و تمیز که بوسیله نیز در بطریق  
 و بوسیله آن افعال مشهور و مقدس سازند بندگان خود است و ازین جهت در اوقات  
 محبت تاثیر و حیات بخشنده نیز میتوان گفت لهذا مسیحیان بدر را بوقت کل شبها  
 و قاسم جمیع خیرات و سعادات و شهنشاهان می نمایند بدین معنون که او کل  
 خیرات و جمله نعمات را محض بوسیله سیر ایشان رساند نه آنکه فقط عوالم را بوسیله  
 ایجاد کرده و حفظ می نماید بلکه بندگان نیز از گناه و عقوبات آن رستگار فرموده و بجا آید  
 و بجن حقیقی را ایشان که است مؤمن است و بوسیله روح القدس ایشان را منور و نورانی  
 بعرف حقیقی نمیکشاند و ایمان آوردن بسبح و مهربانی را و ایشان را لعل می آورد و در یک  
 مسیحیان آن باین است با الهی تسلیم می نمایند نظر به منعم مشرور اعلا و چندیکه لفظ  
 فرموده بجا نبیند و در خیال یافت نمی شود و لکن بحسب احادیث چنین نامیده شده است باین  
 لفظ که کور را درین احوال محال نمودیم با وجودیکه مسیحیان باین تعلیم فرموده ایم  
 این روح القدس اعتبار حقیقی در می میدارند نهایت نه بدان معنی که گویا وجود خدا  
 قایل بوده باشند بلکه مسیحیان بجد او اهد و بخت او اکل با اعتقادگی دارند و بجا  
 که در ذات الهی بوجهی که وحدت معدوم کرد و تصور نمایند به شخصیت یعنی نسبت  
 و اشیاء بذات یا اقنوم ثلاثه مسیح و معنی میدهند و باین خداوند را در کتاب مقدس  
 اب و این روح القدس باین ساخته است اما تفصیل بوقت آیینی که آیا بچگونگی  
 دارد که وحدانیت ذات با اقنوم ثلاثه معدوم کرد و در قوه بجزئی نیست زیرا که باین  
 ذات با الهی را با او اتم و انعام فقیر انسانی نمیتوان مجبور و در شخص را باین

اعلام از تیر ایکنی که در کنگره ایوان چنبری نموده اند پرده ازین سبب که آدمی نیز باطل  
یکمال خود بیان تفصیل آن ذات مطلق نیست نموده اند پس بدانکه هر چند چنانکه زندگان  
ذات بی پایان الهی را محال درک نکرده و نمیتواند کرد باز همکی ایشان بوجود خدا قایل اند  
بعلمت آنکه خدا خود را در موجودات و در مخلوقات معلوم و در کلام خود بیان و عیان فرموده است  
در صورت که آدمیان بعلمت خلقت موجودات بوجود خدا قایل اند و حال آنکه هیچ نوعی ذات  
پاکش از درک نکرده اند پس چنان جهت عقاب که نهایت میکند که خدا سر ذوات خود را در کلام  
بیان و کشف نموده است بلی هرگاه چنانچه خدا از الهامات و الهامیه ما نیز آن قدرت و جرات  
نیب و که درین باب و م و درین طریق نیست م زده اند او عا نامیم ما درین حال که خدا سر ذوات خود را در کلام  
خود بیان فرموده لابد با هر یک از زندگان واجب است که هر چند فهمیدن آن برین از درک با شتابان  
بافتقاد کلی قبول کرده ایم آنکه در بعضی از ذوات پاک خود در تجلی و تفرقه فی الحقیقه بنحویست  
بیان و معلوم فرموده است حال ذکر و بابت خواهد کرد و بدین تفصیل که چون الوهیت مستجاب  
مفصلا بیان و مدلل کرد پس معنی آن در چنانچه در نیست و آنکه بیان و ثبوت الوهیت آن  
مخصوصیت ذات الهی است که در کتب مقدسه بلفظی گشته لازم نمی آید زیرا که آن در هر  
صفحه آخیر تفرقه بیان و از آن آیات بیشتر که راجع بخداوند عیان و آشکار است پس احوال  
چنین باقی مانده است که از آیات کتب مقدسه و در مرتبه الوهیت بودن و بعضیات خدای متعال  
شدن آن مخصوصیت ذات الهی را بیان و مدلل سازیم که در کتب زبوریه با هم روح القدس  
ند که گشته است بدانکه چنانکه میسر یعنی کلام از لایحه چنان روح القدس نیز واسطه و وسیله ایجاد  
عالم است نظیر آن که از آیات آئینه کتب مقدسه معلوم و مفهوم میگردد و مثلاً چنانچه در آیه ۲  
باب اول کتاب دل موسی مسطور است که زمین درین و خالی بود و تاریکی بر روی غم در روح خدا

بر روی آب جنبش می نمود و در آیه ۱۴ زبور ۱۳۴ مرقوم است که از کلام خداوند که آسمانها بود آمدند و  
 روح و نفس نامی لشکر ایشان و چنین در آیه ۱۲ زبور ۱۲۴ که مضمون زبور زبور مشتمل بر خلقت  
 و حفاظت عالم است چنین تفسیر یافته که روح خود را میفرستی مخلوق میشود و روی زمین  
 را تا از میکروانی در صورتیکه بنا بر مضمون آیات زبور خلقت عالم بر مسامت روح القدس  
 نیز بوده پس واضح گشت که اول قطعه هفتم صفت الوهیت در باب ۱۲ نامه اول باطل و نفس صفت  
 گشته است که در باب مذکور از نعمات میفرماید که بخاریون و مسیحیان نخستین رسید گفتند  
 در آیه ۱۱ آن باب مرقوم است که فاعل انیمه جان گیر روح یعنی روح القدس است که بر کس  
 بر حسب اراده خود تقسیم نماید و دیگر در آیه ۱۱ باب نامه اول باطل و نفس صفت عالمیت نیز  
 بر روح القدس نسبت داده شده است چنانکه مذکور گردیده که خدا بر روح خود بر کشف نموده است  
 زیرا که روح همه چیز را تحقیق مینماید بلکه واضح عمیق خدا نیز همین صفت است پس هم روح القدس  
 منسوب ساخته بشمار کردن خود و وعده داد بخو که در آیه ۱۲ باب ۱۲ یوحنا مسطور است که چون او  
 یعنی روح سستی بیاید او شمار تمامی آسمانی را بشمارد و خواهد فرمود زیرا که او از پیشش خود سخن  
 نخواهد گفت بلکه هر چه می شنود خواهد گفت و شمار را باینده خبر خواهد داد و نظر باینهار روح  
 القدس آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ باب ۱۲ یوحنا در اصل یونانی پارفتل مسمی گردیده که ترجمه  
 لفظ مذکور اعانت و امداد کننده و تسلی و هنده است و در آیه ۱۶ باب اول نامه اول قسم  
 روح و نفس کشف خوانده شده است نفس درین حال که روح القدس همه چیز را  
 تحقیق و عیان قوت الهی را در کس مینماید و بخاریون را همه حقایق دلالت و وقایع  
 آینده را بایشان کشف کرده است واضح است که روایت میکرد که او عالم و در مرتبه است  
 است و بنا برین روح القدس در آیات آتی تجل خدا نیز خوانده می شود چنانکه در آیات ۱۲



و باب پنجم اعمال حواریان بطریق سخن بیان نامی که از راه کفر و یاربوی مروج گفته  
 بود و تقریر کرده فرمود که ای خانیاس حیا شیطان کت را قوی نموده است که نسبت  
 بروح القدس مروج گفتنی و از قیمت زمین جزیری پنهان نمودی آیا چون آنکس را تو  
 بودی محض تو نه بود و چون فروختی نه در اختیار تو بود و چرا این عمل را قلب خود جدا و جدا  
 با خلق مروج گفتی بلکه با خدا و آیه ۱۶ باب ۲۴ نامه اول اهل تنفس از آنجمله که روح القدس  
 در قلوب مسیحیان حقیقی ساکن میگردد و ایشان یکی خدا خوانده میشوند چنانکه مرقم است که  
 اماند استند اید که یکی خدا میباشد و روح خدا در شما ساکن میباشد و در صورت که مسیحیان  
 حقیقی بسبب اینکه روح القدس را بطریق ایشان مسکن بنماید یکی خدا خوانده می شوند و اعظم  
 اشکار است که روح القدس در مرتبه الوهیت و همچنین الوهیت او آیات و دل نموده است  
 میکرد و در آنکه نظر مضایق لالت آئین آیات آئیه ایمان آوردن کان لازم می آید چیست که  
 چنانکه بیدر و بسیر بخوان روح القدس ایشان آورده عبادت و طاعتش نمایند  
 نیست و غایت از او داشته باشد چون چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ آیه ۲۸ می و آیه ۱۸  
 مرقم است مسیح و هنگام ضعف و نارسائی خود فرمود که تمامی ملت در آسمان زمین و  
 شده است لهذا برید و تمامی قبال را از شما کردن غایتی نیست تعمید دادن آنها را هم  
 اب و این روح القدس یکی جهان فتنه و خلافت را باین موده ندانند که هر آن  
 ایمان می آورد و غسل تعمیدی باید نامی خود بپوشد لیکن آنکه ایمان نمی آورد و را قوی خود  
 این بار سخن آیات مذکور هر کسی که خواست مندر با یقین از عوالت کنایان و طاعت  
 تحصیل بخا ابدی شود و این لازم و واجب است که چنانکه باب این سخن ایمان  
 غسل تعمید باید بود که شرط عبادت و طاعت این سخن و قبول نموده جهان چه شرط

اطاعت و برکات روح القدس اینست که آنها را در قلوب ایمان آورندگان بلبل می آرد  
 ایشان را بخواهی تحریک یا بل بسیار بجز و قبول کند حال مرین کلمات روح القدس  
 این تفاوت متساوی شده است و همچنین روح القدس در آیه ۱۲ باب ۱۳ آمده و در آیه ۱۳  
 مانند این سخن نعمت و برکات خواهد میشو و چون مرین به روحی از حق ایمان آورند  
 و عاودنا میکنند که توفیق عیسی مسیح و محبت خدا و وفات روح القدس با همی شما باد این  
 خلاصه از آیات مزبوره بلا تشک شبیه آنچه می یقین است که روح القدس بصفات خدا  
 و با الوهیت منسوب گردیده است و بنا برین تعلیم تثلیث ذات کمال الهی که در آیات متناهی  
 مندرج و ثبت گردیده از آنها چنین واضح و معلوم میشود که تعلیم مذکور را محصل آنکس نخواهد  
 کرد که منکر انجیل بوده باشد و نظر بصورت آیات و کلماتیکه در تفسیر تعلیم تثلیث درجیم و ثبت  
 ساخته ایم واضح است که در آیات انجیل اشاره بامیاز فیما بین اب این روح القدس  
 و چنانکه باب هجده این روح القدس نیز و آنرا صفات الهی مرتبه الوهیت فی الحقیقه  
 نسبت داده شده است لیکن بدیننی که کو یا هر یک از اب این روح القدس خدا  
 علوحه باشد بلکه بدیننی و عبارت که فقط در توحید از لیه و لایدر که بنا بر این اب و این  
 روح القدس فی الحقیقه یک واحد است این روح القدس خداست و خدا خوانده میشود و نیز  
 علت است که مسیح در هیچ موضع تقریر نفرموده که من خارج از پدر خدایم بلکه در هر جا و هر وقت که  
 خود را بهمان حدی که باید در او ثابت بسیار و اشاره بالوهیت خود نموده و چنانکه در  
 آیه ۱۴ باب ۱۵ و حاتم مرقم است میگوید من پدر یک شیم و در آیه ۱۱ باب ۱۴ همان انجیل  
 مسیح است که مرا با پدر کنید که من یک شیم و پدر و من در آیه ۱۱ باب ۱۴ و حاتم مرقم  
 تقریر کرده میفرماید که ای من هر آنچه من است ترست هر آنچه من است و در آیه ۱۹ باب ۱۴

باز فرموده است که این مینه من بشمار است میگویم که پس از پیش خویش بنویسید که در آخر می باشد  
که پدر میکند و هر آنچه از میکند پس نیز همان را میکند و دیگر آیه ۱۷ همین باب مسطور است که می  
بایشان گفت که پدرم تا حال را میکند من نیز کار میکنم و آنکه نسبت به روح القدس است آیات  
۱۵۰ الی ۱۵۵ باب ۱۲ یوحنا مسیح چنین گفته است که چون او یعنی روح را سنی بیاید او شمار  
بهایم رستی از شما خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر چه می شنود  
خواهد گفت و شمار اینده خبر خواهد داد و نور را جلالت خواهد داد زیرا که آنچه از ان من است  
خواهد یافت و شمار آنچه خواهد داد و هر چه پدر دارد از ان من است از همین سبب گفته ام که  
آنچه از ان من است خواهد یافت و شمار آنچه خواهد داد و بنا برین توحید از روح القدس همان  
که روح اب بجهان روح ابن نیز خوانده می شود و از فرار که در آیه ۱۸ باب ۱۱ مسطور است که لذ  
آز که من گفتم شما نیستید بلکه روح والد شماست که از شما حکم شناید و در آیه ۱۹ باب ۴ نامیده است  
بیان کرده که از آنجا که پس از ان میباشد خدا روح پدر خود را بدوهای شما نازل نمود و او  
فریاد میکند یا ابا ای پدر و در آیه پنجم باب ۸ نامیده بابل روم مرقوم است که شما در جسم  
نستید بلکه در روح میباشد هر گاه روح خدا در شما باشد و اگر کسی روح مسیح را در داران  
اوست و نظر برضامین آیات سابق الذکر معلوم میشود آشکار است که چنانکه باب چنان  
نیز بواسطه این در روح القدس عالم خلقت یافت و چنین ربانی و نجات از گناهان و قیامت  
مردگان و دیوان روز حشر چنانکه از این آیات کتب مقدسه یعنی از آیه ۱۹ باب ۴ مسطور است  
و از آیات ۶۸ و ۶۹ باب اول لوقا و از آیات ۱۲ و ۱۳ باب اول رساله یعلی بیان  
و از آیه ۲۳ الی ۲۵ باب ۳۰ نامیده بابل روم و از آیه ۴۴ باب ۴ نامیده اول بابل پیش  
و از آیه ۱۷ باب ۱۴ کاشفات و از آیات ۲۱ و ۲۲ باب پنجم یوحنا بود است

تمام ظاهر است هم بدو هم به سبب مرجع و منسوب است مخلص ای واحد و مطلق نسبت خود را  
 فقط بواسطه آن در روح القدس بیان و اظهار ساخته مرید و فال است چنانکه فی الحقیقه کذا  
 پاک است و همین چنان نیز فی الحقیقه در آن محض یک شیت فعل است بدین عبارت که  
 اب با این در روح القدس خدای واحد قبی نیست و پس که در ابدال با و عزت و جلال باز  
 این مستور و مخفی نماید که نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات بخیل با هم است این در روح القدس  
 بیان و توضیح یافته و آیات توراتیه نیز اشارت به این سر ذات الهی زرقه است بدین تفصیل که این  
 سر از همه آن آیات سابق الذکور نیز که دلالت بالوئیست مسیح میکنند مشخص و مفیده می شود  
 و همچنین سر فر از آن آیات توراتیه نیز مشخص میگردد که در ضمن آنها هر چند که فرشته خداوند  
 از خدا امتیاز یافته است باز خدا خوانده میشود که اکثر آن آیات را فصل آخر باب گذشته  
 ذکر نموده ایم و از قبیل آن آیات حال در مقام محض آیات ۲ باب ۹ کتاب اول موسی  
 که منبئی بر اعلان نازل غضب الهی برسد و دم و غموره است مرقوم داریم بدین نحو که نگاه  
 خداوند برسد و دم و غموره که بریت و شش از نزد خداوند آسمان بایند حال درین آیه  
 لفظ خداوند مکرر مرقوم و در هر دفعه در محل اسم خدا مذکور است و همچنین آن آیات توراتیه نیز  
 که در آنها درباره خدا لفظ جمع گفتگو میشود دلالت باقوم ثلاثه ذات الهی میکند مثلاً آیات ۲۴  
 باب اول کتاب اول موسی که در اینجا چنین ترجمه یافته که خدا گفت که نشان را بصورت خود موقوف  
 شده بمو براریم و نسبت ثلاثه ذات بذات دیگر واضح تر ازین کلمات معلوم میگردد که  
 خدا موسی امر فرموده که نفر را نهایی اسرائیل را دعای خیر نموده برکت دهد چنانکه در  
 آیات ۲۲ الی ۲۴ باب ۴ کتاب ۴ موسی مسطور است که خداوند موسی را مخاطب  
 ساخته گفت که بهار دن و اولادش بکوی که بنشینون بر بنی اسرائیل و اسم خیر خوانده

بگویند که خداوند را مبارک کناد و ترا حفظ فرماید و خداوند نور وجه خود را بر تو مینویسد  
 و با تو مطلق کناد و خداوند وجه خود را بر تو موجه سازد و ترا سلامت از رزاقی دارا و  
 همچنین اسم مرا بر بی اسرار نخوانند و من ایشان را برکت خواهم داد و برین آیات لفظی  
 که عبارت از دعائی احد است سه دفعه مذکور شده اول این معنی که او اصل سطوح و حیثیت  
 نعمات و برکات است و بنابرین بکت پسند و می افکند کند سه و ثانیاً لفظ خداوند و  
 بصفت وجه که عبارت از نظم و کاشف ذات است ذکر شده و جواب اول این معنی که تبارک  
 عین لغو و معرفت و محنت و رحمت است که عبارت از این باشد زیرا که نظر بجهت و آیات کلی  
 چنانکه سابقاً ذکر شد معرفت حقیقی نعمات و رحمت الهی فقط بواسطه او به بندگان حاصل  
 و عاید میگردد و وجه ثانی این معنی که تبارک از اسلام و تسلی باطنی است که عبارت از روح  
 القدس است که چنانکه از آیات مجمل علوم میگوید غلوب ایمان آورند کار تسلی سازنده  
 و سلامت و آرام بخشنده است و از قبیل تقسیم آیات و تفسیریه باز یافت می شوند مثلاً  
 آیه ۱۶ باب ۸۸ شیا و سایرین که در آنجا بتلیث شاکل الهی مجربا و در فرا اشاره شده است  
 بخویند که هرگاه کسی بجهت مطالبات اجمل شهنشایی یافته باشد بوسی و من و من  
 خداوند گشت زیرا که اکثر مطالبات و تعلیمات تفسیریه و انجیل تفصیل و تکمیل یافته چنانکه  
 در رساله سی و نهم و در باب اول فصل دوم و در باب دوم فصل سوم تفصیلاً  
 بیان و ثابت گشته است بهرین بنابر تعلیم بتلیث نیز که در تفسیریه محصل بطریق اشاره  
 ذکر شده و در انجیل تماماً بیان و تفصیل یافته و ازین جهت است که کسی بمطالب  
 انجیل دست نهد و یا بشیر که مطالبات تفسیریه را بخوبی و درستی چنانچه باید و شاید بخواند  
 بطریقیکه باید و بآن این مان با وجودیکه تفسیریه و بیان ایشان متصل است با تفسیریه

که بایل اعتقاد داشته بان جمیع نیکنندگان مطالبات تعزیتی بر ایشان محسوب و مستور مانده  
 نهایت بر خدا تعلیم ثلث و اجمال مفصل بیان و عیان گردیده است باز خدای عالم الوهیت  
 بنا بر حکمت و معرفت خود تفصیل و تبیین این سر ذات منیب خود را بر بندگان زیاده از این  
 که ذکر کثرت لازم و مفید نداشته و چون عقلی قصیر آدمی در درک و فائق و عائق ذات نامتناهی  
 الهی عاجز و حیران است لهذا زیاده بر آن که در کلام ربانی بیان شده نمیتوان گفت و آن  
 نکته را بوجه فهم نمیتوان گنجاند که هر چند که در ذات الهی فیما بین اجابین و روح القدس  
 امتیاز حقیقی هست باز وحدانیت ذات باطل و ازل نیکو و دور و تفصیل و تصویری قبول نیکنند  
 فی الحقیقه یکذری واحد حقیقی است و بس و بصورت بایست که آدمی حاکم زاد و درین باب  
 سکوت اختیار نموده و بکلام خدا مستغرق گردد و بر آنکه او علیی است که محیط علمش همه  
 اشیا و کونین را احاطه دورک نموده و خود او لایدرک است و حکمی است که نظر حکمت بیجا  
 او حکمت انسان از دریای بیتهای معرفتش محض قطره است و در جریان عقل و دل روحانی  
 آدمی از انوار آفتاب مکرر متغیر زده است نمایان هر چند که آدمی نکته سر فرمودات و جواب  
 الهی را گماهی کشف نمیتواند ساخت باز بنده ذلیل بچون الله تعالی در فصل آئین شرح و  
 تفصیل آن کوشیده مبنی بر ضایع کلام الهی بر تهم کلیمه جدیدی مبادرت خواهد ورزید که شاید  
 بسبب اظهار آن صحت امکان ثلث در وحدت اقرین خیال حق جویندگان و قریب فکر  
 پاک و لان ساز و اقول بالله الاستطاعة فی البدایة و الهیاتة مخفی و پوشیده نماند که در کمال  
 ایشان در امثال چنین عطا شده همان بعضی سمعیات متشابهات بلکه محرفات ایشان  
 است که بسبب تمایز اوله فاطمه علیه طهر و ماول است و در اثبات ماول علیه السلام  
 یقینیه می گنن و از این قطعیه حکمات سمعیه تجاوز کرده اند چنانچه قبلی از این

بطریق الخوف است تجربه را فیه بعضی تفصیل آن در ذیل جواب این فصل که اثبات است  
روح القدس را آن خواسته الشاهد الغریب سمیع تو میرسد و خلیل و خبط و عناصرت  
که موافق عادت سمره خود درین فصل کابر بوده تا نشان کردنی است چه بوضوح اینکه  
تثلیث است و امتیاز حقیقی میان آن سه نفره قرار میدهد باز از ادعای لسانی توحید هم بر  
تالیف قلوب عوام کالاتام باز نمی آید میگوید که سبحان مجذبی واحد بود است  
ذات پاک عطا دینی دارند این تناقض صریح را باید دید مگر اینکه یکی از این دو امر اعتبار  
یا مجاز قرار دهد پس از محط اعتبار ساقط خواهد شد و ذکر آن عبث و لغو و بگونه یکی از این  
امر کسی اعتبار قرار دهد حال آنکه خود مولف در آخر کلام خود تصریح بحقیقت هر دو می نماید

بقول خود هر چند که ذوات الهی ائین اب این روح القدس امتیاز حقیقی است با  
و حدیث ذات باطل و زایل میگرد و نقص و نقصی مقبول نیکنند چنانکه فی حقیقت

و احد حقیقی است الهی و بر اختراع این مستحیل ظاهر الاقتناع گفتا کرده باز از انبیه

و سمعی قرار میدهد و میگوید پس ریضوت است آدم خاک را و درین باب سکوت خدایا  
نموده بکلام خدا مستفاد کرد و آنم العجب کل العجب که آدمی خاک را و در اختراع انواع حیوان

بنا بر انصاف و مقبول بقول بوده باشد و کمال جرات و جلالت بهر سازد و چون نسبت حکم

استحاله حیوان را به انسان آدم خاک را و سکوت و صمت را لازم کرد و در انهم

و انش بالکلیه مطلق کرد و دو کاس سخن حکم کلیه نماید که عقل بالاستقلال امرایک پیچ

امری نیکنند و حکم استحاله چیزی نمی نماید پس چه رسد با حکم طبیعت استحاله تبدیل

قدیم بجا و استحالته صفت و تقسیم و تخیر و سبحانه نموده لکن اندک استحاله اجتماع

شبهت حقیقی با تشبیه حقیقی و راوده و واحد شخصه از اجزای بدیهه است اگر عقل





۱۲۳  
 و مغرب زمین هستند اینکه سوگن مجبور می دیگر نیست ننم آنکه پیداکردم و ختم تمام من مخلوقا  
 و صنوعات را و نیز فصل و از دهم بخیل فرست کورست فجاء اليه واحد من الكنية  
 لما سمعهم يتجادلون و علم حسن اجابته اياهم فساله ايه  
 وصيته اول الكل اجابه يسوع ان اول كل الوصايا السبع يا ابي ايسل  
 الرب الهك واحد هو و تحت الملك من كل قلبك و من كل  
 نفسك و من كل بنيةك و من كل قوتك هذه اول الوصايا كما ان  
 يعني یکی از نویسندگان چون باخته بود این را باخت مسیح شنید و دانست که آنحضرت  
 جواب صحیح و درست بآنها دادند پس آنحضرت آمده رسید که اول تمام احکام که حکم است مسیح فرمود  
 اول همه احکام اینست و گویا آنحضرت خطاب الهی را که در تورات و در باب توحید الهی نازل  
 شده بود حکایت فرمود چو نکلی سائل نیز متعجب بحقیقت تورات بوده باین عنوان که ای پسر  
 بشنود پروردگار عالم که خدای تست یک خدمت میداید که او را به یکی دل و جان  
 بکنی نیست و توانائی خود و دوست واری نیست اول جمیع احکام و وصیتهای این کلام مطابق  
 مضامین احادیث نا از آنحضرت صادر گردیده چنانچه در بعضی خطبها حضرت امیرالمؤمنین  
 علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید اول الدین معرفته و کمال معرفته  
 الاخلاص به و کمال الاخلاص توحیده و نفی الشریک عنه و نیز  
 فصل فهدیم بخیل یوحنا سطور است که حضرت مسیح در مناجات خود با حق تعالی فرموده  
 و سابقا نیز در دلائل عبودیت و مخلوقیت آنجاست که شته و ان نیست هذا  
 هو حق الابدان یعنی فو انك الواحد و حده اله الحق و الذي  
 ارسلته يسوع المسيح یعنی پروردگار را بخت اخرو میجوید جاودانی است

که ترا بشناسد که تو خدای یکتا و اله حق هستی و هم بداند که انکیکه تواند از فرستاد و پیوست  
 یعنی سبب است و فیض است از فضل سبب و هم سبب خاص توحید عبارتیکه دلالت هر یک چه  
 صراحتی دارد بر توحید الهی و نفی شریک از او سبحانه و در و هم سبب قتل مدعی شریک  
 باری تعالی بوده و لکن آنکه مدعی بالهجرة الى اخره مع الترجمة گذشته و آن نیست و آن قام  
 فیما بینکم مدعی نبوة و حاتم فاعطاکم آیه او برهان فلو انت الایة  
 والبرهان من قال فقال بئالذی معبودات اخر لم تقر فیها فغیرها  
 فلا تقبل من ذلك مدعی النبوة و الحاتم فان الله ربکم فتمنکم  
 لیظهر هل انتم محبوه مخلصین من قلوبکم و نفوسکم  
 بل تنع طاعة الله ربکم يجب ان تسیدوا و ایاه فارهبوا  
 و وصایاه فا حفظوا و قوله فاقبلوا و ایاه فاعبدوا و اطاعتها  
 فالزموا و ذلك المدعی للنبوة و الحاتم فلیقتل لما یقول الحال  
 علی الله ربکم انتمی و انهما یکدر بیان توحید الهی و نفی شریک از او سبحانه  
 و منع از شرک آوردن با و تعالی و یوفی العباداة و الطاعة و حکم استحال ان  
 و قل مدعی آن دلوا دعی النبوة و اتی باکایة که در عبارت وارد گردید  
 مستغنی از بیان است بلکه در بین فضل تفصیل سبب زاید و ترسیالغ در تفسیر و تحریف  
 و در باب شرک آوردن با و تعالی واقع شده است تا آنکه مذکور است که در هر قریه که حاتم  
 آن قریه دعای شرک نمایند باید جمیع مردمان آن قریه را بقتل رسانند و آن قریه را بجمع تمام  
 و یا فیها بسوزانند من شاء فلیجمع انهمی چنانچه بولف رساله هم بنام حاتمی چنانچه  
 او با کشتن و در وقتیکه در جبر و قسری ازین انکیکه توحید که در آن کجایش نیاید نیست و اینچنین

فکر ساخته بلکه اعتراف کرده که تصریح بتثلیث در محال نیست مآثر استفاده و استنباط کرده  
ایم و قوله یکبار او هر چند که لفظ نور یعنی تثلیث در ذات الهی معاینه و محال نیست نمی شود  
لکن بحسب عادت چنین نامیده شده است بنا بر این مآثر لفظ مذکور را در این اوراق استعمال نمودیم  
الح و بهو صریح فی المطلوب و بهرگاه چنین بود پس اگر بالفرض تسلیم نمود بعضی مقامات در بعضی  
غیر متناهیات بهم شمار تثلیث میساخته بود چه که مخالفت و اعتدالیه و خصوصاً در مورد وجودیه و میساخت  
که از اصطلاح و مآثر معروف عن انظار بسیار است و بنا بر این بهرگاه از این صفت خاص قوت یکسان شئی که  
موفق از اعتدالیست نیز حق تعالی از تشبیهات و صفات مخلوقات الح و دیده پس با وجود  
از آیات متناهیات که بطایر و دلالت درست و پا و دمان و وجهی است که اشارت به جسم دارد و میکند  
سطوح و مآثر است که با هر طریق استعمال المستقیم انکسار بین ممکن بل التعین نماید حق تعالی  
ندیده است حاله بسیار از او و ندیده که سابقاً شئی که ادعای توحید حق و وصف اعتراف بتثلیث  
حقیقی از قبیل ادعای شجاعت و جمع بین التناقضات که عقل هیچ عاقل قبول ننماید و کرد و بداند  
حال هیچک از قسبان سیحیه بر جد است و پانیزند بنفوذ اند که معنی محصلی برای آن بیان سازند و  
حکمای اسلامی محققین و یقین ایشان تصریح بحال این مسلک خود اند و خبر از وی در کتب  
فوتنه و اعلم ان مذنب النضاری مجهول جد او در تمام دیگر گفته و با جملة لازمی مذنبانی الدیالند  
که گفته و بعد اعن العقل من مذنب النضاری و قول فیصل ضابطه عقلی در مقام است که اعانیم  
که استماع کرده اند و از آن بصیرت و در هر صرح القدس میباید چنانی ازین روشن نیست که این  
بسیار نقطه با هر یک از اینها که در نزد مصلحت آن هر یک است و انما بحسب المصادق و اول  
یکی بر دیگری محال نمی تواند شد و اگر با کتب متیان عمل در هر صرح قدیم و آنکه باطل است  
الاشق اول این سبب که برین تقدیر محال است پس میباید که خداوند این ابواب را

بسیار نقطه با هر یک از اینها که در نزد مصلحت آن هر یک است و انما بحسب المصادق و اول یکی بر دیگری محال نمی تواند شد و اگر با کتب متیان عمل در هر صرح قدیم و آنکه باطل است

است چنانچه از کلام خود مولف پیشتر منقول گشته که امتیاز حقیقی میان آئینه و آینه قرار میدهد  
 بدینسان هم تعلیم صایق آنهاست و نیز منقول از کلام ایشانست علی ما حکایه الجواد  
 الساباطی فی البراهین من اعتقاد هو الاجماعی ان الالباب مصدر  
 عن شئی لا عمل ولا خلقه و الابن مصدر عن الالباب و حدیث لا عمل ولا خلقه  
 بل ولادة و الروح القدس مصدر عن الالباب و الابن لا عمل ولا خلقه بل  
 ایجاد انتهی و این کلام صریح است و حصول تغایرین الصادیق آئینه کون الالباب  
 و الابن و الروح و غیره حیث صدر الابن عن ولادة و الروح ایجاد و سخافت و رکاکت این  
 کلام مهمل غریب بعد بیان تردیدات آئینه بدین خواهد شد ان شاء الله و چگونه عقل عاقلان و توانند  
 کرد که خدا عین مصداق عیسی بم و مولود عن بطین مریم میشوند و ایضا هرگاه نمایند تغایر  
 بحسب مصداق بیان اقامه نموده حال نباشد پس چرا جائز نمیدانند که اطلاق اب عیسی  
 و اطلاق ابن بر روح القدس و بر عکس آن و طلاق روح القدس و ابن برابر که از  
 خبری صادق هیچ آید فرض عدم التغایر مع انهم لا یقولون به و لا یحذر  
 علیه کیف و یقولون لعیسی ابن الله و لا یقولون انه اب الله  
 و لا الروح انه ابنه او ابوه و ایضا لا یقولون ان الالباب مصدر  
 عن الابن و لادته و عن الروح القدس ایجاد او اگر این  
 همه یکی هستند پس چرا طلاق پدر و پسر بر یکدیگر نمی نمایند ان بذل شئی عجاب و  
 اینها تثلیث و امتیاز حقیقی که هو مصرح فی کلام مولف و آخر این در نیصورت  
 تحقق نخواهد شد و توحید عین و حال که ایشان قائل به تثلیث هستند نه اخلت  
 و ایضا علی تقدیر الاتحاد العینیة بل و مصدر که کما و اخذ

الاقوال الثلاثة عن نفسه كما لا يخفى على التامل وهو باطل بالبداهة  
 تقريرا ان الابن صدر عندكم عن الاب والادلة والابن  
 عين الاب بناء على الفرض فالاب صدر عن نفسه  
 ولادة وهو باطل بدهمة وايضا على هذا يصدر الاب عن اشياء  
 من جملتها ابنة وانتم تقولون انه لم يصدر عن شيء  
 اى شناعة اشنع واهى اضحوكة واعجوبة ازيد واعجب من  
 ان يصدر الاب عن ابنة ولا دلة ثم يصدر ذلك الابن نفسه  
 عن نفسه وقس على هذا وكذا يلزم صدور الروح القدس  
 عن الاب ولادة وصدور الابن عنه وعن الاب ايجادا  
 بل صدور الابن عن الروح القدس ولادة وهكذا وانما  
 ثانيا اعني التمايز بحسب المصاديق ليس انهم باطل است  
 زيرا كما در مفسر ت از بيان مي برم  
 كرايا اطلاق وجوب الوجود بر اين بر سهيل حقيقت است يا بر سهيل مجاز و لو نحو من الاعتبار  
 على الاول اطلاق كلي على انبياءات خواهد بود كاطلاق الانسان على زيد وعمر  
 ويكره مثلا و بر اين تقدير بشر ك محض و تثلث بحت لازم مي آيد توحيد و وحدت  
 كجاست و قول شما كه هر سه يكيت صحيح نمي تواند شد بلكه در حقيقت مفهوم  
 واجب بطريق كلي مشترك خواهد بود نه كلي متعدلي تفاوت الاقوال و قوة و ضعف  
 زيرا كه اب اقوامي از اين است كما يشهد بنفوسها وان الاب عندكم لم يصدر  
 عن الابن بوجه من الوجوه وهو صا در عنه بالولادة وهكذا  
 الروح شانه ليس من الاقوة والبنوة في شيء و چگونه مي تواند شد كه بر سه

این امر واجب بشدنی از وی کبری صادر می شود خواه ولاده خواه ایجاد احوال آنکه  
 صدور وحدت نشان مکان هست نه نشان جوب و علی الثانی پس اطلاق موجب اقتضای  
 اطلاق اکل علی الجبر بحسب الجواز لعلاقة الکلیه و الجبریه خواهد بود و کاتلاف السیر علی شیب  
 و القوام مثلاً یا بحسب علاقه و دیگر بنا بر اول پس احب معیار این سه جز خواهد بود محتاج به  
 تا نیکه مره و احب بشد لان اکل غیر الجبر و احتیاج فی وجوده الیه و هو سخیل علیه  
 و اگر چنانچه فرقه مثلثه بتثلیث و اضلاع مثلثه آن اشاری باین شق دارد ولیکن  
 در حقیقت اینهم الطباق بر ذنب شان و در وجه اینها نیز یکی را جزو حد اندیشند  
 بلکه عین خدای خوانند و بنا بر ثانی پس اگر علاقه حلول اتحاد قائلند پس قطع نظر  
 از بطلان حلول احب بر غیر خود و حال غیر محل میباشد پس حدت چگونه ممکن تواند شد  
 این خود تثلیث محض است و در اتحاد اول تعدد است و باز وحدت نه تعدد  
 وحدت سماع آنه قد و لت القول علی بطلان الاتحاد فیما بین الشئین و اما  
 التجلی فان ارید به الحلول فحال کماله و باجملة فهو مستلزم للتغایر مابقی  
 معنی اخذ ضرورت مغایرة و التجلی و التجلی فیه و اگر غیر آن مراد است  
 فلا بد من السان حقه مقصوده ثم تصدقه او کذب و در وجه خطه  
 القاد و اولاً یکن تصدیق ما لا یتصور والاتد رب لا یقتل  
 و ان یقتل ان التثلیثه حیث یو شون بما لا یشرقون و یدعون بما  
 لا یقولون و ما بحسب القول الضابطه کلهم ان اطلاق الجوب  
 علی امکان حقیقه تجلی عقلاً و نقلاً و اما علی سبیل الجانح  
 فلیس بجائز شرعاً و لا مجازاً فی شئ من التثلیثه بالتشبیه

والتشريع عن التنزيه وفيه ما فيه وهرگاه این مرحله را علی نمودیم پس میگوئیم  
 که قول بحد و این عن الاب ولادة و صدور از روح از این ایجاب و الامتلاء و لا خلقی از  
 جمله عجایب مضحکات و طرائف ترهات و طعانات است زیرا که الطنوز بدست که صدور از  
 حدوث و خلقت میباشد پس با وصف قول بحد و در انکار عمل و خلقت از عجایب امور  
 چه در محاورات شائع و ذائع است که فلان امر یا کلام از فلان کس صادر شده و مراد است  
 که نمحدث و موجود آن شخص مذکور است نه چیزی دیگر و لا اقل که صدور و شمع برعلیت است یعنی  
 اب علت وجود این و روح القدس است و مقدم بران و لوقتها بالذات تترلا کما عمتها  
 حکماء الفلاسفة فی العقول و الافلاك و کونها ممکنه معلوله للواجب لعل  
 و در نصیحت هم اشتراک این و روح القدس در وجوب وجود با نفوس  
 اب حاصل می شود و اما الایجاد الذی تقو به اب فی روح القدس فهو صرح  
 شئی فی الباب و لا فرق بینة و بین العمل و الخلقه اصلا الا عند من یکره  
 البدهیات الجلیة کالسوط طایفة الا ان یکونوا کلمه اب اللفاظ مبهمه عاریة  
 عن المعانی فاذن لا کلام معهم لانه طور و در اطور العقول عاده و انکه انفا  
 مثل مشهور او نعتی علی الطنوز و صدور این عن الاب لفظ و لا  
 را هم اصنافه نموده اند و ظاهر است که آن معنی که معضی ندارد و بر  
 ولادت حقیقه که عبارت از کون و بعد از نطفه اب است معاف و انهم بکر  
 ما نحن فیة متوهم شو <sup>بالتجسس</sup> علی جابل فضیلت من العالم العاقل و  
 ولادت مجازی که راجع بسوی ایجا و و خلقت بوده باشد بقول خود  
 لا تملأ و لا تخلق از النفی میماند علی ان تبدل بلام صلا و الا نفاط فی محل الزرع لیمن

الخصاين وبقدر آخر ميگويم ايام را و شما از اين صادر عن الاب و لا وة جسم عيسى است  
است که در بعضي چيزها ميگويند شده بود يا روح و نفس ناطقه عيسى علي الاول پس  
اين از لي نخواهد بود و متحد مع احد نخواهد شد و الا لازم اتحاد القديم مع الحادث و چون  
و الا جسم و لا وة از خدا صادر شده پس مناسبت احكام حادوث هم صادر عن الاب و لا وة  
خواهد بود بعد هم الفرق پس چگونه ميتوان گفت که آن جسم علامه خلقه صادر نبوده ديگر چه  
علامه خلقه صادر شده و ايضا صدر در محفل خيبر هم از اب و ام سرود مي باشد پس  
جسم عيسى چگونه عن الام و لا وة نبوده باشد و بنا بر علي ذلك اگر فرقه متشكك  
مریم را خطاب ام عیات میفرمودند چنانچه خطاب اب خدا را خطاب ساخته  
و داخل در اقامت نموده قائل تر میجاء بل تثلیث میشود خیلی مجادله میشود و در ایضا  
و فصل اول انجیل می در ترجمه فارسی میبینی ما زن مسیحین چنین مذکور است که مریم  
یوسف منسوب شده بود قبل از حجامت یافته شده که از روح القدس آبتن بود و از انجا  
که شوهر او یوسف مردی بود عاقل و دینی خوانست که او را سرزنش کرده باشد او را بخاطر  
رسید که در اینانی را نکند و هم برین اندیشه میبود که فرشته از جانب خداوند خود را  
در خواب بر او نمود و گفت که ای یوسف پسر او را زکرتن زن خود مریم مقرر کن زیرا که  
آنچه در او موحی شده است از روح القدس است انتمی پس بنا برین میباید که بعد و  
از این ابعاد و اقال با شنید و علی الثاني پس گفتند از اینکه ولادت روح و نفس  
ناطقه امر متعقبات نیست الا علی سبیل الاصطلاح و لا متشابه و چه تفرقه میان این  
و روح القدس چیست که این صادر عن الاب و لا وة نبوده و این مجادله و در اینجا



کردید و چنین کلام با جا نیست در آنکه چون خلق عالم نزد شما از قائم نشسته شد  
 خلق حضرت مریم از کدام این شده از همان جسم که در طبق نشان شکون شده یا  
 از روحش بنابر اول العیاذ بالله این طرفه پسری بود که خود در شکم مادر پیدا شده  
 و شیر خورده و نمونده و باز خالق مادر هم او بوده و دل بدار الا مضحکه السوان مضحکه  
 الصبیان و بنابر ثانی پس کلام و خلاصه مرامش اینست میشود که نفس عیسوی  
 خاتم مریم بوده و جسم عیسوی متکون و مخلوق از مادر بوده و هذا الیها لمقتبة الصبیان  
 قوله نظر بمضامین کتب مقدسه لفظ محبت عبارتست از ذات مطلق و معنی که بنابر  
 آن رأیه ۲ باب ۲ یوحنا روح یعنی روح مطلق و در آیه ۱۴ باب ۲ رساله اول یوحنا  
 محبت یعنی محبت مطلق خوانده آمده شده است و لفظ پس عبارت از نوسان یعنی علم و کلمه  
 از لیه که کو یا خدا خود را و شایده می نماید و بواسطه او ذات معنی خود را بیان  
 ظاهر می یازد که بنابرین پس را محبت واسطه و تکلم نیز توان خواند و لفظ روح القدس  
 عبارتست از محبت و قوتیکه بواسطه الیه از پدر بر می آید و بواسطه آن خدا فاعل  
 منور و مقدس سازنده بندگان خود است و از محبت روح القدس محبت تاثیر و  
 حیات بخشنده نیز میتوان گفت ام اقول به الشیخین اینکلام مصلی که الفاظ  
 مثل ذات معنی و محبت و واسطه محبت تاثیر و غیره تالیف یافته یا اصل و در نقل  
 فخر رازی است که سابقا نقل شده و هو هذا لازمی مذهبانی که در میان  
 است رکاکه من مذنب النصار و اصول عقائد حال ایشان چیست  
 که این محلات که ارجیل او هم و تحلیلات است بلبل میشوند تا بدید یک امر چه بدید  
 این کلام لا طائل به وجه و شایسته محبت اول آنکه خود مولف سابقا گفته



از این زبان و برای ابطال درستی پادشاهی جاری ساخته و له الجور علی ذلک کلام در آن بگوید  
در چه واقع میشود و اما اولاً بچگونگی اینکه هر کلام روح القدس عبارت از همین قوت و محبت  
است پس ظاهر است که از قبیل اعتراض خواهد بود و در وجه و محتاج بغیر آن علامت امکان  
و انسانی و خوب و خوب و در صورتی که عرضیت جمیع اقاویم نشانه لازم می آید چه ایشان را بجای  
توجیه حقیقی بینانید و آن بدون اتحاد صورتی نمی بند و در صورتی این اقاویم روح که بسیار  
فرض حاصل است پس میباشد که اقاویم این آخرین روح را بپسندید و مقتضی الاستعداد  
نیز این محذور در صورت زیاد و بدون محقق علم بر ذات الهی که از اقاویم این غرض و اقام  
لازم می آید و هم برین تقدیر میباشد که چه بر می آید که اساسی این اقاویم نشانه موجود بود که این  
بر سه با و قائم باشند و هو الحق باسم الالهیه عنما فان اتحادت معان روح غرضیه بالتقریب  
السابق فیمتاج الی جوهر آنفسه و الکلام الیه و کذا فاما ان یتسلسل و یوکل الی الی  
التغایر و الوعد و القدر و کلاهما مستحیلان عند العقلاء و اما ثانیاً باینکه کلام فیه و بقراین  
در تعبیر این محبت قوت با اقاویم اب کلمه نه محدثا و با اقاویم این کلمه وسیله صدور از غیر اقاویم  
اقاوم اب و این با هم دیگر ازین کلام لازم می آید که اگر چه علی التام این امر موجب تغییر میباشد است و در  
توجیه حقیقی با اینهمه محض اوعا می جمع بین التناقضین و اما ثالثاً باین کلام نیز که از بند ظاهر و بر سر  
مرح است در حدوث و تقدیر این محبت در بر زبان و با وجود آن قول او نیست که در حقیقت و در  
صورت میکند برین که روح القدس از شتم عیال است یعنی الهیه از قبیل اراض شود و درستی که در  
بشتم کتاب اعمال و این در باب اول است که در این حضرت شیخ بر کنی که ایمان با حضرت می آید و  
درستی خود را بر سینه نهادند و کس به روح القدس را می گفت چنین نمیکند  
است فلما نزل الیه صلا علیهم و منعا این ان یا خذ و ارجع القدر

این سخن روح القدس

در این کتاب





که روح القدس عبارت از ملک مقرب مثل جبرئیل می‌باشد ایشان می‌گویند باشد چنانچه از ایشان  
 از ایشان تغییر یافتن اسم واقع گشته و اما قبول روح القدس برین صورت پس گویا از قبل  
 مد اعطای و مضام که بواسطه روح القدس یعنی جبرئیل بر آنحضرت نازل گردیده خواهد بود  
 مجازاً و المآل احد کمال یعنی علی ذوی الالاب قوله اما القیض و ثبوت آنست که باطل  
 امکان از که وحدانیت ذات با اقوم تلمذ معتمد مذکور و در قوه بشری نیست زیرا که مافوق  
 ذات با الاهی اما او با هم و مباحث قصیر انسانی کی توان پیوند و خصوص اینرا اعلاطای  
 انکار جز بنگرند و ایا حق می تواند بر این احوال مطلوب موصوف رساله از ایراد چنین  
 فقرات متوجه مسجعه همین است که معانی باطله و مطالب فاسده و عاقله را در ضمن تشبیح عبارات  
 جلای و ترغیب در حال آنکه نظر ارباب فهم و بصیرت بسوی معانی و مطالب می‌باشند بشرط  
 الفاظ ظاهره و عبارات مسجعه باطله صاحب رساله در مقام مثل سابقین طریقه غلط صحبت  
 برده اگر مطلوب اولست که عقل با الکیله معطل و بیکار بادی ساخت پس بر بصیرت بنای  
 و در بنای هم معجزه و چگونه عقل باطله از پایه اعتبار ساقط می‌گردد و حال آنکه در مقدمه  
 و در صدر جواب این رساله با وضوح بیان لایح ساخته ایم که بنای سمعیات بر عقلیات  
 اگر عقلیات معتبر نباشند سمعیات هم از دست می‌روند و اگر همین است که عقل معطل است پس  
 این تقریر که از عقل ناقص و ترشیده و آلوده برینیت دلیل عقلی تلقین و تربیت او به  
 این سخن خواهد آمد و اگر عقل را و لونی بر معتبر میدان پس چرا فرق نمیکند میان سمعیات  
 و سمعیات و چرا تفکر نمیکند میان سمعیات و عقلی و میان مالای که عقل گفته اند  
 و قوه و اما کن خبر و این قوه یکی العقل قوه مذکوره از جلای مدعیان است که این  
 و هم همه و اینها در مملکت و سمعیات نیز مذکور و نیز آنکه خبر که عقل خالص و متمم

استحاله آنرا و یافته قیاس بگذریم که گفته حقیقت آنرا و یافته آن را حکم نکات است و  
 آنکه ابطال عالم عقل قطعی بدلیل جمعی نمیتوان کرد بلکه ضرورت چنین مقایسه بدلیل جمعی  
 عقلی توفیق و همند و در صدد تاویل آن آیند بخلاف آنچه عقل با تجربه نرسیده باشد که اگر در  
 آن حکم در اوله سمعیه یافته شود عقل را مجال انکار آن نباشد زیرا که حکم عقل با شئ فی حد  
 ادراک است آن حکم علی الشئ فرع التصوره و میانه حکم عدم و عدم حکم فرق آسمان  
 زمین و در صورت ثانیه چونکه آن شئ در تحت حکم عقل داخل نیست علمای شریعت پذیر  
 جا با سیر باید که ظان مسئله چونکه عقل را در آن اشیاست بجز تسلیه و انقیاد و در فی السمع  
 که بری نیست لثبوت صحت دلیل السمع مع فقد المعارض و این باید که وجه تحقیق چنین را  
 میخواهد که در صورت اولی جاری کند و آن قیاس نخل الالاس است آنچه قیاسی است  
 بجهل یا تجاہل مع الفارق لا یقول به بن بقول القیاس کلید من لا یفیکه و هرگاه این را  
 دانستی پس بدانکه ثلث فی التوحید و توحید فی التثلیث نه از ان باب است که عقل  
 با آن نمیرسد مانند ذات باری عز شانه این خود ظاهر است که این کلام مرکب است  
 از دو کلمه که لفظ و معنی آن مجبول بحقیقت نیست و ثلث دلالت بر تعدد و توحید دلالت  
 بر نفی تعدد دارد و هاتو فیان جمع بین اینهاست بحقیقت تحت حکم عقل و سلطان عقل داخل  
 است آیا بنی که اگر کسی گوید خدا تعالی موجود است و معدوم است یا هم است و نیست  
 نخواهند گفت که در ذات مقتضای عقل را نمی بینیم چه عجب در او نقایص صفات است  
 جمع شود بلکه جمعی چنین امر را بجز تسفیر و تخیط باوری دیگر نیست نخواهند داد و بچنین گاه گویی  
 که آن مقتضای قادر است بر دخل ساختن آسمان باین رنگی در جوهر بیضی مرغ  
 باین که چو در حالیکه آسمان خور و شود و نه مضه بزرگ گردد و نمیتوان گفت که حقیقا

الهی محمول الیه و قدرت و بهر چیزی متعلق این عقل را بنویسند و چنین چیزی سبب نیست  
 بلکه اگر باب عقول سائیم در این مقام دانند آن خواهند گفت که عموم تعلق قدرت الهیه به  
 فنانات حاصل است التعلق آن به حیالات که لیاقت وجود ندارد و پس غیر مسلم عدم آنها  
 ملاحظه و لا یفقد القدرة الکامله الالهیه و تفحص فی این مقام سابقا هم محمد اند سجا که شسته است  
 مشایخ فیرج قولهم اینها چنین قیاسیه است که از آیات کتب مقدسه در مرتبه است  
 بودن و صفات خدائی موصوف شدن آن شخص نیست آن آیه ایان بدل سازیم که در  
 کتب نبویه با بسم روح القدس مذکور گشته است **اول** سابقا است که از  
 دست کسی که نزد آنها بر این تثلیث مخترع و لایلی غیر عقول هم موجود نیست فضلا عن العقول  
 و مستحالی ایشان دین باب بعض عبارات تشابهات کتب محرفه ایشان است و مجدداً سجا  
 قطع نظر از قیام دلالت قاطعه بر اثبات توحید و ابطال تعدد و آله اثبات این تثلیث مخترع  
 از کتب محرفه ایشان هم بی پایه ثبوت نمیرسد بشیر کلام در اثبات مجازیت معنی  
 ابوت و نبوت متنازع فیها بتفصیل تمام گشته و برای ارباب انصاف کافی و کافی  
 است و همین قدر برای مردم اساس است بنیاد تثلیث ایشان کفایت میکند زیرا که  
 هرگاه بنای اقنوم ابوت و نبوت متضالین با حسن وجه بر هم خورد و پس امکان حاجت  
 با بطلان اقنوم ثالث روح القدس حیث آنکه خود بخود و بضمیمه خرق اجماع مکن نخواهد شد  
 و نیز چون بفضول اعدا و انعامه برای اثبات مجازیت استعمال روح و ابطال اقنویت  
 فرموده آن نیز مستندات محکم متفقین درین صحف متداوله وجود است از فرق و بشیر  
 معانی آن قصود و فتور برین واقع گردیده اند اما بالاجمال بسوی استقصاء آنهم درین قسم  
 تحقیق الی ارام اشاره بنماییم پس بیگویم که استنداد و سالیستندات مذکور در این

جواب استنداد روح الهیه



مدفع است اما اولاً این بحسب آنکه مستندات مذکور مختلف است بعضی آنها مشتمل بر  
 روح بسوی خدا تعالی است و بعضی آنها منضم روح و همان خدا که اصناف و ازلان  
 بطرف و هاست بسوی لفظ خدا و شعر کیمیت و سبحانه و تعداد ارواح جوارح اولیا  
 و بعضی از آنها مشتمل بر اصناف روح بسوی الفاظ اخلاص روح حق و راستی و بعضی از آنها  
 مطلق روح بلا اصنافه الی شی و واقع است و در بعضی آنها ذکر روح القدس آمده است  
 ظاهر است که صاحب این موافق قول سابقین هم روح القدس در کتب مذکور گشته است مخصوصاً  
 که بر عبارت مصرع روح القدس کفایت کند و مانند در مخصوص این تنفی کرده که بعضی مصابر  
 که در آن مطلق روح یا روح حق و راستی میگویند و اصلاً از تنقیص تعلقی نداد آورده و چون  
 اتحاده و معاد روح خدا و روح القدس که مضاف الیه در آن مختلف و متفاوت است پایه نبوت  
 رسالت است و بهایا مشتمل بر روح خدا و مستندات روح القدس محض اینجا و آنجا  
 علاوه آنکه در اینجا کلمات مشعر و مجمل و اتحاد مثل اینکه من پدر یکستم یا من پدر یکستم  
 اینها با وصف اینکه سابق هم آنرا ذکر ساخته و بحمد الله تعالی جواب اینها پس جوهر  
 آورده این کار لغو و عیب باعث خلط بحث بلکه مضطرب مسندل چه اتحاد و پیرامین  
 مشعر است باینکه روح القدس بالاینان معایرت دارد و فیلزم نفس در الاله  
 و هو متحد و عندک و ان کان بلازمک علی غم الفکر و اما ثانیاً  
 پس سبب اینکه بر طرف رساله در این مقام در تمیز یکدیگر ایجاد و حال او را با هم  
 حاصل شده سه عبارت نوشته که اینها یک مطالب را مستفاد می شود و در عبارت  
 که ذکر ایجاد روح برای نام نهاده تعجب است که با وجود این ادعای همه و این  
 عبارت در سخن فیه آورده و آن است روح خدا بر روایت پیش میگوید و اما عبارت

اینکه پس قطع نظر از یک روح خدا در آن مذکور نیست و نه روح القدس بلکه روح همان خدا  
که چه ذکر ایجاد فی الجمله در آن واقع است لیکن ایجاد عالم که عبارت از اناسوی است جمیع  
مملکت موجوده را محیط تا هم از آن منقطع نمیشود بلکه محض اسناد ایجاد و ایجاد  
بسوی روح کذائی مذکور است و هو لایسن و لایقنی من جوع و در عبارت ثالثه اگر چه ذکر  
روح الهیه و نفوذ خلقت با هم یک فرایم آمده لیکن تا هم نسبت خالقیت بسوی روح مذکور  
که مطلوب مباحث رساله است در کمال و غیر بقدر آن سابق و ماحی تخصیص حیوانات  
تری و جبری من بین محالین و ذلک حاصل میوای فی مطلقه من جبین که الا علی  
اولی الهی و مطلع انشاء الله تعالی علی تفاضله التي ترینی و اما ثالثا پس با قطع نظر از  
این میگوئیم که چنانچه در بعض عبارات صحف ذکر روح الهیه بیان آمده چنان در کتب  
و روایات و صورت الهیه در آن مذکور گشته پس اگر بطریق مسیحیان عمل نمودن بطول  
آیات متشابهات است تعبد او تسلیمات کائنات و کاین مقادیر و مضافا للعقل و النفس  
الآیات المحکات بل و لو کان من السفطیات استیالات بدیهه چراجمیت و شبه  
او تعالی قابل نشیوند و چرا کلمات تنزیه او سبحانه تعلق الا اهل الاسلام و یا لیا فلفو  
العوام کالانعام بر زبان می آرند و اما در بعضا پس از مولف رساله در مضمون  
عبارت اولی از جمله عبارات مذکور خطا و صریح واقع شده و ترجمه صحیح آن بیان  
نموده و این ارباعث عدم اعتقاد و اعتماد بر اجماع ایشان میگرد و احتمال می رود که  
مضامین باطله بسبب قصور فهم شان ملاحظت گردیده باشد زیرا که در ترجمه عربیه که  
در سینه مطبوع گردیده فصل اول سفر تکلیفیه نیز بر مرقوم است اولی الخلق  
الله السماء و الارض و کانت الارض غائیه مستحکم و وظایم علی وجه

کلام محرمات اولی

الغمر و ریاح الله تهب على وجه الماء انتهى یعنی اول آنچه پیدا کرده از آنجا که  
 آسمان درین است و در ابتدا می آمد زمین منور بوده یعنی در میان آب پوشیده بود  
 تا یکی بر روی آب طاری بود و باد می مغلوطه خدا بر روی آب پیوزید و حرکت میکرد  
 خاص است که درین عبارت روح الهی مذکور نیست و لفظ ریاح که درین کلام واقع است جمع  
 ریح یعنی باد است و ازینجاست که ترجمه مذکور لفظ سبب را که در استعمال اهل عرف لغت  
 مختص بجزایر ریاح است و بنیقام آورده و ترجمه صحیح همین است و عقل مستقیم بیان شهادت  
 میدهد که روح خدا در بنیوان ریحی و بیاضی نثار داری چون زمین میان آب پوشیده  
 بود و حالتی عاقلی در میان سطح آب و ریاح نبوده مقتضای حال همین است که باد با بر روی  
 آب وزیده باشد لذا در تورات از آن اخبار واقع شده علاوه آنکه بالفرض در تسلیم  
 اگر درین عبارت روح خدا هم مذکور باشد پس محل آن بر طایفه متولد شد زیرا که جنبش  
 کردن و حرکت نمودن اجزای جسم و حیوانیت است و ولات صریح بودی جسم از ریاح  
 میکند و در صورت اگر این روح روح القدس فخرع شما که آن را تقوم ثالث و تخرج تبار  
 می کارید و او باشد العیاذ بالله جسم و سبب و انصاف بحدت و سکون که از لوازم جسم  
 است لازم می آید و بنوعی مسلمند که ایضا فلا بد چنانکه من اراده ملک من الملائکه او  
 تخلیق مجسمه خدای سبیل الاحتمال الاول و در علم علی التخصیص الی الله العلمیم الجلیل که  
 موجودین العباد الناقص العاجز الذلیل و اما خاصا پس با قطع نظر ازین امور و بر  
 فرض اتحاد و مفاد مودای عبارتین اعنی روح القدس روح حسین استعمال انصاف است  
 و مقام شریف و خصایص شایع و فروع است که ایقال لیت من الیوت بیت  
 و الله و لم یف من الاله خلیل الله و كذلك ناقه الله و سماء الله

وارض الله بما وصف حصول جنس انسانات باز وصف عبودیت و مخلوقیت در توحید  
بجمله دیگر که این کلمات فی السموات والارض الا ان الرحمن عند القدر  
الخاصه و عند هجره الاية بر طرف گردیده و برین تفسیر است فكذا لك

الامر فی روح الله و ابن الله و امثالهما و باعتبار همین اختصاص سابقا و بعد  
رسالة ایزد عبادت حصول روح خدا و ارجاء و طهره بعض انبیای کرام مثل حضرت زانیا

و حضرت یوسف و حضرت داود علیهم السلام بتولایح گردیده و قول حضرت داود تسلیع

و کریم روح قدس خدا که از مقام مناجات فرموده اند و سابقا از زین قول شریف است که از

معنی روح قدس است بلکه از بعض عبارات سابقه حصول این روح در چشم ایزد شاهی ابراهیم

که پیش از مدد صفاتی نبود و استفاد گردیده و این تفسیر که با اخلاص مراتب استعمال است که با برین

اختصاص در تملیک دنیوی و تسلیطش حاصل شده و گاهی اطلاق این روح چنین است

در باب روح حیوة فی نعمنا هم از فضائل و فوائدی که در کتب آمده چنانچه از فصلی

و بیستم کتاب خزائن شریف منقول است که بواسطه ایشان خطاب الهی بطرف عظام بابیه رسید

باین عنوان اعطی فیکم روحی و احلب الیکم روح حیوة الله و همین معنی خدا تعالی

بار حضرت آدم در قرآن مجید فرموده و نفخت فيه من روحی الاية و همین معنی روح

در آیهی ام فصل صد و سوم زین تفسیر و چهارم آن چنانچه بولف رساله نوشته مراد است چنانچه

سابقا اشاره بان تفسیر این اجمال آنکه حضرت داود و سلیمان صلوات الله علیهم در مقام

در بر و احاد از آنها ملحوظ است و ذکر حیوانات بری و وحشی و احوال زین مسموی آنهاست

و کما ایاک تدعینی لتعطیها طعامها فی حین و اذ انت اعطیها  
اجتمعت تفسیر یدک فیمتلک کل خیرات و جمیع

طعام و حیوانات بخواهد که بخواهد که بخواهد

فیض طریقات از عالم فیفتون والی تراهم رجوع و نسل  
روح فیخلقون و بعد دو وجه الارض دفعه اخری انتهی  
یعنی همه این حیوانات و مخلوقات هوای تو از دیکری امیدی ندارد و ماسطاکنی ایشان  
در ذوق ایشان در وقت آن دقیقه که تو عطا میکنی مجتمع میشوند تو دست خود را بیکشائی  
همه ایشان بخوبی میباشند تو زوی خود را از آنها میکشائی اضطراب میکنند بر دین خودی که  
ارواح ایشان را پس خواهند مرد و بسوی خاک که اصل ایشان است رجوع خواهند کرد و بعد از آن  
باز روح خود میفرستی پس آن زنده و پدید خواهند شد و باز از بسکینی روح زمین را باز و کر  
انتهی پس اینکلام که محض در مقام بیان کمال ایشان و تشنگی از می و نه های غیر متناهی  
و اختیار مباد جسمانی بلکه حشر و خویش هم را تحضرت سر زده کدام بر بطراز موعود مخرج  
صاحب رساله و اخبار او دارد و اینجا خوش نهی ایشان علاوه بر این که آیات عبارت  
اولی گذشته در عبارت صحف واضح و واضح میگردد و زیرا که ظاهر است که مراد از روح خدا این  
عبارت همان روح مخلوقه و سبحانه است که در انسان و حیوان مابیه حیوة است چنانچه  
نظیر آن در کلام حضرت خزین عقیب گذشته و اینجا است که اول حضرت و او و این روح  
بقول خود تو عمار و احم فیفتون الحسوس نفس این حیوانات اسناد کرده  
و چه قدر واضح میکند مطلوب ما تقابل موت و مباحیوة و خلقت که در عبارت مذکور است  
علاوه آنکه محض روح خدا و اینجا مذکور نیست بلکه دست خدا و وجه خدا هم مسطور است پس  
چرا بنا بر طریقه خود این هر دو لفظ را بر ظاهر آنها که موجب تجسم است باقی نیندازد و از کلمات  
نیز چنانچه میجویند تلك او اقسمة خیری و اما کلمه روح القدس که صاف در آن بطراز  
لفظ قدس واقع است پس معنی روح حیوة بی ضم ضم آخر یا گیر کی و طهارت و کمالات

و فضیلت و انقیاد و طاعت و دین محض نظر نیاورده بلکه سابقا دانستی که غالباً از  
ازان نفس قدسیه یا نه در مقابل نفس شریره اداره میباشد و بعضی جاهل احوال  
میرود که گنای از ملک مقربى بخواهد باشد و علاوه بر عجز یا سابقه که در خصوص گذشت  
عبارت فضل اول انجیل است که در حق حضرت یحیی وارو کرده و بگوید که عظیم  
عند الرب لا یشرب سمر و کلام مسکرا و معتدل من روح القدس  
و هو فی بطن امه انتهى العیاذ بالله بنا بر عموم ایشان لازم می آید که حضرت  
سیح هم در شکم حضرت مریم و هم در شکم مادر یحیی جا گرفته باشند بقیاس من الشکل  
الاول بدیهی الا نتائج تقریر ان عیسی متحلی مع الروح القدس و روح  
القدس کان فی بطن ام یحیی مع یحیی شیخ ان عیسی فی بطن ام  
یحیی بل هذا التقیر بعینه یحیی فی باب الاب ایضاً لان الاب  
علی رعمهم لا ینفک عن ابنه و تابهیک فی سخاوت مقالات هو لار التلثات  
از دم اشکال تلك اشباغات و الطامات و نیز در فضل یاز و دم  
اعمال حواریین و در روح شخصی ناباس نام مسطور است کان جلا  
صالحاً و متلیاً مع روح القدس الخ و ترجمه آن در انجیل فارسی چنان نوشته  
نیک نهاد و پدر از روح القدس و ایمان بود و میرح ترازین و دین با اعتبار  
نمیشد اگر خوف گستاخی و بی ادبی نبودی همان تقریر تصرف پسور بطل  
شکل اول در مقام هم جاری میگوید و الکلمات الخ من التبیح بکریه این کلام  
عبارت است که در وصف زنی صالحه در فضل نه چنان کتاب در قوم است که آن  
اعمال صالحة الخ یعنی بود آن زن مملو از اعمال نیک پس این عبارت نهفته است

است یعنی روح القدس غالباً کما یرجی حصول ایمان و اعمال صالحه است که باعث پاکیزگی و تقدس  
 نفس میبایند که مرتباً آن بحجرتی است در ارج اشخاص و مقامات و رتبه‌های و پستی و مختلف  
 بوده باشد و اینجاست که تترجم فارسی در ترجمه خود لفظ ایمان را همراه روح القدس  
 افزوده بقول خود بر روح القدس ایمان بوده الخ و هو صریح فی المطلوب و فی ذلک  
 کفایت لاولی البصار و الا بصار و اما بعض عبارات که در آن روح خداستی مذکور است و از  
 بشارت و اضمحیم غیر صلی الله علیه و آله است پس از او دستند از موعود مخرج صلی خود  
 مذکور ساختن از قبیل تجال عارفانه است و سبحی الکلام انشاء الله تعالی معه فی بایفصلاً  
 قوله مستور و مخفی نماند که نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات بخیل بسم الله این  
 و روح القدس بیان و توضیح یافته در آیات تورات نیز اشاره باین سه ذات الهی  
 رفته است الخ اقول این کلام مدفوع است باینکه هرگاه آیات تورات با تحریف خودش  
 اشاره بسوی تثلیث وارد و مخرج در آن نیست چنانچه در او آخر کلام هم تصریح بآن نموده  
 بقول خود به تثلیث ذات پاک الهی شجوا و مرا اشاره رفته است الخ پس آیات مذکور که می‌ساز  
 مخصوص صریح توحید که سابقاً از تورات منقول گشته میبودند و در خصوص توحید الهی نظر  
 بآیات تورات هم قطع نظر از اوله آخر است و متعین و تثلیث محض باطل و عاقل تر از آیات  
 مذکوره دلالت بر تثلیث میکرد و یهود که صاحبان تورات اند و بنام مثل مشهور اهل البیت  
 البصر ما فی البیت ارمیسان با حکام تورات عارف تر از اولی بود و مذکور تثلیث  
 و حال آنکه ایشان بتوحید صریح مثل اهل اسلام قائل اند پس معلوم شد که از آیات  
 مذکوره تثلیث مستفاد نمی‌شود و هو المطامر قوله حال در اینجا هم محض ایه ۱۲ باب ۹  
 کتاب اول موسی را که مبنی بر اعلان نزول غضب سدوم و غور است مرقوم دارد بحم

کلام و عبارات تورات متبرکات العظمی

بدین نحو که نگاه خداوند برسد و موعود که بریت و انس از نزد خداوند آسمان بارانند استی  
 حال و برین آیه فقط خداوند مکرر مرقوم و در بر نرفته در محل اسم خداوند که است الخ اقول این  
 استدلال به غیر از اندکی بنظر قابل ملاحظه باید کرد و بخوشش نفی حسن احتجاجات ایشان  
 بی باید نزد و از مکرر لفظی استدلال بر تلیث میکنند کاش برین کلام سه بار لفظ خداوند  
 مذکور میشود که استدلال به لفظ انوعی مناسبی حاصل میشود و نیز چرا برین تقدیر تبار  
 حقیقی بیان آنچه چنانچه مفاد امثال این عبارات است قائل نمیشود و از او عامی سانی خود  
 چرا باز نمی آید حال آنکه در ترجمه عربیه صحف که بعضی عبارت آن سابقا مقول گشته مکرر لفظی  
 خداوند هم در مقام معلوم نمیشود پس اینطوره استدلال است که خود ترجمه غلط نموده و باینجا  
 بنامی فاسد بر فاسد از آن احتجاج بر تلیث خواستن و عبارت تا بگذارد و الله امطر علی  
 سدد و علی عموذة کبریتا و نارا من عنده من السماء فقلب  
 تلك القوى الموج و جمیع سکاها حتی تبت الارض انتهی و عبارت  
 چنانچه می بینی سوای خدای واحد و یکی مذکور نیست و ضمیر من عنده ضمیر قلب بسوی  
 همان خدا بر اصرار است و علی بدینا خداوند در اصطلاح و بنده بی الترجمة الصیحة التي استهد بها ال  
 اسلم و القلم المستقیم و حق نیست که محاورات در استمالات هر زبان بحسب اقتضای مقام  
 مختلف میباشد و بعضی از آنها وضع منظر مقام مضمر علی سبیل الوجوب و الا لزوم او التخصیص  
 میباشد و بعضی عکس آن پس در بیانکه تکلم مضمر متعارف نباشد لیکن بان بابت  
 احتمال محاوره آن زبان خواهد بود و تخمین کلام در عکس نیست و در زبان  
 عربی وضع منظر مقام متعارف چنانچه در آیات کلام مجیدین دارد و دیده الخاف  
 مالکة القارعة مالکة القارعة و ایضا مالکة القارعة مالکة القارعة



لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ <sup>شهر</sup> پس در این موضع بعد از استظهار اسم ظاهر محل ضمیر  
 واقع است و ازین قبل است آیه کریمه **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ**  
**وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ** الایه چه در مقام احوال  
 ضمیر غایب اربع بسوی خدا تعالی میبود کافی بود پس بنا برین اگر بالفرض تورات  
 عبرانیه تورات لفظ رب مکرر آمده باشد از قبل همین وضع مطلب تمام نمیشد خواهد بود و پس بنابر  
 الدلالة على تعدد الالهة في شئ وما اقرب العبراني من العربي واستشبهته وانما  
 که بعض ترجمین بنصفین مطلب افضیده و مقصود تورات را سنجیده بحسب اقتضای مقام  
 تورات لفظی رب او در مقام ترک کرده اکتفا بر ضمیر نموده و قدر ترجمته من الصحف المطبوعة  
 فی السمة اعتراف فاجع اليها و تخمین احتیاج او از صیغه متکلم مع الغير که در آیات اول  
 همان کتاب مسطور است باین عنوان خدا گفت که انسان را بصورت خود موقوف شد بخود  
 باینکه ای من از غراب افادات است چه استعمال آن در مقام تعظیم شایع و ذریع است  
 و نیز خیا که کلمه اخیر بصیغه جمع واقع کلمه اول یعنی خدا گفت بصیغه مفرد و مذکور است پس اگر  
 آن دلالت بر تعدد دارد و این دلالت بر توحید و تقدیم مقدم میامع معارضه بالادلة  
 العقلية نیز مجرور الضام غیر مع التکلم و صحت استعمال این صیغه کانه است  
 ولو کان واحدا و از اندامین التثنية کما لا ربت و الخمسة فاین دلالت بر  
 الصیفة بالتخصیص على الاقانیم التثنية و ایضا لشهره لبعبة  
 باشبه والصورة فخلص على ظاهر ما شمر بخمسة الدسيا والاخر  
 و تخمین استدل لال او بر این تثلث از آیه باب حصار که کتاب  
 موسی که در مقام دعا و اراد و کشته باین عنوان که خداوند ترا برکت کند و ترا حفظ

کلامی که در این کتاب  
 آمده است از کتب  
 معتبره است و در  
 این کتاب  
 مذکور است

و انقیه

کلامی که در این کتاب  
 آمده است از کتب  
 معتبره است و در  
 این کتاب  
 مذکور است

غیر مباد و خداوند نور وجه خود را بر تو بجلی نمایاود و با تو مطلق کند و خداوند وجه خود را  
 بر تو متوجه سازد و در اسلامت از زانی دارا و شمی از عجایب اجتهادات است چه گاه  
 باشد که در رویای مناجات دهیست یا زو الکیمی می آید پس اگر چنین فکر لفظی را  
 اعتباری بوده باشد قول بابیه کثیره لازم می آید و این اسناد لال میگردانند  
 اقوام ایشان است که در بعضی از رسائل ایشان یافته شد و آن نیست که موفش از  
 بسم الله الرحمن الرحیم که مشتمل بر هشتاد و سه کلمه است بر اسلام در خصوص تثلیث الاله  
 منوخته آن هشتاد و سه کلمه علاوه آنکه بعضی کلمات مشعره بحکیمیت که مانع حمل کلام مذکور  
 بر ظاهر نیست و ربیعات نورانی هم موجود بلکه بنابر طریقه مولف رساله میتوان گفت  
 که این کلام بطاهره اشعار میکند باینکه العیاذ بالله قسم خدا و و جهین است لوجود الوجه  
 فی هر شین او تحقیق الوجهین فی الحسین الالبیین و لا یستحق سنانیه  
 بدین الامرین قال **استحضر** فصل دوم و آن مبنی است بر تکالیف  
 چند که در خصوص شرح و تفصیل تعلیم تثلیث برشته تخریج او هم شاید بنابر مضمون  
 تثلیث که در فصل گذشته از آیات انجیل بیان و ثابت ساخته ایم باینکه بعضی متفکران  
 ربانی قایل کثرت در وحدت ذات الهی بوده مقرر نسبت ثلثه ذات بآنست لکن توفیق  
 و استماع نمایان ازین سخن متوحش گشته خواهی گفت که یا تثلیث در ذات پاک واحد  
 بجهت ممکن و کثرت فی وحدت بجهت نوع امکان پذیر میتواند شد الجواب قطع نظر از  
 کلمات و مطالب اینکه در رد این ایراد سابق بر این ذکر نموده ایم توقع من خفیه را  
 توان است که بعضی اینکار بناده بکلمات و مطالبات آیه گوش و موش داده  
 بانفکرتام متوجه آنها کردی و بعد از آنکه آنها را بدستی و خوبی بخین و حمید

اسید و ارجانم که در انصوت از تجویح برت بد آمده و حکمتی را که درین سر ذات الهی است نمید  
 قبول خواهی کرد پوشیده ماند که خدایتعالی ما را می کلام خود و خود را در موجودات تیرین  
 زوده است و چنان که بیان و اظهار از موجودات محض پس سید کلام ربانی بد رستی  
 نمیده میشود همچنین اگر کسی آن قوت های را که در موجودات ظاهر است نمیده و در صفات  
 مخلوقات و علاقه و تاثیراتی که بیکدیگر دارند مخیر نشد باشد این سید و اسباب بعضی  
 مطالبات و تعلیمات کلام الهی بوسیله واضح خواهند شد نسبت به تعلیمات همین جمله  
 و قیوع نیز بقید بی پر خدیکه کثرت در وحدت است که یکدیگر بیاب تفکر لازم نموده و درین  
 نکته مستوره وقت واجب کرده است یا دره گوئی و تقیض غیر ممکن خواهد نمود لیکن حقیقت  
 چنین نیست بلکه هر صاحب فطانت نازک افکار و هر مودع و هو شیاء درین نکته تحقیق  
 حکمتی خواهد یافت در بحالت ارجانان کسی بگوید که سه ذات و مخلوقات یک ذات میباشند  
 شد زهی ناوانی و چنین سخن عین خلاف و از محالات است اما شخص مسیحی که از  
 مضامین کتب مقدسه حالی شده باشد چنین سخن را بر زبان نخواهد راند زیرا که مضامین  
 آیات کتب مذکوره مطلقا بر این معنی نیامده اند بلکه چنانکه سابقا ذکر شد محض دلالت  
 بر نسبت ثلاثه ذات بذات میکنند که در بحال با هم ابوابین در روح القدس بیان  
 کرده است مثل اینکه کثرت در وحدت در موجودات یافت میشوند چنانکه در یک وجود  
 و ذات نسبت ثلاثه و اگر موجودات واضح و هوید است مخفی ماند که تمامی موجودات  
 محض الهی و بیان حیالات خدایت که در خلقت عالم العرصه ظهور و مظهر آمده و کویا  
 مجسم شده مری کرده اند برین اراده و مطلب که آدمی با دیده بصیرت تفکراتها را ملاحظه  
 نموده از درجات مراتب بقیاس و فهم غیر مزیات برسد و بنا بر این درستان عالم فانی از

برای مشخص صاحب شعور و طالب حق مکتب خایه ایست که نخستین علامتی را در این انوار  
 و اگر چنانچه انسان بعزت تجاوز و کناه از خدای خالق خود و گردان عقل و بسبب این گشتن  
 از نور حقیقی ظلمت پذیر نیست هرگز و در حال انوری بوسیله موجودات و چشم درونی خود  
 خدو و خدو را تا نا و کلامی شناخت بخو که کلام مقدمه یا الهام الهی و دیگر کلامی الهامی و در صورت  
 اما در نیحالت قهر و ظلمت که انسان بعزت کناه الان در آن میباشد بر تیره معرفت خدای خود  
 و موجودات فقط بر بنمای کلام الهی نمیتواند رسید و بس در نیحالت مسایل چند را از موجودات  
 ذکر کرده از آنها ثابت و بیان خواهم ساخت که کثرت فی وحدت امکان پذیر واقع است تا  
 خیال امکانیت تلبث در وحدت ذات الهی بلا خطئه آنها قریب افکار صاحبان خرد و در دین  
 بدین سیاق که برستی مری نسبت حقیقی بخود داشته وجودش مثل برانهاست یعنی بر ذات  
 و صورت و قوت و اینکه نسبتهای مذکوره در پیه اندر واضح و شگاست زیرا که اگر کسی از آنها  
 را در فکر خود از آن شئی پروری بر آید خود آن شئی محدود خواهد شد و چون هیچکس از آنها را  
 بدون نسبتهای مذکوره موجود نمیتواند ندانند پس محال است که هر یک شئی کثرت مذکوره  
 نبوده باشد و هر چند که وجودش از علاقه قوت و صورت پذیرد و میشود باز وجودش بخیر  
 از آنها نیست و همچنین نمودنش مثل است اصل ذات و تابش و گرمی آن و هر چند که نمایان  
 ذات نمودن تابش و گرمی آن امتیاز حقیقی واقع است باز فی الحقیقه یک ذات و مختص  
 و نمودنش با وجود دیگر تابش و غیر مری است باز بهر چیز تابش ساری و با جری  
 مجازی جاریست بلکه از برای خدای حاضر و غایب شش و نونه ایست واضح و مبین  
 و چنانکه ذاتی منسوب نمودن تابش آن بیان ظاهر میگردد و بیا که چنانچه تابش  
 میباشد چنان خدای غیر مری نیز خود را در کلام خود یعنی در بعضی شش بیان و آنها را

و وسیله بقر روح القدس فاعل است و دیگر دایره هر یک از اشکال علم مبنی بر آن  
 میگذرد باز مساحت کرده میشود و نظر بآنکه اول و آخری اند و تشریف میبخشد <sup>مطلق</sup>  
 و مثبت بعنوان ساخت و اگر وضعی را که دایره احاطه کرده مساحت نمودن فهمیدن  
 میخوانی ممکن نخواهد گشت الا بشکلی که تمامی حضور علم مذکور بر آن نیز مشتملند و محض کویله  
 آن پیچوده و فهمیدن میشود و بدین علت مثلث بنیاد و مقناح علم مبنی بر ریاضت  
 لهذا این مرحله را تشبیه آن نمکنند دقیق بعنوان ساخت که خدا چنانچه آیات با سرت  
 انجیل بیان گشته محض در تثبیت و تجلی تثلیث بخمال آدمی تقرب یافته و وسیله آن شناخته میشود  
 و دیگر تشبیه تثلیث در وحدت در خود انسان نیز ظاهر و پیدا و این سه وجه است بدین  
 طریق که اولاً انسان مشتمل بر روح و جان و بدن و هر چند که این تثلیث در وجود او  
 است باز محض است احد بدانکه روح عبارت از وجود باطنی آن است که بنابر این محتاج  
 و قابل نیست و جان که باین روح مبدن میباشد عبارت از نفس ناطقه است تا نیاورد  
 باطنی انسان مشتمل برستی و علم دارد و ثالثاً کلمه انسان بمنیت بر فکر که بغیر از خود او  
 دیگر بر ازان علمی نیست لیکن در کلمه بیان و ظاهر میشود چنانکه گویا صورت می بندد و چون فکر  
 متکلم گردد و قوتی که در آن نهی است بواسطه کلمه بعرضه ظهور آید بدیگری تاثیر میکند پس از  
 مثالهای مرقوم بره آشکار و تعیین شد که در موجودات نیز تسبیح ذات الهی ضحیه اشاره  
 رفته است و هر کس که متوجه آنها گردد و بدین بصیرت با آنها ملاحظه نماید هر آینه کلمه بجز  
 قرین خیال خود ساخته مکان کثرت در وحدت یا و بیان و عیان خواهد گشت و علاوه  
 بر آنست که وجودی می عقل در حد مطلق بوده باشد زیرا که چنین وجود حالی را عقل علم  
 و خارج از قوت اراده و فعل نمیتواند بود چون اگر انسان را عقل و علمی با قوت اراده و فعل

نه بودی در خیال انسانیت وی معدوم بودی لهذا معدوم است که نسبت به انسان  
 نوی عقل حدی محض نخواهد بود بلکه میبایست که مستلزم تعلیل یعنی در ذاتی وی علم از خودی  
 و قوت اراده بوده باشد و این نسبت بخدا نیز محققست زیرا چنانکه از کلام خدا  
 و خلقت عالم موید است اوست خدای قادر و عالم و حاکم و خالق آسمان و زمین  
 پس باید که در ذات پالشی علم و قوت اراده و فعل بوده باشد و غایب اینها از  
 می آید که علیکنه در ذات الهیست از ذات و قوت اراده نیز از علم بسیار و شسته باشد و عا  
 بایست که شخص صاحب افکار و طالب حق قابل نسبت نشاند ذات بذات بوده  
 قبول کند زیرا هر آنکه فقط وحدتیت را قبول کند و این باید که علم و اراده و قوت  
 الهی انکار کند زیرا در صورتیکه اینها را قبول نماید دیگر وحدت محض نخواهد بود بلکه نسبت  
 فی وحدت بنیاست اگر احیاناً کسی منکر علم اراده ذات بوده باشد در خیال خدا نیافر  
 خلاف و باطل چنان کس فقط خیالی با وجودی معقولی علم و ارادتی خواهد بود و نظر باین  
 نقیض باشد باشد خدا کمتر از بشر بوده یعنی هیچ خدای مبیوم و اما چون چنین خیالات باطله کفر  
 کلی میباشد نیاز مطالب مذکوره به صاحب فطانت و ذی غفور و رحیم وین خواهد  
 که ذات الهی نوحدت محض بلکه وحدت آن مستلزم تعلیل است چنانکه خدا تعالی بنابر  
 که سابقا گفته شد خود را در کلام خود همین عبارت و تفصیل بیان فرموده است لیکن  
 در خیال عقل بدیهه ای بمقام مختلف و تجاوز میسر شد زیرا که از یکطرف بنابر تقاضای  
 عقل هیچ لازم می آید که وجود مطلق وحدت محض مطلق بوده باشد و از طرف  
 دیگر بنابر تقاضای همان عقل باز لازم می آید که در ذات الهی علم و اراده نبوده باشد  
 اما چون وحدت محض این را قبول نمیکند پس انسان با همه عقل و کمال بمقام نرسیده

مینماید که فهم مبرک ذات پاک الهی بر وزن انقوه خفاست پوشیده نماند که در همین  
معطلی و سرگردانی از برای ما هیچش قزوئی شعور آن بصیفت تعلیم عمده در حق است  
که میزان حقیقت سنج نه عقل محوری و در بعلت کما الووده و ظلت اندوختن انسانی بلکه محض  
و جت ندکان فقط در کلام بانی حال سیکرد و پس تا کسی قلبا بان رجوع کند حقیقت را  
از آنچه ادبایت مخفی نماند که نسبت ثلاثه بشمار مذکوره را بیک معنی و طریق صفات نیز  
ستوان نامید نهایت در حال جان صفات اند که لازم و ملزوم نمی و احادند چنانکه هرگاه  
یکی از آنها نباشد برائیده وجود آفتشی نیز صورت نخواهد گرفت بخوبی که مذکور گشت و بهم واضح  
و آشکار است که آن نسبت ثلاثه را که عبارت از روح و جان و بدن است صفات نیستند  
خواند زیرا که احدی نمیتواند گفت که بدن یا روح و یا جان از جمله صفات آدمی است بلکه هر یک  
از آنها صفات مخصوصی دارند چنانچه تمامی صفات آدمی یعنی بر نسبت ثلاثه مذکوره اند که قصد  
و شخصیت او متبلر آنهاست خلاصه هر چند یک تنها با همی مذکوره و مرقومه از موجودات نام  
تثلیث ذات اقدس الهی را که ای کشف و تشریح نمیکند زیرا که در موجودات مثل و مانا  
ذات خدا مطلقا وجود می ندارد و بنا برین تمثیلات مذکوره محض تشبیهات است  
و ناقص میباشد لیکن باز شخصی دانا و صاحب هوش از آنها القدر خواهد فهمید که کثرت  
در وحدت محال نیست و بنا برین امکان تثلیث در وحدت ذات پاک الهی را قرین و قریب  
فکر و فهم خواهد ساخت تا اینکه اندر روشنش از تعصب خلاف خالی و مطمئن گردیده و معتقد بکلام  
ربانی شده تعلیم تثلیث را قلیا قبول کند الغرض از آنچه تا حال در خصوص تعلیم تثلیث  
ذات شرح و ثابت ساخته ایم واضح و مبهر نیست و میشود که درین تعلیم از قرائت و تخیل حلال  
و پس همان تفصیل شده است برای شخصی که با افکار نامشوجه آن که رویه با قلب

ان واراده خالص حقیقت باشد هیچ اشکالی و مشکلی متوجه نیاید بلکه تعلیم مذکور به شخص  
 پس و بیان آن ظن و گمان است که هرگاه کسی درباره ذات الهی فکر دقیق و تدبیر عمیق  
 و پیوسته جوید و صفات و طبایع آنها بخوبی و درستی متوجه شود و بر افعیه ظن کثرت در حد  
 زحمت و قیاس خواهد نمود و از همین رکن است که در تعلیمات بعضی مذاهب بت پستان یک  
 می انشماره به تملیک و ذات الهی رفته است از آنجمله اول هند که متابع مذنب برآمده اند  
 بدیکه بخدایان بسیار قایل گشته تیان خود را پرستش مینمایند باز نظر بانرا تیکه در کتب قدیم  
 ان یافت می شود از خدا می واحد حقیقی نیز خبری و از در چنانکه بنا بر مضامین مطالب  
 به نام کتب مذنب ایشان خدا خود را بر سه صفت در عالم بیان و اظهار نموده است و صفت  
 باسم برآمده که اصل اصول خالق کل و در صفت ثانی با اسم و شش که حافظ کل و در صفت ثالث  
 ممشیه که مخرب و مبدل همه است چنانکه از کتاب مسکلی با و پنجاه یک بخش کتاب مذکور است  
 و کتاب است و در کتاب مذکور به و مخصوص تعلیم تملیک بنویان بدین عبارت شروع  
 رانده و شش و شش و ده همان ذات واحد است و سوال نمودن که ایام یک ازین سه کلمه  
 را تو علی است بی عقلی است و اینم حلال و روشن است که تعلیم مذکور که هندویان از آن  
 تملیک می نامند تعلیم تملیک ذات الهی است که در خیل و ضحیه بیان و در توره اشاره بان  
 نه است و نمونه این تعلیم با سبیل تو از ایام نوح در اسم موسی و سایرین با بل هند  
 است یا اینکه حکامی سلف ایشان از راه فکر و خصوص ذات الهی ظن و قیاس ساقط  
 غرض از این سخن قول اول ترجیح دارد و نبات هندویانی که بعد از ان ایام در حال بوده و در  
 تعلیم وحدت خدا تبا و ز نموده و بتعلیم خلاف و حده الوجود افتاده الآن خاص و عام در عوض  
 برای واحد خدایان بی شمار قایل شده آنها را تسائیس میکنند و همچنین مذنب آگاهی است



که ملک مذکور در میان ولایات هندوستان چین و قسطنطنیه و در مذہب قدیم اهل بصره که در آن  
 و نحو آن مابعدہ بوده است نیز اشارت نیست بلکه در ذات خداوند چنانکه از کتب که در جہت بیان  
 و شرح مذہب مذکور تصنیف و مرقوم گشته واضح میگردد و بعضی از حکمای ایام قدیم  
 نیز در راه تفکر و وقت در بارہ ذات الہی بان مرتبہ ظن و گمان رسیدن چنین قیاس نموده  
 کہ ذات اقدس باری تعالی خالی از نسبت ثلاثہ ذات بذات نیست از پنجمه افلاطون  
 نام کہ یکی از مشہورترین حکمای ایام سلف و قریب چهار صد سال قبل از مسیح  
 و نیز ارسطویش از محمد زنی بوده بخدا یکی واحد و قدیم و خالق آسمان و زمین اعتقاد  
 داشته است اما بر چندیکہ باین اعتقاد رسیدن بود و باز باین گمان خلاف افتاد کہ با  
 ہیولی مانند خرد قدیم است و خداوند آنکہ عالم را بقوت و قدرت خود از اجزای پاکہ از ہیولی  
 آفرین باشد و بنابرین خدا را اصل خیر و ہیولی را اصل شر میدانست و در خصوص ذات الہی  
 معتقد بہ نسبت ثلاثہ بوده است بدین عبارت کہ ذات خدا را مشیخ ذات و عقل کل نفس کل  
 و نسبت ذات محض بدین خوان عقل کل و بعد از معرفت الہی تفصیل داده است و در خصوص  
 نفس کل گمان او چنین بوده کہ عالم از علاقه و تاثیر آن ہیولی ایجاد گشته باشد  
 فقرات و تعلیمات مذکور در کتاب پنج طبع و معنوس نام واضح معلوم میگردد و بعضی از حکمای  
 بعد نیز تعلیم مذکور را بر این پایه رای افلاطون قبول نموده در کتاب خودشان ثبت ساخته اند  
 و این مرحلہ کہ آیا افلاطون باین قیاس را بنابر عقل و فهم و سعی و وقت خود نموده  
 و یا آنکہ از ملت یهود و یا از اهل ہند و یا رسیدن است واضح و معلوم نیست و ما در این محل  
 بویان بعضی حکمای اہل اسلام نیز نظر بافتکار و فقیہی کہ در بارہ ذات الہی نموده مان  
 در جہت خیال و گمان رسیدن اند کہ ذات الہی حدت محض نیست برین بیان کثرت در وقت

حق تعالى شده از بقا که از کلمات آیه که از کتب ایشان استخراج گشته استکار و واضح است  
 مثلا کاشانی در کتاب اصطلاحات خود در باب تفصیل ذات الهی چنین مذکور می سازد که  
 التجلی الاول هو التجلی الذاتي و تجلی الذات و حدها ذاتها و هي الحصة الاحدية  
 التي لا نفت فيها ولا رسمها ذات التي هي الوجود الحق المحض  
 و حدها ذاته عينه لان ما سوى الوجود من حيث هو وجود  
 ليس الا العدم المطلق التجلی الثاني هو الذي يظهر اعيان  
 الممكنات الثلاثة التي هي شئون الذات لذاته و هو التعین  
 الاول بصفة العالمية القابلية یعنی تجلی اول تجلی ذات است که بنابر آن  
 ذات ذات بیان میگردد و پس از این مرتبه شئون الاحدية و شئون  
 زیرا که ذات یعنی وجود حق محض و عين وحدت است چون مرجه که سوا حق وجود است هیچ  
 مطلق است و تجلی ثانی آن مرتبه ذات است که اعیان ممکنات الذاتیه و ان خاصیه و زوایا  
 که شئون الذات یعنی اشیا نیکه در ذات مخفی اند بذات معلوم میشوند و این تعیین اول است  
 که الحقیقت عالمیه قابلیت دارد و همچنین دیگر می از حکما و اهل اسلام در کتاب اصطلاحات  
 علم فقهیه بیان همین مطلب مرقوم در ششم است تعیین الاول یعنون به  
 الوحدة التي انبثت عنها الاحدية والوحدية و هي الحصة الاحدية  
 اول مراتب الذات و اول اعتباراتها و هي القابلية  
 الاولى لكون نسبة الظهور والبطون المأعلى الاربعة  
 بتعین الاول عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تمیزها  
 عن الذات الاستیثار النسبی لا الحقیقی فاما ان الوحدة لا هي

٤٨  
اول التعينات للذات من جهة انه لا يصح ان يعقل وراها إلا  
الغيب والإطلاق التعيين الثاني هو رب الذات وهي الرب  
تظهر فيها الاشياء ظهوراً وتميزاً علياً ولهذا تسمى هذه الحضر حضر  
المعاني وهذا التعيين الثاني هو صورة التعيين الاول وذلك لانه  
لما وجب انشاء الكثرة في التعيين الاول وكذا التميز او الغيرية لم يكن  
التعيين الاول هو حقيقة الواحد لا الحقيقة الزائفة في جميع ذلك  
مع انها اعني الوحدة لكونها متضمنة لمنسب الواحدية  
ولا اعتباراتها التي لا تنهاى تعينات ابدية تهازم من ذلك ان  
يكون التعيين المعاني الكثرة التي هي صورة ضلال لا اعتباراً  
المدرجة في الوحدة تعيناً ثانياً لها فذلك هو التعيين الثاني  
الاحالة فجميع الاسماء الالهية المنتهى للتاثير والفعل وجميع الشيو  
والاعتبارات المدرجة في الوحدة فحالة وحدانية ثانياً  
تصير مفعولة متميزة في هذا التعيين الثاني الذي يسمى بالمرتبة والثانية  
هذه المرتبة بالالهية وبالنفس الرحمان وبالعالم المعاني وحضر  
الارستار وحضر العلم الازل وبالحضر العائيه وحقيقة الاشياء  
الكامالية وبحضر الامكان فكل ذلك انما هو هذا التعيين الثاني  
حسب اعتبارات ثابتة فيه مع توحيد عينه ولما تسميت بالمرتبة  
الثانية فله كونه صورة التعيين الاول الذي هو مرتبة الذات  
القدس ولما تسميت بمرتبة الالهية فله لك بساطة من

۴۹  
کون التجلی الثانی الظاهرية وفيه هو اصل جميع الاسماء  
الالهية التي جمعها الاسم الجامع وهو اسم الله تعالى  
ولهذا يسمى هذا التجلی الکاین فهذه المرتبة باسم الله  
ولا اله الا الله بوجه جميع العبادين في هذه المرتبة التجلی  
فيها فكونها مقصد هم الداعي تسكن اليه نفوسهم  
وتطمئن بها قالوا هم يعني تعین اول ان وحدت است که احدیت و واحدیت  
از ان صادر میگردد و وحدت مرتبه اول ذات است و اول اعتبارات که اول قابلیت  
است زیرا که نسبت ظهور و بطون و با و دا و در ان مرتبه وقوع میابد و تعین اول اعتبار  
است از نسبت علت ذاتیه بدین معنی که آن علم بابتدای نسبت بهی که در ان حقیقی ذات  
تتمیز میابد و آن وحدت اول تعینات ذات است و از جهت است که در این مرتبه  
چیزی از برای فکر نمیباشد مگر غیب و اطلاق تعین ثانی ان مرتبه ذات است که  
در ان ظهور و امتیاز مییابد پس مرتبه مذکوره حضرت العالی خوانده می شود و  
چنین تعین ثانی صورت تعین اول است زیرا که در تعین اول با اتفاد کثرت و تمایز  
و غیرت واجب بود چون او عین وجود حقیقت است که باینه جمع اینها است بر خدی که  
نسبت ثانی واحدیت و اعتبارات بی نهایت آن یعنی تعینات ابدیت در ان تعین  
ازین سبب لازم است که تعین شود تا قابل کثرت بوده باشد و این صورت خلاصه اعتبار  
مدرجه وحدت است و این تعین ثانی است بلکه در تعین ثانی لا محاله جمیع اسماء الهی  
منتهی تا نیز فی فعل جمیع شیون و اعتبارات مدرجه وحدت است خلاصه جمله وحدت در ان  
مفعول متمیز مییابد و این تعین مرتبه ثانی نیز خوانده می شود و مسمی میگردد و مرتبه اول است

نفس حانی در عالم معانی بحضرت استقام علم ازلی و حضرت عاویله انسانیت حقیقی کمالیه  
 حضرت کان تجلی ثانی کل این اسبابنا حسب اعتبارات ثابت و دارنده که در امری متحد  
 عینیه در آن هست اما بر تبه ثانی سسی گردیده است زیرا که صورتها تعین اول است که مرتبه  
 ذات اقدس الهی است و اما بر تبه الوهیت سسی گردیده زیرا طام هر کننده آن است که از هستی  
 تجلی ثانی شناخته میشود و در آن اصل جمیع الاسماء الکلیت هست که در اسم الجامع الهی  
 جمیع اذن اسم الله تعالی و لا اله الا الله است که جمیع عابدین متوجه بهین مرتبه تجلی میشود  
 و آن مقصد ایشان است که در آن نفس شان ساکن و قلبشان مطمئن میگردد و در کمالی  
 نیز تفسیر کلشن از محمودی نظر بمضمون مطالب فرمود چنین گفته است که ذات احدیه  
 چون اقتضای تفسیر این کلمه که بزخ جامع است بیان خوب مکان احدیه با اعتبار این  
 اسم الهی و این تفسیر این تفسیر اول را عقل کل و علم و روح عظم بخوانند و بگویند این اسم  
 با اعتبار زلف صفات است و اعیان جمیع اشیا را خیب و شهادت که گویند گفته است  
 این تعین اول السبیل امتیاز و علم حق ثبوت یافتند و بدین تجلی نفس حانی نیاید یافت  
 نفس حانی عبارت از طوطی حقیقت است بصورت ملکات و این تجلیست که فاضله است  
 جمیع موجودات فرموده و اول مرتبه که قبول این فیض فرموده تعین اول است و در حصول  
 بهین بیان شدن ذات ذات که مضمون کلمات فرموده حکم السنه و بیابانها خد خود  
 در علم نشاید مینماید بقوت شیت خود عالم اخلق کرده خود اهلان طهارت ساخته است  
 جامی در کتاب تحفه الاحرار خود چنین نظم کشیده که نظم شما به خلوه غیب از غمت بود و بی خلوه  
 که در دست آینه غیب پیش درشت بود و بی خلوه غیب از غمت بود و بی خلوه غیب از غمت بود  
 اول بود و پس پیغمبری این غرض نه پیغمبر کس به نطفه آبا مضیق حیات بود و مضمون انجم

احوالات به بود درین همد و بسته دم به طفل معالیه بخواب عدم نه که چه نمی دیده در احوال  
 داشت به حسن تفصیل و شیون اگر داشت به خواست که در آنه ای گردید بر نظر خویش  
 شود جلوه گردید پس حکلمات فرموده که از کتب بعضی حکمای اهل اسلام استخراج نموده فرمود  
 داشت به ایم بلا شک شبه معلوم و یقین بگیرد که حکمای مجیدان نیز معتقد کثرت در وجود  
 ذات الهی بودند به سبب ثلاثه و ذات بذات قائل اند بدین عبارت که بنا بر حکلمات  
 اول ذات محض و منفی تجلی اول و ثانی است یار می دهند و چون ذات مطلق و محض  
 پیش نه که فکر و خیال آن نمیتوان رسید چنانکه مصنف مذکور مسطور داشته  
 که آن طرف وحدت چیزی برای فکر نمی آید مگر الغیب الاطلاق نامی از ذات  
 منفی و مطلق تجلی با تعین اول است یار می دهند به این معنی که تجلی ذات  
 بذات بیان می کرد و علم از ذات تمیز می آید چنانکه در خصوص این تمیز می گویند که  
 به آن غیب نامش داشت به جلوه نامی همه باخویش داشت به نظر قول کلماتی چنین  
 از اراغی کل میخاستند و در نیز تمیز به چند یک عیان الکلمات الثابته در علم متضمن است  
 به این تمیز بنیافته تا میر این کاشانی میگوید که تجلی اول را حضرت اللاحذی می خوانند  
 تا نشانی از تجلی با تعین ثانی را امتیاز می دهند به معنی تفصیل که در نیز تمیز ذات عیان الکلمات  
 الثابته یعنی عیان اصول است یا که در ذات خدا مخفی اند بطور آمده و امتیاز  
 می آید به این معنی که علم خدا و بس یعنی چون خداوند اش خلق است یا که در  
 پس اول آنها را بار آورده و علم خود آورده و فلان را این تجلی عبارت است از قوت ذات خداوند  
 چنانکه تجلی اول عبارت از علم در ذات است بنا برین حکما محمدیه نیز مقرر و معتقد به سبب  
 پاک است که ذات را از علم و از قوت را از فعل امتیاز داده و عیان الیه

که خدا محض مراتب تجلی اول ثانی شناخته می شود و قلب عابدین فقط بواسطه تجلی زکوة رسالت  
و مطمئن میگرد و مخفی نماید که مقامات و خیالات حکمای اهل اسلام و سایرین نه بدین قصد  
مطلب این جامع قوم داشته ایم که با کلمات ایشان تعلیم تلبیس ذات اقدس الهی بیان  
گردید بخیل التفصیل و ثابت سازیم باینکه گویا باینه سخنان ایشان معتقد بوده آنها را  
قبول نموده باشیم حاشا بلکه اعتقاد و این است که همیک از حکمای برهنهائی عقل خود بکفایت  
الهی رسیده و آزاد گردیده است و اگر فاضلترین ایشان در تمامی ایام عمر خود سعی بلیغ  
نموده ما و ام الحیات مستغرق در یابی انکار کرده و باز آن توانائی را نخواهد داشت که سر می از سر  
ذات خال ایستاد **از همان در زیر که عالق ذات لایدر کش فقط بخود او کشف و واضح است**  
و او می از **این قدر می تواند داشت و اظهار ویان ساخت که خدا در کلام خود بیان**  
**نموده است که هر آنچه خدا بیتی در کتب زهد سه در باره ذات خود کشف نموده هرگز بر**  
تمامی مقامات و خیالات جمله حکما ترجیح کلی دارد و چنانکه شمع آفتاب عالمات احدی  
باید و بسیار شغل نیست بجهان تعلیمات و مطالبات کلام الهی احتیاج بدلائل و اثبات  
از قول حکما ندارد و در حال کلمات چندمی را که از ایشان درین مصنفات خاطر نشان سازیم  
محض آن علت است که از آنها بیان و ثابت کرد که در تعلیم تلبیس سطوحه بخیل هیچ بهر گوئی  
و کجروی صورت وقوع ندارد بلکه بخلاف این این تعلیم مرتبه موافق عقل محض و واقعیت است  
که افضل حکما از راه وقت و تجلی و افزه و فکر و فعل کثیره که در باره ذات الهی آورده بجهان و تلبیس تلبیس  
در وحدانیت ذات الهی رسیده اند نهایت آن توانای را انداختند که بآل خود که این صفات را بدستی  
تفصیل و تمیز می کردیم که بتر فریب چنانکه مذکور گشت محض از آیات با هرات کلام را بسینه  
بپایستد و غرض از اینست و فهمیده میشود و فی الجمله باینکه در تعلیم تلبیس و کجاست نه این

برای عقل انسان محبوب مستعد و با کلیه برون از محیط فهم و درک او خلقی نیست که چنانکه باب  
 همچنان باین و روح القدس نیز در آیات مجمل بنحو که سابقا بیان و ثابت شد کون و علم  
 قوت از او فعل منسوب شده لیکن بدین عبارت که چنانکه محض یک ذات است و پس  
 همچنان نیز یک علم و از او فعل میباشد و پس نظر باین از قرایه که گذشت و حدیث الهی است  
 مرقوم شده بود انھی تمام و یقین تا این و ثابت گردید و چون تثلیث ذات الهی از قرایه عبارت  
 و مضمون معطوب است بدین علت تثلیث ذات خالق است ثلثه که در انسان و سایر مخلوقات و این  
 می شود و نهایت مراتب برتر و اعلاست زیرا که نسبت بنهای مذکوره و مخلوقات تا تمام  
 بجهت آنکه خود مخلوقات کلیت ندارند لیکن نسبت ثلثه ذات خدای کامل علی الاطلاق چون  
 او کامل اند علاوه بر چند که تعلیم از برای کسی که مضمون کتب قدسیه در مطالب آن  
 رسیده و از عالم علمی منور گردیده باشد چنان واضح و ثابت خواهد گشت و اینست که  
 و شنبه و قلش خواهد ماند باز و ای که درین عالم فانی است با و نیز که باسی معلوم نمایند خود را که  
 پس محمد اعیالی بنا بر مصلحت و حکمت خود این سر ذات را درین عالم سفلی از زندگان خود و پدید  
 در جهان و شنبه است تا آنانی را که در بنیالم کلام معتقدند خود را شناخته و عبادتشان  
 نموده اند و دران عالم در معرفت الهی بمراتب کمال رسانیده اند و در عالم ذات و احوال  
 خود را در این جهان با ایشان بیان و عیان سازد و احوال بوساطت اینهمه متعلقات می بیند و احوال  
 و تحت روبرو و الهی خیر و دانی فهمیم لیکن دران وقت خود را می بیند بنوعیکه یافته شده ایم  
 و چون آنچه کامل است از جزوی باطل میگردد و چنانکه مضمون کلمات مرقومه در آیات او  
 ۱۲ باب سیم و نهم تا اول بابل و قرقر است اقول به شنبه بگردشی که توحید الهی نظر  
 با اینست که مضمون سابقه نظر از او در حقیقت ثابت و یقین است و تثلیث مخترع و همچنان



محض از قبیل او هام و اضغاث احلام که بزعم ایشان عبارت از غیر انسانی است  
آن را در دو قدم از جواب غنا مفصلا و هرگاه عمده مستندات ایشان با حسن و محض و باطل گردد  
پس حال حاجت بقصص دیگر کلمات تمهافه و شبهات متناقضه آنها نیست لیکن درین فصل  
مؤلف طول بسیار داده و الفاظ و عبارات غیر محصله را در ساقه انداخته اند مناسب چنان  
نموده که بر مری بصیرت ناظران مستعان الاجمال در انتقام هم اشاره بطرف نقص کلامش نمود  
شود و اندیختن الحق بکلماته پس گوئیم که این کلام طویل الذیل مخرب و مجرب و اول تمثیلاتی  
خند که انرا در باب ثلثیت متقدم غیر موجود بزعم باطل خود از عالم شهور آورده و در  
از بعض عقاید باطل ایشانست که این متخلین اسلام ستنا و خواسته و کلامها مقد و حاکما  
ستطلم الشاکر و ایضا علیه السلام و اینها حال کسانیا از یک سویت پرستان مشرکان برای تعالی  
و اینها در حد و از یکجانب حکمای زمان منکر نبوت پیغمبرانند و هم بعض  
متخلین اسلام که بدروغ نام اسلام بر خود بسته اند و از اسلام ایمان ایشانرا بر و نصیبی  
حاصل نیست برای تقویت نصرت آنها که مبت حجت نیست موجود و از هیچ حقیقت خارج  
مشهور ظاهر میشود و کفر له و احده و مع قطع النظر عن یک نقول اما بطان امر او را  
مذکور پس از بحث که اول کلام مادر استحاله اجتماع ثلثیت حقیقی با وجودی و احده  
که ثناء دعای انسانی آن میکند و در هیچ مثالی از امثله مذکوره این اجتناب از ثلثیت  
و توحید حقیقین در یکجا حاصل نیست توحید باعتبار ثلثیت مجموعی و اعتبار اعتبار اجزای  
یا صفات و دیگر امور خارجی بیو خارج عن محل البحث بدینهمه و انیا اگر این جمیع اعتبارها تعد  
حقیر در حوادث ممکنات متصف ترکیب یعنی خارجی هستند و صفات آنها مغایرات آنهاست  
حال تمیز شد پس از آنکه از هر ترکیب خارجی و در سینه منزه است و اینها در حد و

ایضا فی صدر السالک بر این قیاس نمون قیاسی است و در کار قیاس مع الفارق  
 ثالثا نشانهای او که درین خصوص آورده همه کل و غیر شش النظام بمعنی است و فصل  
 کلام خود را بعد از مثال اولش منقطع میداریم پس میگوئیم که مثال مذکور خود در اینست بخود  
 اول آنکه بر شئی مرئی که در آن امری نه فرض کرده خالی از جسم و حیثیات نیست و جسم و  
 قطع نظر از صفات و امور خارج از اجزاء کثیره بلکه عند حکما از اجزاء غیر متناهی مرکب می باشد  
 پس تخصیص ثلث در این موضع محض لغو و معنی نمیشود و وجه آنکه حکم با شئال بر شئی مرئی بر  
 ذات و صورت و قوت کلیه از سر باطل و آنچه بعضی اهل علم مثل سواد و یا صفت نیز مرئی است  
 حال آنکه هیچ قوتی ندارد و بکلیت نامی جاوات و احجامین حکم دارد و ذکر آن در بحث بعد  
 است بیل طبعی را راوده کرده منع ان الموالید منع المایا و ایراد البیاض  
 یکفیی لرفع توهمه و جالبه سوهم آنکه معلوم نیست که درین مثال از تصور چه چیز را راوده  
 است و از آن صورت جسمیه است که حکما از اجسام ثابت میکنند پس در تصور  
 که صورت است چه تصور کرده که از پایه اعتبار ساقط گردیده و بدل ثلث چه چیز است  
 گذشته و از آنکه بحسب قسمت و پیمانه و اجزای فرد و اجسام حاصل است علاوه بر آن که  
 و در تصور ذات و ثبوت از ترویج هم گذشته بکلیت که رسید علاوه آنکه چنین صورتی مخصوص  
 اجسام است و شئی مرئی و کلام مولف اعلم از آن و بعد تصور ذات را از صورت جدا کرده  
 صورتی ندارد و لان الصور مجرد ذات الجسم فلان تک عنه فی جمل فرض الثلث من البیاض  
 که اگر مقصود از این صورت شکل ظاهر است که بسبب احاطه حدیاح و در حال میشود پس آن  
 قوام ذات جسم و غیره داخل نیست اگر چه لازم وجود آن و خارج است و برگاه ثبوت چنین  
 امور خارجیه لازم رسید پس اینها را که معنی اول عرض و حق مایا احد ما چه معتبر باشد

چنانچه  
 است

و التثلیث فرعون و نوبت و تریح و تسلیس غیره جز آنست چهارم آنکه از کلام مولف بر یک  
 شیء انشائی خود و از غیر خود لازم می آید و هو باطل بالبداهه تقریرش آنکه در ترکیبش از  
 موصوفه مذکوره ذات آن شیء را هم شمار کرده و انشائی عین ذاته فلزم ترکیب  
 من نفس و من غیره و هو الطلوب و علی هذا فاین التثلیث اللطیف و اما  
 هو الاثنین الخفیه فقال **خمس** آنکه بعد از تثنیل میگوید پس حال است که در یک  
 شیء کثرت مذکوره نبوده باشد انهم العجب کل العجب برگاه در تحریر سابق خود مولف اعتراف  
 کرده که فعل السائل اینجا بیکار و معطل محض است پس چرا جا بجا باین شد و در حکم  
 استعمال **بسی** و در جرائفی **بعض** و در مقامات از انجیل و تورات خود  
 نمی آید و حال آنکه حکم استعمال در خبر منع است چونکه سابقا دانستی که سواد و یا ضریب و کلو  
 باوصف اینک از انبیا کیمره مرئیه است باز هیچ قوی قهقی قدرت و نه بعضی میل طبعی دارد  
 نیست که در امر غیر قهقی غفل او بخونی کار میکند و در امر قهقی هیچ کاری میکند و اما  
 تألیفش که در آن ذکر نور و لذت آورده پس اولاً این مثال غیر محض المعنی است چه از  
 نمی شود که این برود و ایک مثال قرار داده و از نور و شنی نار را قصد نموده یا این هر دو را  
 دو مثال ساخته و از نور و جرم شمس را ذکر نموده و شنی نار را که این نظر من بعض کلماتهم  
 و هو المبادر من کلامه ایضا بعض القرائن و اما یا بهر کیف تو حید و جرم شمس و جسم ناری  
 یا با اعتبارات و تعدد و بسبب خواری خارجیه صفات که اینا حرارت است خواهد بود و از انظار  
 الذات یاریه عن الصفات یا تو حید در ان بحقیقت مجموعی و تعدد باعتبار احوال آن  
 پسوی ذات و عوارض خارجیه شده و اعتبار الذات مع الصفات کمتر شرح من بعض  
 کلماته و برین و تقدیر اجماع و وحدت و کثرت حقیقتین در چهار وجه است که متنازع فیهاست

و هو المبادر من کلامه ایضا بعض القرائن و اما یا بهر کیف تو حید و جرم شمس و جسم ناری

و حال عند العقول السلیمة دین بسبیل غیر لازم مکنون التوحید اعتبار یا علی الثاني دان استیم  
 مع التقدير یقینی به عدم لزوم الاجتماع علی الاول لتعلق الوحدة بالذات عاریة  
 عن الصفات وتعلق الکثرة بها مع الصفات علی ان التوحید علی ذلک التقدير الضای  
 سبب یقینی فان الجسم مرکب من الاجزاء الکثیرة و وحدته الشخصية انما تكون بحسب الظاهر  
 و جمیعته الجسمیة و هو اعتباری لا غیر فالتشال لا یطبق علی المثال له من جمیع و نحو ش  
 فی البین بایین و البین بایین الصاف غفنی مستور نیست که مجوز جریان این تشال  
 بعینه در باره الهی چاره و کزیری نیست از قول به مرکب الوجود و حیات تقوین و قضا  
 الی الثالث و کونهما من قبیل الاعراض و لا ینزل بقاتل و یجوز تشال در باره و مثلث  
 هم نمی ربط و مهمل است نه معلوم میشود که دائره را برای اجتماع و حیات و کثرت مثال  
 داده و نه عالی میشود که از برای مجهولیت مساحت آن ذکر ساخته و هم از دائره چیز  
 را بر او ذکرده ایا مراد از آن دائره سطحی گرفته یا دائره خطیه اگر برای مثال وقوع کثرت فی الوحدة  
 از او در مقام ایراد کرده پس چرا مجهولیت مساحت آن را در ظل داده و اگر برای همین مجهولیت  
 از او ذکر ساخته پس ذکر آن در مقام محوشت خط که کلام در آن در اجتماع توحید و مثلث  
 مناسبی ندارد و اگر انکه مراد شش شصت مجهولیت توحید فی التلیث در ذات الهی است  
 ششش بوده باشد و آن بجاست چه فرض کنیم تسلیم این مجهولیت سابقا بکثر  
 بین گفته که میان عدم ادراک و ادراک عدم فرق بین است عقل عدم حصول اجتماع کثرت  
 دو وجه تحقیق بین ادراک کرده پس این ادراک عدم با عدم ادراک اشیا و مجهولیت آنها  
 یکدیگر تشبیه می توان داد و قیاس می توان کرد علاوه آنکه مراد از لایحتمل مجهولیت ششش مطلقا  
 کرده چه ایا از اعتراف بمجهولیت ششش بواسطه مثلث نموده که بنا فی قول او را اوست و ارد

بجواب از این سوال

و

دائرة خطية كلام و منافات دار و این قولش که نامی اشکال مندرسه در آن میکنند بر اینست  
 کرده می شود این خطی است که نامی اشکال در خط واحد در نمی گنجد زیرا خطی اعتبار است  
 در آن سطحیت از این خواهد بود اما از او سطحی پس منافی قول آخر است که اگر دست  
 که دایره احاطه کرده است ساخت نمودن بنوعی نام خطی است که نامش خطی است بمعنای  
 دایره با وسعت و هویتانی سطحی در باجمعه فکانه میناک مضطرب تا بخود عن اجمال  
 و اجمال و با قطع نظر از این میگوئیم که دایره مذکوره در هر دو صورت یعنی خطیت  
 و سطحیت مثال اجتماع کثرت و وحدت نمی تواند شد اما علی الاول فلان الدایره منقسمه  
 تكون فاما اشکال الحادیه فی جودها و هی کتون مطروقه لها و الف و المظنون کلاما  
 متغایران لایا فی تعدد واحد با حده الاخره فی بادی الرامی و الا فالدایره و لو كانت  
 خطیه ایضا منقسمه علی الاجزاء الکثیره طو لا بحسب القسمة الوهمیه و الجواهر المفروقه بنا علی اختلاف  
 الارض فلا تكون واحده حقیقیه و اما بنا برانی پس اگر چه فرق ظرفیت دایره در مظهریت  
 اشکال این صورت ها است که از این خواهد بود لیکن تا هم تعدد بحسب اجزاء و وحدت شخصیته با هم  
 مجموعی یک کیفیتی و کل غیر تجزیه و اینا فلیست هذه الواحد و واحد لا فی  
 الحقیقه فلا یناقض التعدد الحقیقی و الکثرة و ایضا لا یلزم  
 فی الدایره وجود کل واحد بالفعل فضلا عن الاشکال  
 و انما ینها امکان حد و ثقل جعل الدایره مثلا لا اجتماع الواحد  
 و الکثرة لا یخلو من نوع صفاته و مخمین است کلام در تمثیل  
 و اختلافش که در خصوص این اسم احتیاج کرده چه تمثیل باعتبار اصله که از  
 مثل است حامل توحید اعتباری شخصی بحسب این مجموعی ترکیبی و دایره

جواب ثلث

جواب ثلثات انسان

چنینا که مراد از ثلثات را بالاستقلال برای اجتماع وحدت و کثرت مثال قرار داده  
 بلکه از مجموع دایره و ثلثات و بخصوص تشبیه خواسته و منظور اینست که چنانکه  
 مساحت دایره واحد از ثلثات و می ثلث شعب حاصل میشود همچنین ذات واحد الهیه فایده  
 ثلثه نصیب نمی شود مفعول است لیس بطلان ایضا اظهار این لایزال حاصل عن اجتماع  
 التوحید و الثلثات فی محل واحد و کون الدایره مغایره لثلثات بالبادیه مفعول  
 الاول نظر فالثانی فرما که لا یخفی و از همه عجیب تر آنست که می نویسد و دیگر تشبیه  
 در وحدت و روح و انسان نیز ظاهر و پیدا و این بس و جهت بدین طریق  
 که اولایان مشتمل است بر روح و جان و بدن و هر چند که این ثلثات در وجود  
 او موجود است باز شخصی است و احوال این سخنان را که اخبر که فسون و مضحک و بیایان  
 است ملاحظه باید کرد و امثال چنین کلمات قابل جواب و لایق التفات نیست بلکه  
 کجاست و بصورت از این عین جواب است لیکن بخوف اینکه اگر مردم تشبیه کرد و جواب آن  
 نموده می شود پس بگوئیم که اولاد و مولف در بر می رانی را بر آورده ذات و صورت و  
 و چون که انسان هم شیء مرئی است بیاید که امور ثلثه مذکوره و از غیر موجود بوده باشد  
 هرگاه این سه امر را با سه امر جدید که در مقام افاده فرموده ضم کردیم بی تکلف باختران  
 خود او شش امر و ذات انسان حاصل کردید و آن ضعف ثلثات است یعنی آن  
 که لا یخفی و همچنین چون ثلثین اولین را با ثلثین آخرین استین که مخرب انشاء الله  
 ذکر آنها می آید منضم ساخته حاصل جمع بدو دایره امر رسیده و ثلثات متوسم بدو ثلثات  
 کردید و تا این بیان که از ان امور ثلثه معتبره فی ذات انسان شمار کرده اجسام  
 کثیره فضلا عن الاجزاء الوهمیه الحسیه مشتمل است و از آنها تالیف و ترکیب یافته

مثل الودم والعظم والجلد والشعر والشحم والعروق والنج والعصب بخبر که هر یک از اینها یکی  
ست مثل مثل بر اجزای کثیره مثل سایر الاجسام چنانچه سخنانها را سخنان  
تشریح و دست و چل و پشت عدد و با سوا می ریزد در جسم انسانی نوشته اند  
و عروق را سه صد و شصت و شش عدد شمار کرده اند و در باغ هفت طبقه و در جسم  
طبقه ذکر نموده اند و تقضای قضیه بدیهه خبر و خبر خبر و همه این اشیاء از اجزای انسان  
است و بواسطه نمبطنه و ظاهر و روح و نفس با طقه و قوای آنرا از ماضیه و ماسک و دفعه  
و غیره علاوه بر آن پس با وصف چنین کثیر کثیر وجود انسان را مثل بتلیث  
قرار دادن ابعجاب است و بهر کیف در اثبات چنین مرکبات توحید مینماید که اعتباری شخصی  
با اعتباریت مجععی چنانچه خانقاه و مدرسه را میگویند که یک خانه است حال آنکه در  
حقیقت از اشیای کثیره تا لایف باقیه من الحرات و الاحجار و الاحشاش و آلات النبا  
و حصول وحدت حقیقی نیست مگر در بیان مطلق که از بزرگی منزله و مبر است و آن را  
باری عز و جلال است که در این هیچ تعدد و کثیر را معنی نیست که اعتراف به تنفسه فی تعدد الارباع  
علاوه آنکه از کلام مولف و مقام فائده پس جلیله حاصل گردیده و آن نیست که مولف  
فرموده بدین ابراهیم و نظم امور آنکه که وجود انسان را بر آنها موقوف ساخته کشیده و آن  
را در کتب از روح و بدن هر دو قرار داده پس الحال وقت آنست که حسب عهده غنای قلم  
در باب عیسی بن مریم علی نبیا و علیه السلام در مقام بیان بیاوریم پس میگوئیم که ایام و اوقات  
رسا قابل انسانیست عیسی است یا نیست علی الثانی پس اگرچه قول او مصداق است  
خود را در وجود و گویند عیسی بسیار است و انسان فی البینه و الصبوة و التوکل  
البشری و لوازمها من الاكل و المشرب و النوم و البقرة و النمل

عیسی  
صلوات الله علیه

والحرارة وليس قوله من غراب والطارة البحرات كالبهار الاسع  
واحبار الاموات باعجب من تكون آدم وحواء من غيرهم واب جميعنا  
و ظهور خوارق العادات بل ظهور مثل تلك المعجزات بيننا  
يد بعض الانبياء كادريس واليسع وموسى عليهم الصلوة والشفا  
وايضاً في المواضع الكثيرة من الانجيل عبر عيسى عن نفسه ابن البشر  
ابن الانسان كما في الفصل الرابع والعشرين من انجيل متى انهم  
يرون ابن الانسان آتياً على سحاب السموات انتهى وفي عهذه من  
الانجيل وابن الانسان لا يكون الا انساناً كما شهد به البديهة  
وايضاً عبر عن نفسه في مواضع عديدة من الانجيل مرة بالبنى  
كما في الفصل السادس من انجيل متى انيسريان  
نبي الاية مدينته وعند النساء وبني الخ وعني بالبنى نفسه كما  
لا يخفى على من راجع اليه مرة بالرسول كما في الفصل الثالث عشر  
من انجيل يوحنا قول كلميس عبد اعظم من سيده ولا رسول اعظم من  
ارسله الى ان قال من يقبل واحد من ارسله فاني يقبلني ومن يقبلني  
فيم يقبل من ارسلني الخ وايضاً جعله بوصف في اول رسالته الى اهل رومية  
رسول لا تشبه من العدد والنبي والرسول لا يكون الا انساناً فخر عن الله  
بغير واسطة البشر على الاصطلاح المتعارف المشتهر وايضاً قال عليه السلام  
في حقته في الفصل الثامن من انجيل يوحنا انا انسان كلمته بالحق الذي به  
نؤمن من الله انتهى فخرين بالانانية ومضاربة عن ذات الله



سجانه حاکیا عنه وایضا ذکر الساباط فی البحث الاول  
من التبصرة الاولی من اعتقاد اسم الاجماع  
مایدل علی اعتقادهم بانانیت هکذا لان الدین  
القیم یوان تعقد و تعترف بان ربنا عیسیٰ مسیح بن  
الدهاله و الان بان الهوتیه فمن ذات الاب مولود قبل  
وجود العالم و اما الانانیت فمن ذات الام مولود  
فی عالم الناسوت و انه اله کامل و ان بان کمال نفس  
ناطقیه جسم حیوانی منقسم و انه ماثل الاب  
بلاهوتیه مفعول للاب بناسوتیه و انه اله و انسان  
و یس بانین بل سیح واحد و انه واحد لکن لا بجلول  
اللاهوتیه فی الجسم بل باستمال الجسم فی  
اللاهوتیه و انما کل واحد لکن لا بتفریق الاجسام  
بل بانحاء الاشخاص کما یکون النفس الناطقه و الجسد  
هکذا یکون اله و الانسان سیما واحداً استمر  
و این کلام که هیچ دقیقیه از وقایع اجتماع نقیضین  
و احتمالات جنسه مثل ظهور واجب بصورت ممکن  
و انضمام تقدم بصفات حادث و گونه محصل  
الاعتراض و مثال ذلک و ان فروگزاشت  
نکته و صریح بطلوب ماست کما لایخفی و علی الاول

يسألون كيف روح ونفس باطنية وبينهم سرية تانبا بر اعتراف مولف در ايشان هم موجود بود  
 وبقوله تعالى ان الله يمشي بالليل فانه يرى عيسى ع و در خصوص از چه راه است ايا ذات  
 روح نفس باطنية ايشان متحد گشت يا بروح ايشان يا بندين ايشان او الاثنين  
 او الاثنين جميعا فتلك عشرة كاملة او الحلول كذلك فهناك  
 عشرون او تعلق به تعلقا خاصا من دون اتحاد وحلول فتلك  
 عشرة اخوات والاتحاد اى اتحاد الاثنين وسيا اتحاد الواجب  
 مع الممكن وحلوله فيه مستحيلان كما اعترف المؤلف ايضا  
 باستحالة تبدل الخالق بالخلق وتبدل القديم بالحادث و  
 الانسان مع انه لا يعرفون بها فبطلت الاقسام العشرية  
 الاول باجمعها طرأ على ان الاتحاد والحلول في الجسم المنقسم  
 الي اثنين الحدوث والنقصان المفروض في بعض الشقوق فحش  
 وانتم وايضا والاتحاد يؤذن بسبق التعدد والحلول مع ذلك  
 يشعر ببقائه بعد ايضا وكل منهما ينافي القول بالتوحيد الحقيقي  
 هـ واذا التعلق المحض من دون اندراج وحلول وتخصير و  
 تجسد كعقل الروح بالجسد تعلق التدبير والتصرف كسائق  
 الي كسواء او تعلق تدبير الخالق بالعالم والعالمين كما يشعر به  
 بعض كلمات السابقة فهو اصرح شئ في التغاير فلا يقال للروح  
 انه عين الجسم ولا الخالق انه عين العالم والعالمين فمن  
 وجهه يسوع اكبر علم هذا التقدير ان تطلقوا الالهوية على

كلام در عيسى باعتباره حلول اتحاد با ذات الهى

الانسان بل يسوع انما الله الاله الانسان الانسان فتقول انصاره على انكاه  
 الباطلي انه الله وانسان وليس باثنين بل يسوع واحد بسفطة  
 بجمته ومغلطة محضه كما لا يخفى على ان تعلق ذات الواجب بممكن خاص  
 بعلاقة مخصوصة مثل تعلق الروح بالجسد بل مصححه للالهيته دون سائر  
 الكمالات آية الاحتياج اليه وهو يستحيل عليه وايضا لا بد لهذا التخصيص  
 بممكن دون آخر من وجه التزجج وايضا لا يبقى حينئذ لصدق الالاب  
 مغايرة عن مصداق الابن الالهذا التعلق الاعتباري وانتم تدعون للتأثير  
 الحقيقي فانه على هذا التقدير ذات الواجب من دون تعلق مرتبة الالاب  
 وهي مع التعلق بالانسان في مرتبة الابن وظاهر ان الذات لا تتبدل  
 بهذا التعلق الا نحو من الاعتبار فيبطل التثليث فاذا نبطت الامتنام  
 المذكورة باسرها قوله براكه روح عبارت از وجود باطنی انسان است  
 که بنا بران محتاج و قابل تکلیف است و جان که باین روح و بدن میباشد  
 عبارت از نفس ناطقه است اقول اولاین تعریف روح از کجا برآورده  
 ظاهر کسی باین تعریف عجیب متکلم شده باشد بلکه مولف از اول  
 خود تراشیده و اختراع کرده تا شاید با قطع نظر از این امر میگویم که صاحب  
 رساله از وجود باطنی انسان چه چیز را اراده نموده اگر مراد نیست  
 که روح امریست فنی و غیر مادی پس امر نفس ناطقه هم موجود و تخصیص بر روح چیست  
 و اگر مراد کاش چیزی دیگر است فعلیه البیان و ثالثا از اول مسئله احتیاج و سبب  
 قبول تکلیف قرار داده حال آنکه انسان جمیع اجزای ممکن و محتاج است تخصیص بر روح

در بنیاد و بجا و نیز مایه تکلیف در انسان کما هو المشهور والمعروف همان وجود نفس  
ناطقه که مدرک کلیات هست میباشد پس این روح جدید را که ماسواهی نفس ناطقه  
سبب تعلق تکلیف قرار داده افاده تازه است که گاهی نشنیده شده کاش که  
روح این نفس ناطقه که مدرک کلیات هست تفسیر میکرد و جان را بروح حیوانی که در سایر  
حیوانات عجم حاصل موجود می باشد بالعکس که تا هم کلام او صورت صحت داشت باز نمی  
نویسد که جان باین روح و بدن میباشد کسی از مولات پیرسد که این تو سبط  
مکافیت یا توسط زمانی از او مشاهده دریافت کرده یا بدلیل و برهان معلوم نموده  
ازین حرفهای بی سرو پا خبر تصبیح قرطاس دیگر چه سود از این کلام حالی میشود که  
بدن انسانی و انبیا روح میباشد زیرا که بدن را متفرّد عن الروح بر یک طرف قرار  
داده و دل را لا متصکّه متصکّه قوی که نایا وجود باطنی انسان مشتمل است بر هستی و علم و اراده  
القول یک نشد و شد این طرفه افاده است چه ظاهر است که یک شیئی را دو وجود میباشد  
و وجود باطنی را که سابقا ذکر ساخته است احوال این کدام وجود باطنی است که با آنرا  
درین محل مذکور میسر و مکرر اینکه در همان وجود باطنی سیاحت که روح را بان تفسیر کرده  
یعنی روح را مدون آن قرار داده سه امر ثابت نموده باشد پس وارد میشود بر او  
اینکه در نفس ناطقه هم امور ثلثه مذکوره موجود است تخصیص در خصوص روح فخر لغوا  
و هم عاید می شود بر او اینکه چو در ذیل بیان صفات روح ذکر صفت قدرت و کرامت  
را که در مقابل علم و اراده است فرو گذاشت نموده و در خصوص نوبت از ثلثیت میگذرد  
بهر کیف و بنیام و اتمثال آن وحدت شخصیه باعتبار ذات و تعدد بحسب صفات  
من معون اجتماع فی ماده واحده و لا تعد و رفیه اصلا کما مراراً قد ذکر قوی که ثالث



و از اینجا حالی گردیده بطنان کلام آینده اش که پس از متناهای مزبوره آشکار و یقین است  
 که در موجودات نیز تسلیت ذات الهی اضحی اشاره بر تفسیر آنچه بنا بر تفصیل سابقه  
 اینجی مثال از اشکله مذکوره بر این تسلیت مخرج و لو اشاره غیر صریح معلوم نمیشود اما  
 ذلک فی بلامیه قوله و علاوه برین محال است که وجود ذی عقل حدت مطلق بوده باشد که  
 چنین وجود خالی از عقل و علم و خارج از قوت و فعل نمیتواند بود چون اگر انسان را عقلی  
 علمی یا قوت اراده و فعلی نبودی را اینجا حال انسانیت می معدوم بود که لهذا معلوم شد  
 است که انسان هر وجود ذی عقل حدت منحصر نخواهد بود بلکه میبایست که تسلیت  
 یعنی در اینستی و علم انست و قوت اراده بوده باشد و این نسبت بخدا نیز محقق است  
 و بهستعین این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه مکرر گوش کن از اول و  
 بخود شده عقل نزد او بیکار است پس چگونه حکم بهتعالیه بشمار جای از او صادر شود و دوم  
 آنکه مراد او از عقل حدت یا نفس ناطقه انبیایشی آخر که مجرد و درک کلیات باشد و بر  
 دو تعدیه رساند آن سوچی خدا کار ذی عقل و شعور نیست پس فرض وجود تسلیت مذکور  
 در ذی عقل وجود آن در ذات الهی لازم نمی آید سوم آنکه استحال وجود حدت مطلق  
 در ذی عقل حسب ادعای مستلزم حصول تسلیت بالخصوص دانست غایه الامر آنکه  
 تعدیه بوده باقل من الثلث و اکثر چهارم آنکه اولاً وجود ذی عقل را شتم عقل  
 و علم و قوت اراده قرار داده بود و بعد از آن در آخر کلام در همان وجود عرض عقلی  
 افزوده و این امر باعث تضاد صریح و مستلزم تریح است و من الثلث قطع نظر از آنکه  
 اسناد استعمال سوچی وجودی بیکشی موجود شتم را بن میباید و نیز وجود او وجودی  
 دیگر نباشد همچنین قریب یا را داده مقید که در من الکرانه و غیره با علم در آخر کلام هستی

تعارف نمودن محض بقول محل بحث پنجم این خود ظاهر است که اجماع و مدت و غیره  
بر محل واحد باعتبار واحد که شاملی آن نیاید نفی میکنیم مطلق تعارض است  
و وحدت را و مثالهای مشابهی که منطبق میشوند و درست نمی آید چه وحدت در آنها  
باعتبار ذات یا بیست مجبوری است و کثرت باعتبار صفات یا اجزاء مختلف خلاصه  
و اکثره و هو خارج عن محل البحث که امر را انقباض و اجمالاً قوله زیرا که چنانکه از کلام خدا و  
خلقت عالم هوید است خدای قادر و عالم و حاکم و خالق آسمان و زمین پس باید که در ذات  
پاکش علم قدرت را در فعل بوده باشد و بنا برین لازم می آید که علم که در ذات الهی است  
از ذات و قوت را در علم امتیاز داشته باشد در خیال بایست که شخصی صاحبکار  
و طالب حق قابل نسبت ثلاثه ذات بذات بود و ثبوت را قبول کند از اقول و منه الاستغناء  
جواب این کلام بچند وجه ممکن است اول اینکه اگر چه نفس الامر و واقع ذات پاک  
الهی متصف بجمال علم قدرت است لیکن بوقت رساله از اثبات آن عاجز زیرا که  
طریق اثبات آن در صورت وارو یکی اثبات آن بدلیل عقلی و دیگری استناد و در آن  
بدلیل سمعی که کلام الهی است و او صیای علم است که در صورت بنا بر طریق و متصور  
نیست اما بدلیل سمعی پس ازین جهت که بحیثی معلوم که کلام الهی و کلام غیر الهی باشد  
موقوف است بر ثبوت نبوت و ثبوت نبوت موقوف بر اثبات علم و قدرت و  
و استحالة تجویز نقص و عیب بر ذات او سبحانه پس اگر اثبات علم و قدرت هم  
موقوف بر کلام الهی و کلام نبوی و وحی باشد و در صریح و توقف نبی علی آنکه مسلم  
باشد مگر بر نفس خود پس مستلزم می آید و هو باطل بدیهه و اما بدلیل عقلی پس جبر  
بسمعی انهم بنا بر او غیر ممکن زیرا که عقل انسانی و بدلیل ایمانی در معرفت بکلام الهی نیست

کما صفت بساتنا فان لا سبيل لنا على زعمنا الى اثبات قدرة الصانع الحكيم وعلمه وهداه القدر  
 كغيره في ثبوت ملائكة وخلق الارواح ووجوه وبقاها وخلق السموات وارضها وخلق ما في الارض  
 لا حقا انما براسي بنهي عقل ثابت كرده فروگذاشت نموده و در صورت ثبوت اثبات  
 که نشانه تخمیس سید سوم آنکه علاوه بر آن چنانکه علم و قدرت از صفات کمالیه الهیه است همچنین هم  
 از صفت و ادبیت و حیوة و اوداکی سموات و مبررات و غیر هم از صفات ثبوتیه جمالیه سبحانه است و  
 تورات و نبلی تاثیر بندهای آنها موجود و چنانچه در سوره تانی تورات در فصل سوم آن در  
 فرعون مطبوع است که حضرت موسی بدرگاه الهی چنین عرض کرد فان قالوا لی ما اسمک  
 ما اقول لهم قال قل له الذی لا یزول انتهى و در فرمود چهل و یکم زبور حضرت داود  
 میفرماید تاقت نفسی الیک یا الله ظنیت نفسی الی الله الحی و نیز در فرمود حضرت  
 و یقسم ان زبور است الرب عالم و یری ما فی العمق و یعلم ما بعد السموات  
 انتهى و نیز در فصل ثبوت و یکم فراول تورات در قصه حضرت ماجر و سبیل مذکور و سیم  
 الله صوت الصبی و نادى ملائک الله یا هاجر من السماء وقال لها مالک  
 یا هاجر لا تخافی فان الله قد سمع صوت الصبی حیث هو انتهى برین  
 تقدیر تلخیصی که از اختراع کرده محض فی اصل از سبیل باطل میشود چهارم آنکه میفرماید که آیا  
 مولد قائل بعینیت صفات الهی است بمعنی اینکه جناب باری عز و جل صفات کمالیه خود  
 بسببی وصف زاید که معایرات باشد افتقار ندارد و الا لازم است که با تغییر مثل بندها که علم  
 قدرت ما زاید بر ذات ماست گاهی بسبب اعراض و امراض از ذات ما متغیر میشود گاهی  
 ذات ما حاصل و اما ذات پاک الهی پس قائم مقام جمیع صفات کمالیه خود نیست و یا قائل  
 بتغایر آنها از ذات است علی الاول و در این حق امتیازی و تغایر میان ذات و صفات

و  
 الاذنی



صفات متحقق خواهد شد چنانچه مطلوب است تملیک حقیقی بلکه گنجه برآم شود چه تعارضات  
برین تقدیر نیست مگر باعتبار مفاهیم و علی الشافی پس با قطع نظر از اینکه بابر تقریر سابق  
تخصیص تملیک بجایست اجتماع کثرت با وحدت حاصل گشته لکن الاولی بحسب الضعاف  
والتانیة باعتبار الذات پس لاجرم علی حکم تعدد قدما و الیه لازم می آید و توضیح می  
سیخورد و علاوه آنکه تسویه بیان آله در صورت صورتی ندارد و مع انکم تقولون الان  
ماثل للاب لقیام البعض ببعض و احتیاج به و نقضه الیه بلکه در صدق الوهیت هم در  
بر صفات آیده کلام خواهد شد لان الصفة الزائدة لا تصلح لان یقال فی  
حقها انها الهه قادرا عالم کمالا یخفی اما جواب از امر تانی که نقل شد از فرق  
باشد پس نیست که مدح و المنة نوبت مولف از خوش عقاید دینی یا نجاری رسید که مفاد  
تیشیت بکل شیش در خصوص تملیک خود در بر سر تائید و استمداد بر آمده دست بدامن فرق  
بت پستان حکما می نمایان که سبک جمیع غیر ان تمامی ملل و ادیان اندر دله ایشان سر جوی  
این عقیده مصیبت هست و مدح و ستایش آنها کرده که در تمامی عقاید با ایشان شرکت بود  
باشد چنانچه خود نیز در اواخر کلامش بطور دفع دخل آن اذکر ساخته سبحان الله نمیداند که  
که ازین جگاتها و هاهنا چه بر می آید آیا بکوشش بر شش رسیده الکفر بلکه واحد این مقصد  
دنیا نیست که در ان فلان فلان استمداد و استعانت جویند و بهر غلبه خود بر خصم راه مگر  
و حیران پویند مقدمه دین بسیار نازک است در ان اشغال چنین تجلیات و او با هم از قبیل اغضا  
احلام می نمیشد و نمی توان کرد اگر چه پذیرش مثل بت پرستان حکما و فیلسوفان ایشان قایل  
تملیک شوند هیچ و هندی بر خود در اصل اصیل توحید مانی آید بعد از تصحیح نقل بر وجه معقول  
مولف لازم چه سابقا چنانچه از پیش که از مولف در فهم مطالب بخود تصور واضح و خطا

تجارت و کمال و کمال  
در کمال و کمال

بین قاضی واقع گردید و نقل او کجا معلوم شود که آنچه از عقاید دیگر فرق باطله است  
 کرده صحیح است و نقلی است بلکه از کلام صاحب مل و نقل که در باب مذکور افلاطون نوشته  
 خلاف آنچه مولف آنرا باو منسوب ساخته ظاهر می شود و عبارت بعد از نقل شش صحت  
 الهی و سببه هکذا انه قال ان للعالم مبدءا واحدا ازلیا و احبالا  
 عالما بحجیم معلوماته علی نفع الاسباب الکلیه کان فی الازل  
 ولم یکن فی الوجود و مبدء لا یتلک الاضلال عند الباری تعالی و ربما  
 یعبر عنه بالهیولی و ربما یعبر عنه بالعضر و لعله یشیر الی صور المعلومات  
 فی علمه ثم قال فابداً العقل الاول و بتوسطه النفس الکلیه قد نبعت  
 عن العقل انبعاث الصور فی المراءاة و بتوسطها العضر و یجب عن  
 ان الطیولی الی همی موضوع الصور الجسمیه غیر ذلک <sup>انهم</sup> العقل  
 و اگرچه بعض الفاظ این عبارت بسبب سقم نسخه کتاب مشکوک فیه باشد و لیکن  
 ما هم مطلوب الی ازان بجهت سببیه حاصل است که افلاطون عقل اول و نفس کلیه و هیولی  
 و مخلوق الی سید است اگرچه بنا بر علم باطل خود از قدیم شعوره لیکن تثلیث و ذات الی  
 نداده چنانچه مولف از حکایت کرده بلکه علم قدرت الی قبل ذکر ابداع عقل و نفس اول  
 ذکر ساخته اینکه از عقل علم الی را اراده کرده باشد چنانچه مولف فهمیده و همه تفهیم عقل  
 باول دلالت بر یحیه دارد و بر اینکه بدیکر عقول نیز مثل جمیع حکما قایل بوده است و سبب مثل  
 افلاطونیه یعنی صور عقلیه موجودات که در ازل برای آنها ثابت میکرد و معروف و مشهور  
 و درین کتاب هم مذکور است پس احوال تثلیث و در شبای قدیم بنا بر علم مولف باقی  
 می ماند که ذنب تثلیث و سبب و همچنین از کلام بعضی مابین که عبارت از پس

مرز کلب علیخان بهادریست جنگ دلد فرزند محمد تقی صفحانزاهستند و اطلاع کلی گزینت  
 و اتوال بریده و تفصیل عفا بدها داشته اند خلافت انچه مولف آن را از بر سرچ کایت کرده  
 حالی میشود و تفاوت در الفاظ علاوه بر آن چه بر نیمه بند از این شخص به بریده یا برهما  
 و شش و هفیس توین بنایند و بعض ایشان در اسم ثانی بجای سین هجاء شین معمه  
 نوشته اند بعض اخر اسم ثالث را شیوا یا سپویشین معجمه یا سهله مترا میدهند  
 و مولف از آنها به بریده یا لاف و بشو و شیوه زیاده الهاماتی الاخر تعبیر نموده و آن  
 مطابقت با کلمات مذکور ایشان ندارد خلاصه آنکه این سه کس زو فرقه موحده از بریده  
 بند که ایشان از ترکی خوانند مخلوق خدا هستند و فرقه مذکور ایشان را مقربان خدا  
 و از کارگزاران او تعالی قرار میدهند و بالویت ایشان قائم نیستند و خدای واحد حقیقی  
 را اینجه یا بریده و بهکوان و زرکار و امر و زنگار سر و پیریم خدای بی صورت و جسم  
 بیدست و پا و دم و باقی تعبیر بنمایند و کلام بعض ما مرین که در صدر این عبارت از این  
 بان رفته مصرح یا بمعنی است بلکه بعض مذکور این سه کس را از افراد ملکی محسوب  
 و العلم عند الله چنانچه ایشان هر صد کتاب خود مینویسند و سه نفر دیوته حکم  
 و اعتقاد ایشانند بر آنکه کار صاحب قلوب و دیدار و دن متعلق باوست و بحسب طایفه  
 مذرب اسلام بر همان ایزد ایزل باشد و شش که کار بر و دن متعلق باوست و بحسب طایفه  
 اسلام ششین همیکسا ایزل است و هفیس که کار موت باو متعلق و در بطایع اسلام هفیس  
 عزرا ایزل است و در حالات قدر ایشان شکلی نیست زیرا که بدنباب اسلام همه اینها ملائکه  
 مقربین اند از الهی و نیز در حاجی دیگر مینویسند و او را از آن که در سر میداشته اند و کار  
 بسیار از آنها ظهور آمده اند و احوال مردمند و این معانی را در کتاب خود نوشته اند و

ذکر ایستنی حکما و ائمہ و محدثات ایشان

قائل بالوحدیت آنهاست خود عدد و اوتار سبت و چهار سبت و عوام گویند که سبت و چهار سبت  
 خدا در دنیا پدید می آید لیکن محققین این فرقه میفرمایند که بیکوآن زینکار و امر یعنی بی صورت  
 و جسم و دائم و باقیست و اوتار نشن که یکی از سه مقربین مذکورین است و کار پرورن و رحمت  
 خدا و متعلق است و جهان واقع شده از برای آنکه محبت لوازم کار متعلق خودش که  
 پرورن و رحمت است هرگاه بمخلوقات از آلام و رحمت خیری می رسد نشن با شکل مختلف  
 بصورت مناسب وقتی در دنیا آمده آن رحمت را از خلق دور کرده باز عود میکند بلکه  
 میفرماید که درین سبت و چهار اوتار نشن که اسی بقدرت و طاقت خود مانده و بعضی  
 اوتاران در وجهه که ده انس مصطلح قوم ایشان است و بعضی اوتاران چهار انس همچنین  
 مناسب حال هر زمان بقوت و طاقت خود می آید و چون درین اوتاران اوتار چهارم خند  
 سر نمی کشد و اوتاران بود برای آن اوتار دارند که وجهه توانائی نشن در  
 رام خند و نشان زد وجهه در سر می کشن آمده و اوتار کامل در سر می کشن واقع شده  
 که باز مقام نشن از نشن خالی بود و حاصل بصورت گرفتن نشن در اوتاران محققین انسان  
 نشن شده اند و صورت گرفتن یا بر مریه اقرار دارند و محبت آنکه اعتقاد دارند که در مریه پرتائی  
 یعنی قیامت بکری خیزد و اوتار بیکوآن کسی باقی نخواهد ماند و نشن در مریه همیشه غیر  
 و پو بهای همه معدوم و فنا خواهند گشت پس باین وجه هم اوتار بیکوآن چون و چگونه ممکن  
 نیست طرفه ترا که هندوان عقائد مختلفه دارند بعضی میگویند که خصوصیت با یا بر مریه خداوند  
 بر قدر که نشن است بر مریه و مریه بی سوره احدیر نیست اند اسلسله عقیده  
 و عبادت خود و توسط نشن را برسانند و دلائل و حجت بنسبت این اثبات این عقیده را بگویند  
 و بعضی که بر عقیده این عقیده و در سلسله شان مرید شده اند و آن فرقه را شیو گویند

مهاویر افضل از باقی بزرگان دین خود و اندک طوریکه مقتدر باشند را گویند و بعضی دینی  
و بعضی بر مباح و بعضی سوری را افضل از دیگر دیوتا و اندک الحال بر فرقه جاهل سلسله است  
سلسله خود را با ذات خدا متحد و اندک متفق علیه یعنی نیست که نشین خدا و خدا و او تاران  
حلول کرده پس بر کاه حال اهل مذیب و معتقدین ایشان در باب او تاران چنین می‌قال  
باشد پس چگونه گفته‌اید که خداوند تعالی شایسته بقول عوام هستند و آن جسم گرفته در دنیا متولد  
شده و نیز در جای دیگر می‌نویسند علاوه بر آن دلیل بر اثبات الوهیت او تاران اهل می‌ند  
که بیان بسیارند همین است که نشین که ذکر آن سابق ذکر یافت که بمجلسه ملائکه مقربین است  
بصورت آنها و دنیا پیدا شده و حال آنکه حقیقت نشین بی‌شک نوشته‌ام که کار پرورد  
تعلق با و در و چنانچه کار پیدا کردن بر برهما و کشتن بهیمن غلط دارد و در برهمنیت پیاس  
می‌نویسد که در کن سر و پ بر برهمنی صورتی چون علاوه از این سه دیوتا است و حلول  
کردن و صورت گرفتن از نگار سر و پ که او از خدای بی‌صورت است و جسم او تاران  
از کتب ایشان پیدا نیست فقط حلول او تاران نشین نوشته شده است و نشین بی‌شک از آن سه  
ملائیکه مقرب در کاه الهی است پس باین دلیل همه او تاران خدا می‌دانند و اندک انتهی و بطریق  
عبارات کلام مولف رساله در فروع است بحد وجه اول آنکه از کلام صاحب رساله چنین ظاهر  
میشود که قول بتوحید الهی و اعتراف باین اشخاص نشین و میان بر میان و می‌ند و بیان  
بهیمن و اشعل شایع و متعارف است بلکه بعضی کتب قدیمه ایشان یافته شده و حال آنکه  
ازین عبارات و غیر خارج محکوم است که این مذیب افضل هم در میان ایشان مروج  
موجب تصور و تحقیق ایشان است و و هم ازین ماقول کرده که برآمد و می‌شنود  
شبهه مانندت واحد است و سوال نمودن که اگر این سه دیوتا را که گفته‌اید ملائکه مقربین

است و عقل است آتشی صریح مخالف و معارض بکلام یاس جی و کتاب بیدانت است که  
یک نفر خیرین و کاملین ایشان بوده و بعضی ما برین از انقل نموده و آن نیست که برین  
پار بر بر یعنی صورت چون علاوه ازین سه دیوته است آتشی و هم سابق ازین دشتی که  
بعضی فرق از ایشان بشن التفصیل و ترجیح بر دیگر دیوته می دهند و بعضی دیگر بعضی از ایشان  
چنین برین تقدیر هر دو دعوی مولف رساله مخدوش و متفحیح کردید سو هم که علاوه  
عند الاستفاد بعضی برینان بالمشافه و دعوی ما اعتراف کرده اند که این هر سه  
را خدا یان خود قرار ندیدیم بلکه مقرران خدای پذیریم و این الروایه من الدرر و هم قرار داده  
که ما در همان داریم که در مهابرلی یعنی قیامت کبری سوای ذات زنگار سرپ یعنی خدای احد  
حقیقی کسی دیگر ازین دیوتها و غیر آنها باقی نخواهد ماند پس در صورت الوهیت چگونه عدم و فنا  
برایشان روا باشد و بعضی از بعضی ما برین هم این عقیده را از ایشان بیان نموده غیر معلوم  
است که ایشان در بعدگاه خود صورت بشن و بر مره و غیره می سازند و متعجب اند که  
ایشان صاحب صورت بوده اند و هم احوال پیدایش و حدوث وجود آنها در کتب  
خویش که بسیارند پس چگونه میتوانند شد که خدای زنگار سرپ یعنی خدای بی صورت  
و دست و پا صین آنها بوده باشد و اما المحلول فلا نشتم العینیه و الاستحاضه  
سبق التعدد مع کونها محالین فی نفسیهام مع ان النصارى لا یعترفون بها  
تکلیف تیم التشبه و النظر فاما مقام تفسیر است که تا برینان و هندیان هندیم قایل تو حید  
الهی باشند و ذات او تعالی را بر پار بر مره و زنگار سرپ تعبیر نمایند و می چنان که خود از ازل کتاب و  
صاحبان شریعت و دین قلم می دهند و در کتاب تملیک گرفتار و در شرک می خورند و غرق شوند و خود  
بنفاد الخلق نیست بکل خیر پس بکلام مریکی از او یان متلفه باطله متمسک شوند و آنها را استناد

و استقامت خود جویند کسی درین یکی برای اولاد ایشان تن در نمید و پیران عالیشان  
 نکرودان بدشمنی عجب چهارم آنکه باتفاق مولف هر یکی ازین افراد را اختصاراً یعنی در  
 که در دیگری حاصل نیست پس در صورت عینیت چگونه خصوصیت صورت می بندد و تخم آنکه انصراف  
 و استیلا هم که مراد بر اینهمه همان اجتماع توحید مع الثنلیت حاکم علیه انصاری بوده باشد پس  
 از فاعل شدن آنها در صحن صیغین استعمال آن هیچ رخنه و دهنی راه نمیداد بلکه چنانکه روی کلام  
 مابوسی انصاری بوده الحال بر اینهمه بدست بهام ملامت میسیم که در این الا و ایضا  
 فلیس کون ملک الواقعة دیلاً علی حقیقه انصراف باری تن کوننا بعیننا و الا  
 علی بطلانها بل الاخر اولی و احسن کما لا یخفی علی اولی البهی و کما ان الکلام فی  
 موافقه بعض الفلاسفة کافلاطون و اخریها و اما استناد و احوال تحقیق بل تصوف که قائلین  
 به حقیقت وجود باشند و با خصوصیت نیست خود و احتیاج نمودن از آنها این اصل را میسبب و  
 مستوجب محبت این احتیاج مبنی است بر و اول و بد و نهان خط انصاف و معارف الهی ان کما بهما با  
 فاذن الاحتیاج باطل فی نفسه اول اثبات او عای مشروطه نیست مع التوحید  
 رایا او عای اجتماع مطلق وحدت و کثرت حقیقتین او و ماثبات که است  
 سند چنین فی الفرقة الحققة الاسلامیة و کما بهما معده و همان معده ایشان  
 منبیه عان اما الاول فلا یم یقولون بکفر انصراف بکفر و استیلا  
 بالتثلیت و حصر الالهیة فی الاثانیم التثلیة پس چگونه می تواند شد که تثلیت مخترع  
 انصراف و کلام ایشان یانته شود و چنانچه فاضل میباید که از معتقدین اهل  
 حق و هدایت است و فوائده شرح و بیان جناب امیر المؤمنین علیه السلام علیه السلام  
 سرور که سید هیچ چیز از حق جدا نیست هیچ چیز از حق جدا نیست و هیچ چیز از حق جدا نیست

و کما ان تحقیق انصاف

که میفرماید باینکه چون من نبودم <sup>ثلاثة</sup> ثلاثة الا هو را بعد من و میفرماید پس  
صرت من الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة الخ و ظاهر است که فعل  
من بعد از این آیه کفر بضایع را خواسته و اما فی الزاد اول پس از این جهت  
که ایشان اوهامی توحید حقیقی نمی بیند و بر عزم خود در وجود و تسلیم با خدا می خیزد و اثر کبریا  
نمی پذیرد و در غیر واجب الوجود نیز ایشان در عالم شود و چیزی دیگر موجود نیست پس اینها  
وجود مطلق را قرار داده اند و از او احد با شخص میگویند و واجب الوجود میدانند و حقان  
اشیاء را اعتباری قرار میدهند و الاعتباری را اعتبار که مثل بضایع الله و توحید حقیقی  
را بین الایته و الموجودات ادعا میکنند و هر چند که قول مذکور ازل تصورات مضایع است  
سفسطه من صفات السو فسطایه و شمر مضایع کثیره مثل متبانات و مانند آن و با ضرب  
شرایع و ابیان است که ما مستطیع انشاء الله تعالی علی نظر منها لیکون <sup>تتمیم</sup> متمم بیجا  
احتجاج از اقوال آنها باز و عدم ادعای جماع الیک کثرة الحق فیهم <sup>الاجماع</sup> الاجماع  
کذا لک بما لا یجفی علی اولی الانصاف و کند که هناك بعض عباراته  
الدالة علی ذلک و هو انه نقل عنهم انهم يقولون ان العالم کله  
من المجدات والمادیات هو الواجب تعالی فان العالم کله  
تطوراته و تقیناته و لیس شیء غایره بل هو الحق بقصور بصوره  
مختلفه یشتک کل الاشکال متنوعه و يقولون ان مثال الوجود  
الحق و ظهوره فی الظاهر بعینه مثال المداد و ظهوره  
بصور الحروف فکما ان ظهور المداد فی صور الحروف لا یفصح  
فی صلقه و متمم هذه حقیقه فکذا لک ظهور الوجود فی



صور الموجودات لا يقدح في صفة وحدته ووحدة حقيقته الى غير ذلك مما قالوا  
 وخواصه في بني این کلام صریح است در اینکه ایشان ادعا می نمودند حقیقتی میباشد  
 و تکرار و تعدد و نزوایا نیست مگر اعتباری بی اعتبار و کاش که این تکرار اعتباری  
 ایشان هم بجهت سبوی تثلث اعتباری میشود با احتیاج نصاری از کلمات ایشان اعتبار  
 و مناسبتی داشت حال آنکه از چنین نیست بلکه حق این است که این تکرار و تعدد اعتباری  
 شان باینی و وحدی نثار و زبر که جمیع موجودات و تمامی کائنات بنا بر خود نام  
 مظاهر الی و تصف بصفات و حسب الوجود و تعالی شانه میشود کما صرح بعضی متقدمین  
 بعضی رساله هو الوجود مافی الوجود کلا عین واحدة هی عین حقیقه الخالق  
 و هو الوجود و الشهود و هذه الحقیقه الواحدة لها مراتب و ظهور و  
 بروز و لا یشاء ابدانی التعین و التقید و لکن کلیات هذه  
 المراتب مضمرة فی سنة اثنان منها منسوبة الى الحق و ثلاثة الى  
 الوجود و واحدة هی الجامعة بینهما المرتبة الاولى مرتبة العین  
 الاول و هو التعین الاول یعنی تعقل الحق سبحانه نفسه بنفسه و اولی  
 لها من حيث تعین و علمه بها و جمیع الصفات و التعینات و الماهیات  
 علی سبیل الجرم و الاجمال الی اخره ما قال انچه بعض کلمات اینها شعر بان  
 است از تثلث مراتب و درجات الهی کالذی حکاه المؤلف عنهم فمع کونه ادعایا  
 محضه و ایضا اعتباری با صرفا لا حقیقا معتدایه و الف تره السیخیه التلثه مدعی  
 التثلث الحقیقی کما تر غیره فهو معارض عن بکلمه یقسم الا ان المصنف  
 بزیاده المراتب و التجلیات علی سبیل الیه من کما لاعتبار

منسوبة

تثلیث

السابقة فانها مشقة بتسديس مراتب الكليات وان كانت  
 غير مخصوصة في مدد مع كونها ايضا مختلفة فيما بينها فان بعض  
 عباراتهم يشير الى تخميس المراتب التها فتستلزم للتساقط  
 والعبادة الخمسة هذه قيل وحصر مراتب تزلالة اى الوجود  
 المطلق في الحضرات الخمس الالهية اولها حضرت الغيب المطلق  
 وعالمها عالم الاعيان الثابتة في الحضرة العلية وفي مقابلتها حضرة  
 الشهادة المطلقة وهى الثابتة وعالمها عالم الملك والالتفات  
 الغيب المضاف وهى ينقسم الى ما يكون اقرب من الغيب المطلق  
 وعالمها عالم الارواح الجبروتية والملكوتية اعنى عالم  
 العقول النفوس المجردة والى ما يكون اقرب من الشهادة وهى  
 الرابعة وعالمها عالم المثال المطلق وهو مظهر العالم الانساني  
 الجامع العوالم وما فيها فعالم الملك مظهر عالم الملكوت  
 هو عالم المثال المطلق وهو مظهر عالم الاعيان الثابتة في الحضرة  
 العلية وهو مظهر الاسماء الالهية والحضرة الواحدة وهى مظهر  
 الحضرة الاحدية انتهى الى غير ذلك من الهدايات والمهمات التى تنفرد  
 عن سماعها لاسماع وتبعدها وتجرها القلوب لسلية والطباع كيف  
 ولم يلجئوا في هذه الدعاوى الغير المتناهية الى دليل ولو عليل ولم  
 يستندوا فيها الى سبيل وانما صدر ذلك بمحض الخراع والركون الى  
 البصيرة فوهما اقصر من معاونة ابليس من جهة الخبايا

وهو مظهر عالم الملكوت  
 وهو مظهر عالم الملكوت

من شمر و انفسا و سیئات اعمالنا و مساوئنا ابالت الحزن و الحزن  
 و مصاید الشیاطین و مکارئهم اجمعین اینک فی سبیل الله کفین  
 و حق اینست که نصاری اگر چه در ثلث فخر ع خود هم منغیر الی تصوف نمیتوانند شکی در ذکر  
 و عبادی بلا دلیل ایراد و اختراع و الفاظ غریبه در بحث خالیه عن المسمانی غیر محصل الفایده  
 گویند که ابدال ایشان اند و چون اند که بکلمات ایشان نمیکند و زندقه و عبادی باطله آنها را  
 محبت قرار میدهند منم نوره و مکره الشکر و من همت از فی الفضلاء خلفا  
 عن سلفی شبیهون اهل التصوف بالنصاری و مذکور و غم  
 مقابله بهم قال العلامة التقطازانی فی بعض رسایله مشیر الی  
 المتصوفة هکذا و قد غلط هؤلاء کغلط النصاری لما رأوا شرف  
 فی سبیل الله حال قد تلاک فی علیه عفا الو اهو الاله و هو لا یلما و  
 الوجود انصاف من الحضرة الالهیه علی الوجودات فاما یفرق بین  
 الفاضل و المفیض ففی الوجود هو الله تعالی انتهم  
 ما اردنا من کلامه و اما یطمان الامر الثاني فهو انصاف  
 عیان للناظر فی بعض الانصاف زیرا که فرق و تمیز در کلام بطریق اسلام  
 نام بر زبان می آرند لیکن در حقیقت و واقع بدو نام اسلام بر وجهی بسته اند و در محکمین  
 اسلام هستند و در پیرو اسلام هم ایها کفر و زندقه و بدعات محرمه و حرکات ناشایسته  
 که ایشان بطوری آید و از جمله آنچه بر کفر و زندقه ایشان دلالت میکند آنست که  
 از بازید بشاری نقل شده که او میگفت بجائی ما عظم شرفی علی سبیل حق و حق سبیل حق  
 در جمیع اشخاص را چنین حکایت کرده اند که منم نوره و مکره الشکر و من همت از فی الفضلاء خلفا

اینک فی سبیل الله کفین

زمین و در سما و نیز نقل کرده اند که روزی از پسران خود خطاب کرده گفت لا اله الا  
 الله بعد فی جوی این کلمات کفر از او شنیدند گفتند که اینکس دیوانه است و بهر قند  
 و نیز از جمله کفر و زندقه است این آیات که طاروم از او در محاسن او شنیدند و شنیدند  
 به مطرب همست شد انگشت برین نمیزند پرو عشا را از دل بر دلی نمیزند  
 رخت بر بندید ای یاران که سلطان و دو کون استاده بر لوی جریخ نمیزند عیسی  
 و موسی چه باشد چاکرین حضرتش جبرئیل اندر قبو شش سحر مطلق نمیزند جان  
 ابراهیم بخون گشت اندر شوق او تنوع برن آیل و اسحق نمیزند احمدش گوید  
 و اشوقا ناخواه بر رفاق عیش او مدیق صدق نمیزند سیله و مخون بفان  
 آهسته نمیزند چو حیدر کردن شام داری نمیزند کیست انگش کس چنین  
 کند از جهان شمس نیز که ماه بدر اشق میکند هر که نمیش تبریر می شنید اندر  
 جان روح او مقبول حضرت شد انا الحق نمیزند قال بعض اساتذتنا الکرام  
 و علمائنا الاعلام بعد نقل هذه الايات ولا شك ولا ريب  
 في ان قائل هذه الايات كفر الكفرة الفجرة ثم قال وايضا  
 يدل على كفره وكفر موشدة الشمس تدري ما هو روى ومحملي  
 ان احدا من الناس سال عن الشمس حال ملاء روم فاجاب  
 هكذا ان سال عن قوله فانما امره اذا اراد شئ ان يقول كن فيكون وان سال  
 عن صفاته فقول الله لا اله الا الله هو عالم الغيب والشهادة وهو الحنان الرحيم وان سال  
 عن ذاته فليس كشئ شي وهو السميع البصير فاعتبروا يا اولي  
 البصائر

باین حد رسیده باشد که بخیر آن مثل ملازم و موم و شمس و قمر و غیره نیست مرتبه بهر سائید  
 که مصداق هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة که خود و خداوند است  
 موسی عیسی از جبر که چاکرانش محسوب شوند باز ایشان دعوی سلافی نمایند  
 خود را و زمره اهل اسلام داخل کنند بلکه خود را اولیاء الله قرار دهند مقامات  
 که گفته شود لیت السماء انطبقت علی الارض و نعم بما قبل **هـ**  
 است از می شده مجروح بر زبان طوق برین همه در کردن جز می نمیم و ایضا قال طیب  
 الله رسه فی موضع اخر من کتابه بالجملة حاصل قولهم المردود بطریق  
 التمثیل از الکلاب و الخنازیر مثلاً فی الواجب الحق تعالی و نجاستها  
 و قدرتها و خبائثه نفوسها و کراهه منظرها و اکلاها الفاذ و رات الحقیقه  
 من صفات الله تعالی و افعاله و ایضا ابلیس و الشیاطین المردة و النفوس  
 الشریره کلهم هو الله تعالی و صفاتهم و افعالهم صفات الله و افعاله  
 و بوجه اخر معاذ الله بول الکلب هو الله تعالی و تقفنه و قدرته  
 صفته تعالی هذه من بعض مخرفاتهم و استیغاب کلها غیر طول  
 هذا الکتاب انتمی ثم اخذ طاب مرقده فی نقل بعض اقوالهم  
 السخیفه الی ان بلغ الی هذه المناظره و الحکایة الظرفیه مشکلی  
 و معنی مناظره کردند مشکلم گفت بنیرم از ان خدا یکد در یک کربن بطور کند و صوفی  
 گفت بنیرم از ان خدا می که در یک کربن بطور کند انتی ما اردناه و از کلمات و بعض  
 فرق ایشان است که دلالت بر خروجه شان از اسلام میکند که میگویند چون او  
 بحال تبصره عرفان میرسد کالبف شرعی عبادات از دین و طاعت و محلات طاعت و

کلام  
 در  
 بیان  
 صفات  
 الهیه

ویشایع بر او ساج و طایلی میکرد و کما نقل عن الواصلیه منهم انهم يقولون نعم  
واصلون بالله تعالى و ان الذک الیف بالصوم و الصلوة ساقط  
عنهم و کل شیء حلال لهم حتی شرب الخمر و اللواط و الزنا  
و يقولون ان اهل هذا المذهب يجوز له و طی البنات و الامهات  
و ان الکبک و النشوان و الانار اذا لم یلتصوا من جماعة احد  
منهم یرد علیه القیوض الالهیه و یصل بالله و ان الواصل بالله تقا  
لواصمتهم عن جماعة احدا یا لا فهو لیس بواصل انتهى بعضی خرافات  
التي تدل علی کفرهم و زندقهم بل خروجهم عن الانسانیة و ما یستلزمه  
معنی نقل است یکبار خرد شبانه روز زیر درختی قص میکرد و میگفت هر چه بود که بخت  
است گفت این فاخته بروخت میگوید که کو من نیز نرفت او میگوید بود بود و باقی نقل  
نشد فاخته خاموش نشد پس یکدیگر میفرماید فاخته باشد البته از انسانیست بدر فاخته است و هم  
نقل است که بول مجامده بدست سالهای دراز جمله شک و چشم میکرد و نا خواب نمیشد  
نقل است که بخت من شک و چشم کرده بود و زیاده تر ازین چه بخت و حجابت خواب بود  
ابن ابی السدی فی شرح نهج البلاغة ان النزال لما جاء من طلوس الی بغداد  
كان یعط الناس و یتعصب الی بللیس و یقول هو سید الموحیدین  
و نقل عن ابلیس حکایت تدل علی ان اکل من موسی پس اینکه ابلیس  
ایشان سید موحدان بوده باشد و از موسی اکل چگونه و سلام و ایمان و اکل فاخته شد  
قال فضل سیوم در بیان اینها آنکه معرفت الله و جلال و عظمت و جلالت است بلکه تعالی  
مطالع که مذکور است از اهل اسلام مطالباتی که الی احوال و باره بیان و تشریح و تفسیر است و اما

بعضی خرافات  
التي تدل علی کفرهم

ذکر ثبت نموده ایم خوانده که در قلب خود چنین خواهی گفت که یا چه کمالات و لزومیت دارد که  
 تئیس ذات الهی بجز گذشته مقتدر آن کردم و یا چه عیب و قصوری خواهد داشت و صورتیکه ذات  
 جناب اقدس تعالی را بدین یا بدین طریق تفصیل کرده اند از اقرین خود سازم یا کفایت  
 نمیکند که با وجود او قایل شده بدالات عقل فهم خود عبادت و بندگیش بنایم چنان که آن سبک  
 که علی السویه خواهد بود که خدا را بدین نحو که خود را در کلام خود بیان فرموده و با فطنه بنا بر افکار  
 و خیالات خود شناسی بی بدین کسیکه خدا را محض بان طریق شناخته که تصور ذات  
 صفات او را بنا بر ظنه خود در کارخانه افکار و خیالات خود و تصور ساخته چنان که آنکه حدی حقیقی  
 بلکه محض صورت افکار و خیالات خود را در یافته و شناخته است و در نبیوت که صورتی را که در  
 کارخانه افکار خود و باره خدا کشیده ساخته عبادت مینماید پس بت پرستی باطنی را قمار و زعم است  
 مبعد و حقیقی بر کنار گشته است بنایت بر آنکه که خویش شناختن خدا می حقیقی و شوق  
 عبادت و بندگیش دارد و باید که او را بدین طریق شناخته و عبادت و بندگیش نماید که خود را در کلام  
 خود بیان و اظهار فرموده است و الا از علم و معرفت آن بیکت و نعمتی بودی نخواهد رسید  
 عبادت او مقبول درگاه خداوندی نخواهد کرد و بدین طریق نظر این بکار و امای خود مطالعه کنند و چنان  
 سوال دیگر خود چنین خواهی گفت که آیا از بیان تئیس ذات الهی بامی چینی میتوان  
 رسید و در علم و فطنه از این چه خواهد بود و جواب اینست که خدا خود را در کلام خود همان طریق  
 بیان فرموده و بهیئت الهیان قدس حضرت حقیقت شستن همین قدر که تا میکنند  
 زیرا که این امر عاقله را و واضح و یقین خواهد بود که حاکم علی الاطلاق بر هر چه میکنند و اظهار میکنند و  
 بنا بر کت محض پسین عمل می آید و در خیزد حکمت او در آن بسوی اظهار و علان نمودید  
 باشد و اگر بپای نامی حکمت الهی را که شخص تعلیم تئیس ذات الهی است و در بنایم سفر

کماهی و رک و فیم نمی تواند کرد و باز آنکس که از کتب مقدسه فخر و از معانی و مطالب آنها مستحضر  
 بوده باشد انقدر را در واضح و یقین خواهد گشت که تعلیم ثلث و باب معرفت الله تعلیمی  
 است و چنانکه هم معرفت الهی حقیقی و هم نجات بنی نوع انسان منبئی برینست بخو که  
 اگر کسی معتقدان کرد و بهر اینها باین و آن خواهد رسید بقدری که از سخنان آئینه آشکار و  
 ثابت خواهد کرد و الا این فقره که معرفت الهی حقیقی بر تبه منبئی بر تعلیم ثلث است که این  
 این صورت امکان خواهد پذیرفت سابق برین اشارت باین رفته است و خودی و بخل  
 یعنی در آیه ۲۷ باب هجده و مخصوص چنین بیان فرموده است که غیر از سه بیان که سیکه خواهد  
 پس که بوسی ظاهر کرد و اندک بچکس بر اینی باید و همچنین در آیه ۶ باب ۱۱ و چنان گفته است  
 که من راه و راستی و حیاتم بچکس نبرد و پدر بغیر از وسیله من نمی آید الا ان درین روش  
 فرست یافته مطلب مذکور را بیشتر واضح و ثابت خواهم ساخت بدین سیاق که سابقا  
 مذکور و بیان گشت که از مضامین آیات اهل که معانی آنهاست تلمیح بیان و ثبوت تعلیم  
 ثلث است مفهوم میگردد که آن مخصوصیت ذات الهی را که در چنین سیر یعنی بکار و حکمت  
 از لیه تشبیه گردیده بعلم ذات و آن مخصوصیت ذات را که بروح القدس مسمی گشته  
 بقوه اراوه و فعل در ذات منسوب میخوان ساخت در حال که سیکه نسبت ثلاثه ذات  
 بذات که در بخل با هم اب و این در روح القدس بیان گشته است انکار نموده بود و  
 محض قائل باشد و پس چنان کس لازم می آید که چنانچه در فصل گشته اظهار و ثابت  
 ساخته ایم نظریه این عقیده منکر علم دارا در ذات الهی نیز کرد و زیرا که وحدت  
 محض آنها را قبول نمیکند و اگر احیاناً کسی اینها را انکار کند پس بنا بر فکر و خیال او  
 خط انقضای ذات و قوت مطلق تعلیم دارا و ولی برین نیست خواهد بود و لهذا آنکس



مانند انزال تصوف تعلیم خلاف وحدۃ الوجود خواهد افتاد و زیرا که بنا برین عقیده محض  
توقی مطلق و قدیم است که امتیاز از عالم و مخلوقات مذشته بسبب بی‌فایده‌ای است و نیاید  
و نظر باین اصل اثر ثمر و مست و علم و اراده اش محض در انسان صورت امتیاز یافته بطوری آید  
نه آنکه در ذات خود او و اگر کسی این تعلیم خلاف را قبول کرده و یا منکر علم و اراده در ذات الهی گرداند  
باشد در یقین و چون خدای انکس تعلیم و اراده است پس چنان خدای نیست که خبر را  
خود مسته‌بان خواهد بود و شتر الغضب نموده از غضوب سازد و فلند و میان خیر و شر تفاوت  
حقیقی نخواهد بود و هیچ توقیری نخواهد شد و اینکه آدم مرتکب نیکی یا بدی می‌شود در خیال انسان  
بچنین خدا چگونه و عاقلانجا می‌تواند کرد که او را پناه و امیدگاه خود می‌تواند ساخت بلکه آدمی چنین را  
را ندانست خواهد داشت و ناز و خواهد رسید پس انجمن اعتقاد آدمی را از بدی بر  
و خوبی تحریک و او داشت نخواهد بود و قلب او ابد السالی و آدمی نخواهد شد و بخت حقیقی  
ابدی انسان نیز نابود خواهد کرد و خلاصه چنین عقیده هم ضد تقاضای قلب انسان و هم  
تقصیر تقاضای عقل صحیح و بالمره خلاف است نهایت یکسکه بوجدت محض و مطلق قایل نشده  
و بنا برین منکر علم و اراده در ذات باشد نظر بر نتایج انکار خود و احوال و حیالات فاسده مذکوره  
خواهد افتاد و اگر ایماناً بنفقت علت آن محض نیست که فکر تمام نموده و نتیجه حیالات خلاف خود  
رسیده و بخورده است لیکن بنا بر تقاضای که خدا و قلب و عقل انسان بخت فرموده  
لازم است که خدا خدای عالم و حکیم و رومن و حیم و عادل و مقدس بوده باشد تا از هر  
در عقل و تجربه و محب مخلوقات خود بوده محبوب و مطلوب انسان باشد و خیر خواسته شتر الغضب  
ناید و نظر باین بنده عابد و عادل را شائل و همانندی خود ساخته او را بخت حقیقی و  
ایده‌ی رساند و عاقلی و گناه کار از خود دور کرده مورد بازخواست سازد و در آنکه قلب

و عقل آدمی بیان خدای محتاج و طالب است که باو تقرب جست و عا و مناجات نماید  
 اجابت و اعانت و نعمت و برکت است تحت قلبی آرام درونی از او تواند داشت نه اینکه بوجد  
 محض بایست که حکم و اراده و نوات را انکار می نماید بر اینها آنچه خدا را هنوز نیافته و از معرفت الهیه  
 حقیقی بهره نبرده است بلکه محض آنکس که نسبت ثلاثه ذات بذات متقدکشته و تثلیث ذات الهی را چنان  
 که در انجیل بیان کرده دیده قبول نموده و باب ابن روح القدس را آن آورده است کسی که تهنه  
 بوجو خدا قایل بلکه ایمان نبرده و یقین نبرده که خدا علیم و حکیم عادل است علم و حکمتش آسمان  
 و زمین احاطه کرده از هر موجودی مخبر و از هر آنچه او می بیند و میگوید و در فکر خویش میگذراند  
 مستحضر و بندگان حقیقی را شامل رضامندی خود و اشعار را مامور و دستخط و مواضع میسازد و علما  
 برین ایمان آورده و یقین حاصل کرده که خدای خدای و ف و رحیم است که نظر بوفور محبت و رحمت  
 خود بخات و میان ابوسیده عیسیج آمده حاضر فرموده قبول کندگان آن بزرگانه و رحیم گاه  
 نموده ایشان را رضامندی خود قبول کرده و بخت حقیقی و ابدی میسرانند و قلب ایشان تسلی آرام  
 فراوان بخشیده و منور ساخته ایشان با اعمال نیک و ادب و شسته بجهت انجام آن متحرک و مقوی میسازد  
 بر این چنین پس امید خود را بجا داشته و باو تقرب جست باید اجابت دعوت مناجات خواهد کرد  
 و علم و معرفتیکه او بتوفیق خدا از او دار و روی از ابدی بعید و بخیر و نیکی قریب اید و ساخت و  
 قلبش مطمئن و ساکت گشته آرام درونی و تسلی حقیقی خواهد یافت خلاصه و خدا حق حقیقی  
 را شناخته و یافته است پس در نیال واضح و مبرهن و یقین روشن است که محض  
 معرفت الهیه حقیقی متیواند رسید که به تثلیث ذات الهی چنانکه در انجیل بیان شده قایل  
 و قلبا مقتصد آن گشته و آنکس که منکر تعلیم مذکوره کرده دیده فقط بعد حدت محض  
 مطلق اعتقاد داشته باشد تا نیا چنانکه معرفت الهیه حقیقی منبری بر تعلیم تثلیث است چنان

نجات آدمی نیز بهی بران است بطریقیکه اگر کسی مستعد تعلیم نباشد نجات هم نخواهد یافت چنانچه در کتاب  
 آئینه کار نجات میگردید پس شرح تفصیل که تا آدمی بهجت یعنی سید نجات ابدی تحصیل نوزاد شود لازم نیست که  
 خداوند حق جل و اعلیٰ رحیم در وقت تسلیم یعنی یاد گرفته و فهمیده باشد که خداوند بر تقدیر خود بروری و شریک نیست  
 بعضی نموده از آنها نفرت و کرات کلی دارد چنانکه با پاکلی قلب و کنا و ظلم ابد قبول او میکرد و بلکه غضبندای  
 مقدس عادل آنها نازل خواهد گشت و هم باید دانست و فهمیده باشد که خود که تقدس الهی همچنان بهجت  
 نیابتی فی و نظر باین خدای رحیم در وقت محض خوانان مطالب بخت حقیقی پیاد سی بنی نوع  
 بشود و به هر چه که موافق تقدس عدالت و رحمت است عمل می آورد تا آنکه ایشان را بهجت  
 حقیقی و نجات ابدی رسانند و این مرحله واضح است که محض که خدا را با صفات شناخته و بافته  
 از بدی و گناه که مانع وصول بخت است کنار هجسته واجب نیکی و سعی کننده در آن خواهد کرد  
 پوشیده ماند که عدالت و رحمت و الطاف الهی هم در و درون آدمی بیان گشته و هم از موجودات  
 و اوضاع زمانه معلوم و عیان میگردد و اما چون در عالم اکثر اوقات شخص غلام کاستیم که در علی الظاهر  
 خود را بخوبی و خوشی و تنهایی کبش تقوی اندیش بسیار وقت عمر شان  
 را بدشواری و ذلت میگذرانند پس سیکاه از کلام الهی تحیر نموده باحوال عالم نظر کنند و در خصوص  
 عدالت و رحمت خداوندی برورسی و آسانی متفکر میشوند که دید و بان فکر خلاف  
 و باطل خواهد افتاد که گویا هیچ تفاوتی نخواهد داشت که آدمی عامل نیکی و یا ترک بدی گردد  
 لیکن چون خدای قدیم و مقدس رحیم شیت و امار و مناسبتی خود را بوسیله  
 کلام از این خود با پیغمبران بیان و بواسطت ایشان به بندگان عیان فرموده و در خصوص  
 عدالت و رحمت و محبت الهی بینشک و بی شبهه از کلامش واضح و یقین است و آدمی از آن  
 بالچنان کلی عالی می شود که خدا عالم و گناه کار را ابد قبول خواهد کرد و اگر چنانچه درین عالم

خرای بر کس نداده تا خیر اندازد و بر ایندو آن عالم خواهد بود لیکن آن کسیکه بوجوهت صرف  
 قائل تئلیت ذات را منکر است باید که الهام و کلام الهی را نیز انکار کند چون حال است که خدای  
 بی علم و اراده شایسته بیان ساخته بر بندگان خود امر و نهی کند پس ثابت است که آنس آن معرفت  
 حقیقی الصفات الهی را نیز منکر شود که شخصی معتقد تئلیت و الهام ربانی از کلام الهی یعنی از بت  
 مقدس تحصیل کرده که علم آنهاست تحصیل نجات با دومی ضرور و لازم است و هر چند که تقدس  
 عدالت و محبت و رحمت خدا از کلاش واضح و بین است نهایت بوسیده سبوح و حجاب و مکر  
 او دیگر زیاده بیان و اظهار گشته است زیرا که محبت و عدالت را عمل زیاده و انهم و حکما میگرد  
 نه انکار از سخن یعنی چون همه انسان که کار اند و آدمی خود را از ناپاکی درون و گناه خود بیرون  
 وجه پاک نمیتواند نمود و آن توانائی را ندارد که خود را بیکطرفی از عقوبت گناه و عذاب جنیم  
 بزماند و خدا نیز بنا بر تقدس خود آدمی ناپاک را مقبول خود نمیتواند ساخت و نظر بقاضای محبت  
 خود عاصیان و گناهکاران را بی بازخواست و غضب نخواهد گذشت و هم بنا بر قاضای محبت  
 رحمت خود نمیتواند است که انسان عاجز و بیچاره ماند و خلل هلاکت ابدی که در دنیا علی بنیاز  
 و فور رحمت و کثرت محبتش کلمه از لایه او محبتشست و در عیسی مسیح ببعوت بشری ظهور کرده بافتها  
 مستوجب گناه کاران را بخود قبول کرده و بسبب نجات و مرگ قیام و صعود قبول کندگان  
 خود را از عقوبت گناه و عذاب مومن را نایزه نجات ابدی و نجات جاودانی را برای ایشان  
 تحصیل نموده است و بدین استصواب و فاضلی خدا شامل حال این آدمندگان گشته اند  
 محبوب و پسران روحانی خدا و وارثان جلال و تحت آن عالم گردیده اند بنا بر این یکی پنجم  
 چون عیسی مسیح را نایزه و شفیع کل عالم و نیست اقرا نموده گفت اینک میره یعنی فدی  
 خدا که گناه خلق جهان را رفع میکند چنانکه هلاکت مذکوره در آیه ۲۹ باب اول پوخام و دوم است

در موضع دیگر انجیل یعنی در باب ۲۴ نام اول یوحنا دستور است که میفرماید که کناها  
 نام کناها را نویس علیهم السلام جهان کفارت است در آیات ۵ و ۶ و باب اول نام سیسیان  
 رتقم یافته که بر ما بحسب اوده مختار خود تقدیم نموده که بواسطت عیسی و اورا پس آن خاند  
 شویم بدانکه سپاس کرده شود و جلال فضل او که بسبب آن را مقبول نمود و در محبوب  
 در وی نصیب یافته ایم بعلت خویش یعنی از سرش کناها را از استغنائی فضیلت پس در اینجا  
 که خدا بنا بر تقاضای تقدس و عدالت بی نهایت خود فی حق است نمیدوشت که گناه را  
 بطریق دیگر عفو کند و آدمیان را از بلا کت ابدی بد بختری مانده شامل رضامندی خود  
 و صاحب کت ابدی سازد و کبر بدان طریق که عقوبات کناها را بنده کارز عیسی که از سر کنا  
 عاری و برمی در کمال پاکی و کاملی از تمامی مخلوقات برتر و در مرتبه از همه اهل سموات اعلا  
 یعنی در مرتبه الهیست متحمل گشته بکشند و اسی فدیه کناها را ایشان حیات مرگ صلیب خود  
 قبول فرمایند آیا تقدس و عدالت الهی باین امر عیب فعل غریب مرتبه نهایت بیان عیان  
 و اعراض و نفرتیکه خدا از گناه دارد را با با امر مذکور بحد امکان ظاهر و نمایان نمیکرد و بدلی تقدیر  
 و عدالت الهی و برمی و زشتی گناه در نزد خدای مقدس در انتهای مرتب زیاد و از کلام  
 از زحمات و مرگ مسیح با بیان آوردندگان بیان آشکار می شود و ایشان را بجل احترام و روح  
 کلی از گناه رسانیده از آن دور و مجوس را زد و چنانکه تقدس و عدالت الهی همچنان  
 محبت و رحمتش نهایت عیسی مسیح بیان و عیان گردیده است چنانکه در آیه ۹ باب عنوانه  
 اول یوحنا مرقوم است که محبت خدا از این بار ظاهر گشت که فرزندیکه خود را بذریع  
 تا آنکه یوحنا از دنیا کار با ییم و همچنین در آیه ۱۴ باب ۳ یوحنا فرموده است که  
 خدا جهان را از قدر دوست داشت که فرزندیکه خود را از عالم فرموده تا هر کس که

ایمان آورد و ملاک نشود بلکه زندگانی جاوید باید نظر باینکه چون بچشم از بشری قوت و قدرت  
آن داشت که خود را از گناه و جهنم براند و خدا نیز بنا بر تعاضلی عدالت خود گناه را بیکبار ه  
و قدیه ننجوست و می توانست بخشید پس بنا بر محبت بی نهایت خود و پیر از کیه خود را در راه  
ایشان در زانی داشته بجهان فرستاد و او را مواخذه همه گناه کاران را بخود قبول نمود و بنا بر آنکه  
انسان خلاصی و نجات باید حال و ضرورت ایام محبت و رحمت خدا که مباد به بندگی  
دارد و درین امر مرتبه بیان و ظهور نمیداد که خارج از خیر و ذکر و تعریف و برون از دایره توصیف  
باشد بل محبت و رحمت خدا درین امر محبت بطریق تفصیل توضیح یافته که تفصیل بیان  
بدان طریق با کلمات و بیاض هرگز امکان پذیر نیست فلذا کسیکه محبت و رحمت خدا را که  
بایستی سیح بیان گشته قبول کرده و فهمیده باشد هیچ شک و شبهه در خصوص این مطلب بر او  
خاطرش نمینماید که دید که هر چند گناهکار است باز خدا می مقدس عاقل او را در این مطلب و اب  
سبح عفو فرموده و محبوب خود ساخته است و لکن یقین تمام نموده است که خدا بنا بر محبت و رحمت  
خود بر آنچه بجهت نجات ابدی لازم و مفید است در هر حال و هر وقت از برای او عمل  
خواهد آورد و ازین عقیده فلتش مطمئن و امید من بخدا کامل خواهد گردید و نظر باین ایمان  
آوردگان چنانکه در آیات ۳ و ۴ و ۵ باب ۸ ناهیه بل و مومر قوم است میتوان گفت که  
چون خدا از ماست کیست که بر ماست نکش حتی این را نیز کرد که بجهت پیش را هم در دفع نفق  
بلکه او را در راه هکلی تسلیم نمود پس چه همه خیر با وی با نخواستند بخشید و کسیکه محبت خداوند  
عیسی مسیح فی الحقیقه دریافته و در درون خود بدستی فهمیده اند لا محاله بنا بر تحریک قلب  
خود خدا را از صمیم قلب دوست خواهند داشت و خوشی و مسرت مطیع و نقاش خواهند  
داشت و چون بوسیله ایمانی که مسیح دارد محبت خدا تعالی در قلوب ایشان ماکثر

عبادت و بندگی نه انکه بجهت ایشان کرده و منفور و باعث رنج و تعب عسوه بلکه بسبب درونی  
و بخت حقیقی خواهد بود روح القدس ایمان آورنده را منور ساخته معرفت الهی حقیقی  
میرساند و جهت انجام و اختتام داده و احکام ملک عالم باوقوه لازم که است فرموده ای را و من خوشا  
حقیقی بدرونش می بخندد لکن کسیکه منکر تثلیث ذات الهی و الوهیت مسیح باشد و از عدالت  
و تقدس محبت و محبت خداوندی که نجات عیسی مسیح بیان و عیان گشته پیروز نجات  
ندگردد بی بهره مانده از آن دور و مجهول است لهذا باز خواست گناهان خود و عذاب توجه  
آنها که قیام خواهد شد مخفی نماید چون انسان گناهکار است و خود را از گناه و بازخواست  
ان نمیتواند نماید و خدا نیز نظر تقاضای تقدس و عدالت خود گناهکار را قبول نمیتواند  
کرد پس اگر عیسی خدا عیسی مسیح بدینا آمده و بار رحمت و مکن خود کفاره گناه نجات بندگان  
حاصل عافیتی ساخت برائیه برای انسان ابد خلاص و نجاتی نمیدهد لیکن در حال که  
مسیح که بگیا و کمال و مرتبه الوهیت بوده و در ایشان فدی و کفاره گشته پس هر که  
با ایمان آورد فی الحقیقه خلاص و نجات یافته است چنانکه در آیات ۱۱ الی ۱۴ باب ۱۱  
قرنش مرقوم گشته که خدا و مسیح بوده و بیار السبوی خود و بر میگردد و خطایای آنها را بر آنها  
نیکبیر و کلام مصاحبت از قرار و بجهت مسیح الهی که می بینایم و کو یا خدا بواسطت ما است  
میباید و بجهت مسیح است ما بیناییم که خدا صلح نماید زیرا که انکس را که گناه و انشاخت  
در راه کفاره گناه قرار داد تا انکه با نقش عدالت خدا در و  
شویم مضمون آیات مرقوم منظوری بر آنست که چون مسیح بعلت رحمت و مکن خود  
کفاره گناهان بندگان گردیده پس خدا تعالی ایمان آورنده را مورد بازخواست نخواهد نمود بلکه همه  
خدا و ثواب مسیح را بیکباره و عادل و مقدس مرقوم و از روی خوشنودی کلی و مرسته نامی نجات

و عنایات خود را شامل حالش می سازد بطریقیکه ایمان آورندگان نه آنکه با اعمال حسنا و  
 رضاندی را بحال خودشان شامل و نجات ابدی را حاصل نموده اند بلکه محض از رحمت بی نهایت  
 الهی بحیث خاطر عیسی مسیح ایشان عطا شده است زیرا محال است که بنده گناهکار نجات  
 را خود تحصیل نماید چنانچه مخصوص همین مطالب و محل یعنی در آیه باب هفتم نامه اول دوم مرقوم  
 است که آنکس که عمل بجائی آورد بلکه هر آن کس که تیری و نیاز را بعبادت منسوب میکند ایمان  
 می آورد و همانست که ایمانش بعبادت منسوب میشود یعنی شخص ایمان آورنده عمل حسنه را بدان  
 مدعا بجائی آورد که گویا کفاره گناه خود و باعث تحصیل ثواب خواهد بود و بلکه نقطه از خطیله و آیه  
 باب هفتم نامه دوم یافته که پس گفت بگرم خواب و سید فدی عیسی مسیح عادل شمرده میشوند  
 و باز در باب نه مطالب ایات ۸ و ۹ باب هفتم نامه تیسیمان سطور است که شمارا گرم در راه  
 ایمان نجات یا قید و آن نیز از بخشش خود است نه از نماندن از اعمال است مبادا کسی فکر نماید  
 یکس که قیام عیسی مسیح ایمان آورده و او را را میزند و شفیع بیکانه خود دانسته نه آنکه بحیث  
 حسنا و اولی که بسبب همان ایمان خالص و پس نامی گناهانش عفو و آمرزیده شده  
 و از رحم و یوان خدای عادل و قریب عذاب چشم کیشتر از آن و شنای آرام و خوفنا  
 ساخته بود و نامی و آرام یافته و مقصود نام و خوف و عالی و طین سیک و و گشتول و تمیق و نیت الهی  
 گشته محبوب او شده است و مبارکین بر او صبح و آشکار است که بخوبی که پدر مهربان بهر محبوب  
 متوجه سیک و و همچنان خدا پدر آسمان او متوجه وی خواهد گشت و همه چیزهای حتی نجات  
 بپایار او چنان میگردد که از آنها مستفیض و بهره مند میشود و دعا و مناجات او را مستجاب  
 پس بر محبوب خواهد بود خلاصه الکلام حلاوت نجات مسیح را چشیده ازین بنایست  
 ستر سیک و و ایمان شیرین و نوید سعادت قرین و مقصد متیقن است که بپایار نجات



بجات ابدی و جلال سرمدی خواهد رسید فلذا احسان تجاصل تو را که در آیات ۳ و ۴ باب نهم  
 مرقوم است میتوان گفت که چون بسبب ایمان عادل شده شدیم پس بواسطه خداوندایی مسیح با صلاح  
 و بسبب ما از ایمان درین عنایت و رحمت است دوران پادشاهیم و امید جلال خداوندیست نه ایمان  
 پس بلکه بصیتهایز فرخیم و در حق ایشان چنانکه در آیه ۲۴ باب ۳۰ نامه یکتایان مسطور است گفته شد  
 که فرزندان خدا هستند ایمان بر عیسی مسیح و آیات ۱۶ و ۱۷ باب ۵ نامه اول و دوم مرقوم است که روح  
 القدس با اوصاف مشهودت میدد که فرزندان خدا میباشیم و چون فرزندانیم و ایمان نیز میباشیم  
 و ایمان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شیرینانیم تا آنکه در جلاش نیز شریک باشیم غرض از  
 الفاظ و ایمان خدا و هم ارث با مسیح نیست که ایمان آوردن کان بسبب مسیح و در العالم جلال  
 الهی بقدر قابلیت قبول آنها تحصیل خواهند کرد و ازینجهت لیس حاری و در آیه اثبات نامه اول مرقوم  
 مرقوم داشته که میسخیم مصائب این زمان را که لایق مقابل نیست نزد آن جلالی که نزدیک  
 است که بر ما طایر کرد و در آیه ۹ باب ۳۰ نامه اول بل قش مسطور است که خشنی ندیده است  
 و کوشی نشنیده است و بخاطری خطور نکرده است آنچه زمانی را که خدا بجهت محبان خود  
 مهیا ساخته است و علاوه برین بوساطت عیسی مسیح روح القدس بفرزادانی  
 بر ایمان آوردن کان بخت و بواسطه اش محبت خدا در دنیا می آنها قرار و جایگیرد چنانکه در آیه باب  
 ۳۰ نامه پنجم و در آیه ۵ باب ۵ نامه اول و دوم و در آیات اول الی ۱۳ باب ۵ نامه مذکور  
 مسطور و اشاره بمضمون مذکور قریب است و همین روح القدس ایمان آوردن کان را بجهت ارتقای  
 حرکت و از برای انجام هر عمل شایسته ایمان از قوت می بخشد و ثمرات او که در ایمان آوردن کان  
 در دنیا و از کلمات آیه ۲۴ باب ۳۰ نامه یکتایان واضح است چنانکه مرقوم مانده که در روح محبت و در آرام  
 و عالم مهدی و اخلاق و وفاداری و پنداری و پیریز گاریست و ازین جهت که بواسطه روح القدس

باینسان عطا گشته آنها را از افعال بد باز داشته مایل و رغب اعمال نیک میکرد و از چنانکه منسوب  
 عبارت مذکور آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۲ مائده تفسیر قوم است که توفیق نجات از خدا آید خلق  
 ظاهر کردید و از مرتبه که بدینی و خواسته های دنیوی را کنار نموده بمیان روی و عدالت  
 و تدبیر درین جهان زندگانی بنایم پس این کلمات مذکور به واضح و آشکار است که نجات آدمی  
 نیز چنان وابسته به تعلیم است که این بی آن صورت امکان ندارد و زیر آن شخصی که  
 سکه تعلیمات ثلاثه و الوهیت منسج باشد و شافی و کفاره مقبول خدمی عادل و فاضل  
 را ندارد و هم پدید آید و چون محض کسیکه بکلیه و کامل و علایق از بند و در مرتبه الوهیت باشد  
 آن لیاقت را خواهد داشت که کفاره و شافی بندگان که بکار کرد و لهذا کسی که سکه تعلیمات  
 مذکوره باشد از نجات و از تمام نعمات و برکات آن دور و بجز کشته خبری لائقه کنایان  
 خود نخواهد یافت و غضب الهی و هلاکت ابدی گرفتار خواهد کرد و در فی الجمله از مطالباتیکه  
 احوال درین فصل ذکر نموده بر قریب آنها مبادرت ورزیده ایم بوجهی تا هم آشکار و قریب میگردد  
 که تعلیم ثلاثه و تالک که در تحصیل با تمام این و روح القدس بیان شده و چنان تعلیم  
 عمده است که محض آنکس معرفه الهی و عفو کنایان خود و رعایتی خدا و نجات ابد  
 و تحصیل مینوایند و پس که طلبا بتعلیم مذکور ایمان آورده است و بالعکس سیکه ثلاثه  
 الوهیت مسج عقاید داشته باشد او هم خدا را فی الحقیقه نشناخته و بیافته و از صفات عدالت  
 و تقدس و محبت و رحمت او علم لازم تحصیل نگرفته و معرفت الهی حقیقی نرسیده و هم مانند  
 از کانه و شفاعت کننده ندارد و زیرا که مسج در مرتبه الوهیت بنشیند و مرتبه نبی و شفیع مردمان  
 گناهکار هم نمیتوانست شد پس چنان کس در مرحله هولناک کنایان خود مانده و مجد افتقر  
 نمیتواند نسبت و رحمت و شفاعت الهی شامل حالش نمیتواند گشت زیرا که در بخل یعنی در کم

باب ۲ نام اول یوحنا قوم است که کرس که پسرش است پدر را نیز یافته است و چنین  
در آیه ۳۶ باب ۳ یوحنا مسطور است که آنسکه به پسر ایمان آورده است زید کانی جاوایان در  
اما کس که معتقد به نسبت زید کانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی مینماید و خداوند آنکه  
بنابر مضمون برایت نمون آیات مینات تحمل نیست خود را بواسطه عیسی مسیح میان و عدالت  
و رحمت خود را و انتهای مراتب ایمان فرموده و نظر خود نمجواید که یکی از بنی نوع نیز ملاک  
کرد و بلکه داده از نفس نیست یکی او را شناخته نجات یابند چنانکه در آیه ۳۶ باب ۲ نام اول  
بنیوتیوس مسطور است که خدا را بخواند که تمامی خلق نجات یافته بهر نسبت راستی که اندر مقرر  
۹ باب ۳ نام ۳ پطرس مرقوم یافته که نخواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی بنوبه جوع کند و  
بسیح ایمان آورده نجات یابند او تو مساله کننده از ازل اسلام را بواسطه روح القدس  
نور بر پیش منور ساخته و کلمات مرقوم این اوراق را خاطر نشان تو فرموده و بر تو توضیح  
در روشن سازد که محض بسبب معرفت الهی که از عیسی مقدس تحصیل کرده میشود و فقط  
بوسیله ایمان آوردن به عیسی مسیح و نجات ابدی را استیواری یافت و همدام عیسی  
از خدای رحیم و رؤف و رحیم تو نیست که او نظر بعنایت بی نهایت خود را در تحصیل آن نجات  
و نجات اعانت و بر وفق الطاف و مرقوم فرموده خود را اینگونه است که ناد و غرض منصف  
از تصنیف این اوراق همان است که بعون الهی در تحصیل آن نجات را اولالت و ابد  
کند تا تو هم شاکر نعمات خدای گرویی که محبت بی نهایت و رحمت بلا نهایت خود را بواسطه  
عیسی مسیح بیان و عیان نموده نجات ابدی را برای تمامی بندها که همبافتند که اسم  
مقدس را و ابد الابد بحلال یابد این تمت زده الا در این فی ستمه ثانیة و ثلثون الساقیه  
یعنی الالف سیم و فی ستمه ایاتان اثنا و خمسين بعد الف من الهجرة المذمومة و قول الله تعالی

این تطویل بلاطالع که معلوف سیاله آزاد باب تلیث مرسوم خود مل آورده محض لغو و سجات  
 تطویلات سابقه که در حصول ماضیه گذشته چه کم بود که باز خود را درین فصول بهمان مصایین این  
 و تقریرات مکرره تصدیق داده کلمات متشابه این فصل بلکه نامی سیاله قابل این نیست که  
 کسی اعتنا بسوی آن نماید یا متوجه جواب آن گردد و لیکن چون که سائر ماضیه اشتباه است و جواب هر  
 و یا پس این رساله بخود لازم کردیم انداخته و در بعض فقرات این فصل که آخر فصول  
 است می نگاریم کسین می گویند که بجهت سبب سببها بیانات ثانیه کافی برای این اشیاء  
 حاصلی گردیده که متعقد ایشان تلیث فی التوحید بل صفت و معنی محصلی نیز در ستر مباح  
 نقیضین و جمع بین الصدین که بجهت عقل استحال آن حتی بر بیان و نمون بابت است  
 میباشد و همواره علماء حکما و کلامی کاکت و خافت و مجهول آن حکم کرده اند و توحید صفت  
 الهی از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و باهر شود این باوصف و قوع چندین سخن گفتار و تحقیقات  
 در کتب حقیقه و جدید و ایشان هم موجود و سیحان را باعث اختراع این عقیده  
 نگردیده و در حصول بعضی شبهات و تصور و فهم عبارات تحمل و قورت کلمات الهیه  
 الاشارات این چگونه میشود اندیشد که امریکه مستحیل عند القبول بوده باشد و ادله عقلیه و نقلیه  
 آن دلالت کند باعث حصول معرفت الهیه و نجات اخرویة انسانیه گردد و کلامیک  
 کلامیه یقیناً بلکه سبب نجات اخرویة نبی باشد مگر خبریکه موافق دلیل عقلی و نقلی بود و آن  
 صرف الهی است و شاید صدق این مدعا قول حضرت مسیح که در فصل سنفید هم تحمل یوحنا  
 مذکور است میباشد و بخند که ذکر این کلام سابقاً هم بیان آورده لکن مقتضای  
 از آنکه تقریر باز آزاد و منقحاً تقریر بالمرام نقل بسیاریم و این نیست حیاة الایام  
 ان یغفر الذنوب و یصلح القلوب و یهدی الی الحق و یصلح القلوب و یهدی الی الحق و یصلح القلوب

المسبح المسموع مسبب حیات ابدی و نجات اخروی نیست که بشناسد ترا که تو خدای و  
 حق هستی و نمایی که فرستاده یسوع یعنی مسیح است انبی و همین قولی حجت حضرت مسیح  
 بر یسعیان که در روز جزا بر ایشان ازان احتجاج خواهند کرد و چنانچه محتسالی و قرآن مجید  
 ازان حضرت حکایت فرموده که چون از آنحضرت در روز قیامت بر اخی تمام حجت پیشین  
 سوال خواهد شد انک قلت للناس اتخذونی و اولیاء لی من دون الله و الله  
 یاسخ آن خواهند فرمود و سنبجائک ما یكون لی ان اقول احمل لیس لی  
 یحیی ان قلت فقد علمت تعلم بالنفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک  
 انت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما امرت به ان اعبدوا الله  
 ربی و ربکم لایة و نیز در فصل دوازدهم محل مرقس مذکور است فساله ایه  
 و صبه اول الکل اجابه یسوع ان اول کل الوصایا اسمعوا لکم  
 الرب الهکم الله واحد هو و تحب الرب الهک من کل قلبک و من کل نفسک  
 و من کل قوتک هذا اول الوصایا کما انتهی خلاصه  
 کسی از حضرت مسیح علیه السلام سوال کرد که اول و سر کرده احکام چیست آنحضرت  
 در پاسخ او فرمود که اول جمیع احکام نیست که بر در کار خود را که واحد است اینها می  
 دل و نفس خود دوست بدار نیست اول جمیع احکام و وصیهای انبی و این عبارت  
 بهم نفس مسیح است و در وقت توحید از شواذب تشربیک و کذب اصل الاصول و احکام و اما  
 نوشته که قول توحید محض در ذات الهی تسلیم نگار علم قدرت و تعالی است پس دعوی  
 بلا دلیل است لایزال از انما بابت دلیل مستقول عند العقلاء و کلام منسوخ است و این گفته است  
 و آنچه مبدع علمت انما معتزده و مستصفی بصفات تالیف بوده باشد طریقتی که

با وصف اینکه خود او را دوباره تلیث مخترع خود ستایا قول اول تصوف کرده و صفات  
 عالم قدرت از کلام اینک که مشتمله بر ذکر تخلیات و تعینات بوده استنباط نموده باز در مقام  
 ایشان که وحدت وجود باشد و تقریب لغوی صفات علم و قدرت مذکور ساخته و گویان  
 خیال کرده که ایشان بجنس وجود واحد خالی عن الصفات قایل اند و حال آنکه مقصود ایشان  
 چنین نیست چنانچه پس تفاسیل این فقره قریب گذشته و تقریبیاتی که بر این امر مذکور  
 باطل و بی ربط و از قبیل انبیا می باشد برساند فان الشجرة تنبئ عن الثمرة و آنچه نماید و نبات  
 کلام کرده و از اسم موقوف بر تعالیم تلیث ساخته چنانکه او لا معرفت الی بر این موقوف  
 نموده و در آن طول بسیار داده و تقریب عجیب غریب از دل خود تراشیده با وصف آنکه چنان  
 تصحیح بعد از مقدمات استنباطات عقلیه میکند باین هیچ که خدا عادل و رحیم است مقتضای  
 عدل نیست که الی عامی را مواخذه نماید و جزای اعمال آنها بدو مقتضای صفت رحمت  
 اقتضا میکند که سبیلی را برمی خجاست از رویه ایشان حاصل گردد لهذا از غایت حسن و کمال  
 که عبارت از علم او تم باشد گفته در علم عیسوی بصورت بشری ظهور نموده گمانان است را خود بداند  
 و شاید صلب و قتل از محفل گفته الی عامی را از محفل نجات داد و کفار است خود گردید  
 الی آخر اقال و اینکلام چند وجه دفع و مخدوش است اول آنکه مولف در بیان تخلیاتی که  
 آنحضرت بغایت جمال کرده و چیزی را که اجماعی مذیب ایشان و عمده این است و در  
 نموده و آن نیست که در عقاید ایشان مندرج است که حضرت مسیح علیه السلام بعد از صلیب عازا شد  
 معوض است خود و خل جنم شدند و بعد از آن بیرون آمده بسوی آسمان عروج  
 و کفار شدن آنحضرت فرد ایشان عبارت از همین است و این امر است که  
 امتی را کامی سمع شده که عیسوی پیغمبر و چنین امر قبیح را استنباط کنند و در عقاید ایشان

مشهور الفراعن الطر والوقوف تحت الیراب بنابر عموم ایشان لازم آمد و از انهم خفیف  
 اگر چه ظلم عظیم گرفتار شدند که بجا بیاورند و از سر حق و سزا حق الهی تعذیب بیکار  
 عوض کنایه کار زنگار جائز نیست دل یونند البرق باسقم خصوصاً تعذیب نبی موصوم  
 باشد النوع تعذیب عوض انش علاوه بر آن بنا بر عموم ایشان فرقی میان مغذوب و معذوب  
 و منعی و شافع تصور نمیشود و نیست قول ایشان که اگر عای محض کما لا یخفی علی من اطلع  
 علی معتقداتهم و مسلکاتهم و مصراعاتهم و دوم آنکه این است نجات دهنی که تعلق بدو قوم دارد  
 یعنی انقوم اب و ابن و انقوم ثالث و در مقام محض پس نجات کذریه اموقوف بثلث خلیفان  
 چه معنی دارد و سوم آنکه تخیم کذریه و ظهور آن بصورت بشری که در این عبارت صریح است  
 مستلزم تبدیل قدیم است بجاوشت که از آن صاحب رساله استعاذه و بر اوست نام سابقان و  
 او هم مستلزم تحکومها فی الحکم البشری علی تاویل لا مفر و لا مهرب سرچ  
 اختصار درین و کلاماً متران للمذورات و الشاعات الکثیره  
 فی البین چهارم آنکه هرگاه سیحان قائل بحکم کذریه یعنی علم ازلی  
 که عبارت از انقوم ابن است و اما اینکار حقیقی از انقوم اب و روح حیدر مندرگ و پند  
 لازم آمد و خلوفات الهی از خفیت علم الاحیاء فیما هی بوضوئین و تعلق عرض بمرحومین مع  
 انظر عن استحالته استحالته الصفات و الاعراض و تبدلها بالجواهر و الاحیاء الکثیره فیهم کما قطع نظر  
 ازین پس این مختصراً نجات و حضرت عیسی بنیاد علیه السلام و در آن سائر الانبیاء و الرسلین من لدن  
 ادم الی زمان خاتم الانبیاء علیهم التحیه و الثناء نظر ظاهر نفس بامر است تفصیل این اجمال آنکه از مسیحیان  
 منصفان میسریم که مراد از کفار هتیدن و نجات دادن حضرت مسیح چیست ایام او این است  
 انقضت نجات تمامی عالمین از زمین و غیر زمین این کز آن باین بعضی است منقول

بر آن بران ولایت و از پس این امر غیر مسلم و غیر شیعی است کسی آن قابل نیتواند شد و اگر را  
 اینست که سبب نجات متشیعی هستند یا نه یعنی که هر یک که از حضرت بیان می آورد و او همان  
 عقاید حق و بخاطر آن از خود یا از جانب حق تعالی بدیافت پس این امر در حدیث است یا حضرت نداده  
 جمیع شیعیان برای تعلیم طریقه حق ایمان که باعث هدایت و نجات ایشان بود و مبعوث شده بود  
 و از پنجاست که طریقه اخف از سایر طریقه های سابقین و تحریف و از او قسم می خوانند و از این  
 تفاوت مذکور است بلکه در حق او نوشته و سالفه بیشتر از بنیای سابقین بر خود و از خداوند و حق تعالی  
 سنی آیه یستمن آن واقع است قد سمعتم انه قیل للاولین لا تقتل فان من قتل او علی  
 الدیون وانا اقول کل من غضب علی اخیه باطلا فقد وجب علیه  
 الدیون و من قتل اخیه یا جاهل جب علیه الحکم و من قتل  
 لاحیه احق فقد وجب علیه ناکجه و انتهی او غیر ذلک من العبادات  
 و این فصل فرموده اند لا تظنوا انی جئت لاقض الناموس و الان انی جئت  
 بل لا کمل انتهی و در بیان این چنین است تصور کنید که من از هر زعم  
 پائین تر و سبب و سبب اینها آمده اسم اینها پائین تر از پائین است بلکه جسته یکم آمده اسم  
 انتهی و نیز عمرات کرده اند بعد از حق تعالی خود و خدایان خلق و حکم و بیاعت و فرمان  
 برداری خود با الهی مثل دیگر شیعیان علیه السلام چنانچه در فصل است و من قتل او و فرموده است  
 که وقتیکه ما و اولاد زبیدی از اخف حضرت برای فرزندان خود و مرتبه جلوسه ایشان درین بار  
 اخف حضرت در ملکوتی سموات که گمائی از خود را جنت یا بلندی و رفعت کثرت در آن بوده اند  
 طلوع اخف حضرت در پاسخ او فرمود و خطابا بولد یا ما کاسی ففکران و صیغتی تصدیق  
 و اما جلوسه که از من بسیار فکری بی ان اعطیه الا الله





[illegible]





CALL No. { ۱۹۷۵ م } ACC. No. ۷۳۷۱  
 AUTHOR شجر مادی  
 TITLE کشف الاستار عن الوجوه والاسرار -

--	--	--	--



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

